

علم غیب
(آگاہی سوم)

فهرست نویسی پیش از انتشار توسط: مؤسسه امام صادق علیه السلام

سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

علم غیب (آگاهی سوم) // تألیف جعفر سبحانی. - قم: مؤسسه امام
صادق علیه السلام، ۱۴۲۶ ق. = ۱۳۸۴

ISBN: 964-357-194-7 . ص ۲۴۰

کتابنامه: ص. ۲۲۷ - ۲۲۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما

۱. غیب گویی (اسلام). ۲. غیب گویی - - جنبه های قرآنی. ۲. چهارده

معصوم - - غیب گویی

۲۹۷/۴۳

BP ۲۱۶ / ۱۵ / ۲۸

علم غیب (آگاهی سوم)

- نگارش ♦ آیه الله جعفر سبحانی
- چاپخانه ♦ مؤسسه امام صادق علیه السلام
- چاپ ♦ اول
- تاریخ ♦ ۱۳۸۴ / ۱۴۲۶ هـ
- تعداد ♦ ۲۰۰۰
- ناشر ♦ مؤسسه امام صادق علیه السلام

Email: pub@imamsadeq.org

www.imamsadeq.org

مرکز پخش: قم - میدان شهدا، کتابفروشی توحید

۲۹۲۲۳۳۵ و ۷۷۴۵۴۵۷ ☎

علم غیب

(آگاهی سوم)

تألیف

آیة الله جعفر سبحانی

از انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام

فهرست مطالب

۱۱	پیش گفتار
۱۱	بازار آشفته تکنولوژی
۱۸	ولی متصرف و آگاه از غیب
۲۳	۱ . با حقیقت غیب آشنا شویم!
۲۷	با اقسام غیب آشنا شویم
۳۱	پیش بینی است نه علم غیب
۳۳	علل معرفت سوم
۳۷	القاء روح
۴۱	۲ . بشر و آگاهی از غیب
۴۲	شاهراه‌های سه‌گانه معرفت
۴۳	۱ . راه تجربی و حسی
۴۳	۲ . راه استدلالی و عقلی
۴۴	۳ . راه الهام و اشراق
۴۷	الهام و الکسیس کارل
۵۱	شهود و فلسفه برکسن
۵۱	غروری جا

- دریچه‌هایی به جهان اسرار آمیز غیب ۵۲
۱. وحی به حیوانات ۵۲
۲. روشن بینی و تله پاتی ۵۴
۳. ارتباط با ارواح ۵۵
۴. الهام ۵۶
۵. خواب‌های راستین ۵۷
- ابراگاهی و فلاسفه اسلام ۵۸
۳. آگاهی پیامبران و امامان از غیب به تعلیم الهی است ۶۳
۴. گفتار دانشمندان پیرامون آگاهی پیامبر و امام از غیب ۷۱
۵. رساله‌هایی پیرامون آگاهی پیشوایان از غیب ۷۹
۶. قرآن و مسأله آگاهی اولیاء الهی از غیب ۸۵
- آیات گروه نخست ۸۶
- آیات گروه دوم ۸۹
۷. چند خبر غیبی از پیامبر اسلام ﷺ ۱۰۹
۱. گنج‌های کسری را تصرف می‌کنید ۱۰۹
۲. این مرد رئیس خوارج نهروان خواهد شد ۱۱۰
۳. علی جان تو در ماه رمضان در حال نماز کشته می‌شوی ۱۱۲
۴. ابوذر تنها می‌میرد ۱۱۳
۵. عایشه با علی علیه السلام جنگ خواهد کرد ۱۱۴
۶. ای علی! تو با سه گروه نبرد خواهی کرد ۱۱۵

۷. عمار یاسر به دست گروه ستمگر کشته می‌شود..... ۱۱۶
۸. شیرویه خسرو پرویز را به قتل رساند..... ۱۱۷
۹. ای زبیر! با علی نبرد می‌کنی در حالی که تو ستمگری..... ۱۱۸
۱۰. بنی امیه بر جان و مال و دین مسلمانان مسلط می‌شوند..... ۱۱۹
۸. نهج البلاغه و خبرهای غیبی علی علیه السلام ۱۲۱
۱. شهر بصره غرق می‌شود..... ۱۲۱
۲. معاویه بر سرزمین عراق مسلط می‌گردد..... ۱۲۲
۳. از آنها ده نفر جان به سلامت نمی‌برند و از شما هم ده نفر کشته نمی‌شوند..... ۱۲۳
۴. مروان بن حکم حکومت بسیار کوتاهی خواهد داشت..... ۱۲۴
۵. جوان ثقفی بر شما مسلط می‌شود و هستی شما را غارت می‌کند..... ۱۲۵
۶. برنامه مهدی موعود پیروی از قرآن و هدایت است..... ۱۲۶
۷. اگر بخواهم از همه خصوصیات شما خبر دهم می‌توانم..... ۱۲۷
۸. زمانی بیاید که از اسلام فقط نام آن باقی ماند..... ۱۲۸
۹. خوارج پس از من با خواری و ذلت زندگی خواهند کرد..... ۱۲۸
۱۰. از هر چه سؤال کنید خبر می‌دهم..... ۱۲۹
۹. خبرهای غیبی سایر امامان علیهم السلام ۱۳۱
۱۰. پرسش‌های دهگانه ۱۳۹
- سؤال نخست و پاسخ..... ۱۴۰

- سؤال دوم و پاسخ ۱۴۶
- سؤال سوم و پاسخ ۱۴۸
- سؤال چهارم و پاسخ ۱۸۳
- سؤال پنجم و پاسخ ۱۸۵
- سؤال ششم و پاسخ ۱۸۶
- سؤال هفتم و پاسخ ۱۹۰
- سؤال هشتم و پاسخ ۱۹۵
- سؤال نهم و پاسخ ۲۰۰
- سؤال دهم و پاسخ ۲۰۸
- سؤال یازدهم و پاسخ ۲۱۲
- قسم اول از علم امام - علم غیر عادی ۲۱۳
- راه اثبات علم ۲۱۳
- این علم تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد ۲۱۵
- قسم دوم از علم امام - علم عادی ۲۲۱
- ۱۲ . پاسخ‌هایی به گونه دیگر ۲۲۳
- گواه‌هایی از احادیث اسلامی ۲۲۸
- حضرت قائم علیه السلام و حکم داودی ۲۳۲
- پاسخی به گونه‌ای دیگر ۲۳۳
- مدارك و مراجع كتاب ۲۳۷

پیش گفتار

بازار آشفته تکنولوژی

دوران «رنسانس» برای غرب و غریبان، دوران تجدید حیات علمی، و عصر پی‌ریزی سیستم خاصی از تمدن، بود که امروز از آن به تمدن ماشینی و دوران حاکمیت «تکنولوژی» نام می‌برند.

در این تحول علمی، شیوه بحث در تمام مسائل علمی و فلسفی بر اساس تجربه و آزمایش، و مشاهده آثار موجود یا خود آن، در آزمایشگاه، استوار گردید، و موجوداتی که پیشینیان به تقدیس و تعظیم آنها می‌پرداختند، ولی آزمایشگر در آزمایشگاه خود، اثری از آنها نمی‌دید، در بوته اجمال و اهمال، و احیاناً در قلمرو انکار و شك و تردید قرار می‌گرفت.

جهان غرب با به کار بستن این روش علمی، هر چند

قله‌هایی از مشکلات و معضلات علوم مادی را فتح نمود، و فاصله انسان را از پدیده‌های طبیعی و اسرار آن، کم کرد و تسلط او را بر ماده آسان ساخت ولی این جهان‌بینی که جهان بینی مادی نام دارد در برابر آثار مثبت خود، يك رشته آثار منفی به یادگار گذارد و بر دوری و بیگانگی بشر غربی از «متافیزیک»، و جهان «ماوراء طبیعت» افزود، و کلیسا و پدران روحانی را با مشکلات فراوانی روبرو ساخت.

در گذشته آیین مسیح که در زادگاه خود (شرق) به خوبی شناخته نشده بود، به عنوان ارمغان شرق، به غرب منتقل گردید، و سرانجام انسان غربی از آیین شرقی پیروی کرد، و بر اثر دوری از زادگاه این آیین، بر ابهام و پیچیدگی آن افزود، و آیین راستین الهی به صورت افسانه جهانی درآمد و با همان وجود خیالی و افسانه‌ای، قرن‌ها بر مغزها و اندیشه‌ها حکومت کرد، ولی تحولات اخیر علمی، و پدید آمدن نظام‌های جدید، از فروغ آن کاست و اندیشه‌های کلیسایی را از صحنه علم و دانش طرد کرد.

جهان شرق که یگانه افتخار آن این است که از آیین راستینی (اسلام) پیروی می‌کند، که اصول و معارف و تعالیم آن همگی بر طبق عقل و خرد استوار است و دانش‌های نوظهور پیوسته تعالیم

آن را تأیید می‌نماید، از تأثیر منفی تمدن غرب، به دور نمانده و در میان قشرهایی، نسبت به مسائل ماوراء طبیعت شك و تردید و احیاناً نفی و انکار پدید آمد.

تأثیر منفی تمدن غرب بر این قشر، شدت و ضعف دارد. گروهی را که از نخست درباره معارف مذهبی و اصول اعتقادی اطلاع صحیحی نداشتند، تا مرز الحاد و انکار پیش برد، و گروه یاد شده سرانجام مکتب ماتریالیسم و اصالت ماده را بر مکتب متافیزیک ترجیح داده و گرایش‌های مادیگری پیدا کردند.

تأثیر یاد شده بر گروهی دیگر که در خانواده‌های مذهبی بزرگ شده و کم و بیش از معارف و اصول اعتقادی اطلاعاتی داشتند، به گونه دیگر بود، و آنان را درباره ویژگی‌های رهبران الهی به شك و تردید افکنده و یا به انکار مسائلی مانند: اعجاز، آگاهی سوم، تصرف در جهان و... وا داشت.

تزلزل این گروه درباره امتیازات پیامبران و رهبران الهی علتی جز حکومت نظام علمی غرب و گرایش به مادی‌گرایی در سطوح گوناگون ندارد، این گروه هر چند برای انکار و یا تردید خویش، علل مختلفی می‌تراشند و به گمان خود از دریچه واقع‌گرایی سخن می‌گویند، اما اگر آنان با يك فرد روانکاو روبرو شوند، و

شك و تردید آنان به اصطلاح «انالیز» گردد، انگیزه انکار آنان جز این نخواهد بود.

این نظر درباره آن گروه است که بدون پیشداوری به مسائل معنوی می‌نگرند، اما انگیزه افراد عقده‌ای، و غرض‌ورز و لجوج برای انکار این معارف، چیز دیگری است که فعلاً مجال بازگویی آن نیست.

از دیرباز مسائلی چند، که همگی مربوط به شئون شخصیت‌های الهی، و دارندگان مقام والای ولایت است، بر سر زبان‌ها افتاده، و در محافل مذهبی و دینی و احیاناً مراکز علمی نیز مطرح می‌گردد، و هر کس به گونه‌ای در این مورد اظهار نظر می‌کند و ما اکنون چند نمونه از این سؤال‌ها را مطرح می‌نماییم.

آیا ممکن است انسانی بر اثر داشتن مقام ولایت از پس پرده غیب گزارش دهد و دارای آگاهی سوم باشد؟!

آیا ممکن است انسانی بر اثر پیمودن راه عبودیت و بندگی، دارای روح و روان نیرومندی گردد که بتواند برای اثبات پیوند خود با ماوراء طبیعت، در گوشه‌ای از جهان تصرف نماید؟!

آیا ممکن است که انسان کاملی، از ضمائر و قلوب آگاه گردد، و از اعمال و انگیزه‌های آنها، مطلع شود، و در روز

رستاخیز «گواه اعمال» شود؟!!

آیا ممکن است که فیض الهی (که همان مغفرت و آمرزش است) در روز بازپسین بسان این جهان، از طریق اسباب خاصی به بندگان لایق و شایسته برسد، و گنهکاران در چنین روزی از طریق شفاعت شخصیت‌های والایی بخشیده شده و مورد مغفرت حق قرار گیرند؟!!

آیا ممکن است ...؟!!

این سؤال‌ها و مانند آنها، در میان گروهی که به مسائل دینی علاقه دارند، بیشتر مطرح می‌گردد و پاسخ‌هایی نیز به آنها داده می‌شود.

برای تجزیه و تحلیل این گونه از مسائل، دو راه بیش وجود ندارد.

الف. با مراجعه به کتاب آسمانی و سخنان پیشوایان معصوم، می‌توان به این گونه پرسش‌ها پاسخ گفت، و شیوه دانشمندان اسلامی در اعصار گذشته در این سنخ از مسائل همین بوده است بالأخص که کفه قرآنی و حدیثی این پرسش‌ها بر جنبه‌های عقلی و استدلالی و فلسفی آن می‌چربد می‌کند، و دانشمندان عقاید و مذاهب، مسائل مربوط به ولایت الهی را در کتاب‌های خود با الهام از قرآن و سنت پیامبر و سخنان پیشوایان

معصوم، تجزیه و تحلیل کرده و نظرهای خود را بیان کرده‌اند. و این مسائل یاد شده را تحت عناوین «علم غیب»، «ولایت بر تصرف»، «آگاهان از ضمیر» و «شهیدان اعمال» طرح و بررسی نموده‌اند.

ب. راه دیگر برای روشن شدن پاسخ این گونه پرسش‌ها این است که علاوه بر الهام از کتاب و سنت، مبانی علمی و فلسفی مسائل را تا آنجا که خرد بشر پیش رفته، و علوم طبیعی آن را ثابت کرده است، تشریح گردد تا تشنگی جوانان علاقمند را در حدود امکان فرو نشاند و دست غرض‌ورزان و مقلدان و سرسپردگان را از حریم عقاید پاک جوانان، کوتاه سازد.

نگارنده روی احساس وظیفه، پیرامون پرسش‌های پیش، رساله‌هایی نوشته و منتشر ساخته است، و در تنظیم پاسخ‌ها کوشش نموده است که راه دوم را بپیماید و دلایل عقلی و نقلی موضوع را کنار هم قرار داده و خواننده را به مقصد برساند.

در این کتاب که موضوع آن «علم غیب» است و به نام «آگاهی سوم» منتشر می‌گردد، سعی شده است از افکار بلند فلاسفه اسلام و داورهای دانشمندان علوم طبیعی، کمک گرفته شود و موضوع از دریچه‌ها و ابعاد گوناگون مورد مطالعه قرار گیرد. در این کتاب با تمام فشرده‌گویی پیرامون موضوعات زیر

بحث و گفتگو شده است :

۱. با حقیقت غیب آشنا شویم .
۲. بشر و امکان آگاهی از غیب .
۳. آگاهی پیشوایان ما از غیب ، از جانب خداست .
۴. گفتار دانشمندان پیرامون آگاهی پیامبر و امام ، از غیب .
۵. کتاب‌هایی که پیرامون علم پیشوایان به غیب ، نگاشته شده است .
۶. قرآن و مسأله آگاهی سوم .
۷. خبرهای غیبی پیامبر گرامی اسلام ﷺ .
۸. نهج البلاغه و خبرهای غیبی علی ﷺ .
۹. نمونه‌هایی از خبرهای غیبی دیگر پیشوایان ﷺ .
۱۰. پاسخ پرسش‌های دهگانه پیرامون آگاهی سوم .
۱۱. اگر پیشوایان آگاهند ، چرا هدف تیر بلا قرار می‌گیرند .
۱۲. امام در زندگی عادی ، از علم غیب استفاده نمی‌کند .

ولی متصرف و آگاه از غیب

قرآن مجید در سوره کهف در آیه‌های ۶۴-۸۲ یکی از اولیاء الهی را معرفی می‌کند که دارای عالی‌ترین مقام ولایت بود، و این یادآوری برای این منظور است که از بررسی حالات و مقامات او، به مقامات دیگر اولیای الهی، پی ببریم.

این ولی الهی که صفات او در قرآن وارد شده، و نام او به میان نیامده است، بر اثر پیمودن طریق عبودیت و بندگی به مقامی رسید که معلم و آموزگار شخصیت والامقامی مانند حضرت موسی بن عمران گردید. وی در مصاحبت این ولی، اموری را از او مشاهده نمود که مایه تعجب و شگفتی او گردید.

وی بر اثر داشتن مقام ولایت سه عمل شگفت‌انگیز را انجام داد که هرگز، با موازین عادی قابل تفسیر نیست.

۱. کشتی‌ای را که متعلق به بینوایان بود، و احتمال فراوانی داشت که به دست يك فرمانروای غارتگر بیفتد سوراخ کرد تا از این اتفاق جلوگیری کند.

۲. جوانی را کشت زیرا می‌دانست که اگر این جوان بزرگ شود، پدر و مادر پاك و صالح خود را به آلودگی خواهد کشید.

۳. دیواری را که در حال فرو ریختن بود به پا داشت زیرا

می دانست که زیر این دیوار گنجی است که به دو یتیم تعلق دارد این کار را کرد تا گنج برای مدتی زیر دیوار مستور و پنهان بماند تا هنگامی که آن دو یتیم به حدّ رشد رسیدند گنج خود را استخراج کنند.

این ولی الهی به عنوان الگو، بیانگر مقام و موقعیت ونحوه اعمال و تصرف های دیگر اولیاء الهی، در قرآن معرفی شده است. شما از عملیات شگفت آور این ولی مطالب زیر را می توانید استخراج کنید که می تواند پاسخ گوی بسیاری از پرسش ها باشد:

۱. در جامعه بشری اولیایی پیدا می شوند که به طور ناشناس زندگی می کنند و مردم عادی آنان را نمی شناسند. گاهی آنچنان ناشناس زندگی می نمایند که حتی پیامبر زمان مانند موسی بن عمران آنان را بدون معرفی نمی تواند بشناسد.

۲. این ولی الهی به حکم آیه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^(۱) پیوسته به وظیفه هدایت خود مشغول بوده، چیزی که هست به جای جامعه سازی به فردسازی پرداخته است.

در ضمن می رساند که ولی زمان، گاهی دعوت عمومی دارد

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

و گاهی دعوت خصوصی، گاهی از طریق جامعه سازی و هدایت عموم، انجام وظیفه می‌کند و احیاناً از طریق فرد سازی و هدایت آحاد، به وظیفه خطیر خود قیام می‌نماید زیرا هرگز لازم نیست اولیاء الهی همه وقت آشکارا به هدایت عمومی اشتغال ورزند، بلکه در امر هدایت تابع امر الهی بوده و در نحوه رهبری از او الهام می‌گیرند چنان که می‌فرماید: ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾.

۳. اولیاء الهی مرزهای زمان و مکان را به اذن الهی درهم شکسته و آینده را با دیده دل مشاهده می‌کنند چنان که این ولی از آینده كودك و پدر و مادر او آگاه گردید.

۴. اولیاء الهی از قلوب و ضمائر آگاه هستند چنان که این ولی خدا از تصمیم فرمانروای غارتگر آگاه گردید. آن هم در لحظه‌ای که کشتیان و سرنشینان آن آگاهی نداشتند.

۵. اولیاء الهی تصرفاتی در نفوس و اموال مردم انجام می‌دهند که دیدگان عادی عمل آنان را مشاهده نمی‌کنند، همچنان که این ولی، کشتی را در برابر دیدگان کشتیان، سوراخ کرد، و كودك را در برابر انظار مردم کشت در حالی که مردم عمل او را ندیدند تنها اثر عمل او را مشاهده کردند.

۶. اولیاء الهی در روی زمین، طبق مصالح افراد، تصرفاتی دارند و آن چنان نیست که امامت و پیشوایی آنان برای مردم سودی

نداشته باشد و هر امام و ولی غایبی، از این طریق فیض خود را به امت می‌رساند.

از این بیان فشرده می‌توان به مقام والای ولایت پی برد و کسانی که منطق قرآن را پذیرفته‌اند به بهترین وجه می‌توانند از انتقادات و اشکالات کودکانه پاسخ بگویند.

ما از خداوند بزرگ خواهانیم که ما را پیوسته مشمول الطاف بیکران خود قرار داده و پیوند معنوی ما را با اولیاء خود استوارتر بفرماید.

قم - حوزه علمیه

جعفر سبحانی

هفدهم ربیع الأول ۱۳۹۷ هجری قمری

هفدهم اسفند ۱۳۵۵ هجری شمسی

با حقیقت غیب آشنا شویم!

۱. غیب در مقابل شهادت است .
۲. همه چیزها در برابر خدا حاضر است و مقیاس در تقسیم موجود، به حاضر و غائب، حواس نارسای بشر است .
۳. اقسام و اصول سه گانه غیب .
۴. طرق و راه‌های آگاهی از غیب .
۵. پیش بینی‌های کارشناسان امور سیاسی و اقتصادی آگاهی از غیب نیست .

از بررسی موارد استعمال لفظ «غیب» این حقیقت به دست می‌آید که مقصود از «غیب» همان امور پنهان از حس بشر است

یعنی اموری که از قلمرو ابزار آگاهی‌های عادی او بیرون می‌باشد. مثلاً هنگامی که آفتاب از دیدگان انسان مستور و پنهان می‌گردد، می‌گویند: «غابت الشمس»؛ آفتاب پنهان گردید. قرآن چیزهایی را که از قلمرو حس بشر بیرون باشد «غائبة» می‌گوید، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (۱)

«هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر آن‌که در کتاب مبین مضبوط می‌باشد».

قرآن در آیات متعددی، خدا را با صفت «عالم الغیب والشهادة» توصیف می‌کند، مقصود این است که علم او بر آنچه که از قلمرو حس بشر خارج است، یا در قلمرو حواس او قرار دارد، محیط و مسلط می‌باشد و او از آنچه که از شما غایب یا بر شما محسوس است آگاه می‌باشد.

از این بیان می‌توان دو مطلب را نتیجه گرفت.

۱. در زبان عرب نقطه مقابل «غیب»، لفظ «شهادت» است و لذا قرآن خدا را به «عالم الغیب والشهادة» توصیف

می‌نماید.

پیامبر گرامی پس از پیام تاریخی خود در سرزمین غدیر

فرمود:

«أَلَا فَلْيَلِغْنِ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ»^(۱).

«حاضران به غایبان برسازند».

امیر مؤمنان در نکوهش گروهی از یاران خود چنین فرمود:

«مَالِي أَرَاكُمُ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ ... وَإِقْضَاظًا نُؤْمًا

وَشَهُودًا غُيَّبًا»^(۲).

«چرا شما را جسم‌های بدون روان، بیدارهایی مانند خفتگان

و حاضرانی، بساز غایبان، می‌بینم؟».

۲. ملاک در تقسیم اشیاء، به غایب و حاضر، پنهان و آشکار، علم محدود انسان است، از آن جا که برخی از اشیاء در محیط حس و علم او قرار دارند، و برخی دیگر از قلمرو احساس و ابزار ارتباط او با خارج، بیرون می‌باشند، اشیاء و حوادث در نظر او به دو نوع تقسیم شده‌اند. برخی حاضر و برخی دیگر غایب و پیرو همین تقسیم، آگاهی او نیز بر دو نوع منقسم گردیده

۱. الفصول المهمة، تألیف ابن صباغ مالکی، ص ۲۴ و غیره.

۲. نهج البلاغه عبده، خطبه ۱۰۴.

است: آگاهی از غیب، و آگاهی از شهادت و محور تمام این تقسیم‌ها علم محدود و ابزار نارسای ادراکی انسان است. اگر این جهت را نادیده بگیریم و موجودات را با علم محیط خدا بسنجیم، علمی که تمام موجودات جهان از ریز و درشت، زمینی و آسمانی در پیشگاه او حاضر است، این تقسیم مفهوم درستی نخواهد داشت. نه موجودی خواهیم داشت که از وجود و قلمرو علم او خارج باشد، نه آگاهی خواهیم داشت که نام آن را آگاهی از غیب بگذاریم، بلکه تمام ذرات جهان، در برابر ذات او حاضر بوده و علم و آگاهی او شهود مطلق خواهد بود. اگر امیرمؤمنان خدا را با صفت «عالم السرائر و الضمائر» توصیف می‌کند، و می‌فرماید:

«قد علم السرائر و خیر الضمائر له الاحاطة بكلّ

شیء و الغلبة لكلّ شیء»^(۱)

«خدا، از ضمایر و افکار درونی انسان آگاه است، بر همه چیز احاطه دارد، و بر همه چیز چیره است».

این تقسیم برپایه آگاهی محدود انسان و از نقطه نظر اوست، و اگر ملائک در تقسیم، علم الهی باشد همه چیز برای او ظاهر و آشکار می‌باشد از این جهت امام در یکی از خطبه‌های

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۲، چاپ عبده.

خویش خدا را چنین توصیف می‌کند:

«كَلَّ سِرَّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةً، وَكَلَّ غَيْبَ عِنْدَكَ

شَهَادَةً»^(۱)

«هر رازی پیش تو آشکار و هر پنهانی نزد تو، حاضر است».

با اقسام غیب آشنا شویم

مهمترین منابع آگاهی از غیب را می‌توان در سه قسم

خلاصه نمود:

۱. موجوداتی که از افق حس بشر بیرون بودن، و هیچ‌گاه در قلمرو حس او قرار نمی‌گیرد. مانند ذات پروردگار جهان و حقیقت اسماء و صفات وی، و جنود غیبی خدا یعنی فرشتگان و شیوه کار آنان مانند تدبیر عالم خلقت، و جهان ارواح و جن و عالم برزخ و فرازهای مختلف آن، و رستاخیز و مواقف گوناگون آن و... .

حقایق این موجودات و کیفیات و خصوصیات آنها از افق حس و ادراک انسان بیرون بوده، و هیچ‌گاه بشر از حقیقت و خصوصیات کمی و کیفی آنها، آگاه نخواهد گشت، و در برابر آنها وظیفه‌ای جز ایمان به وجود آنها ندارد و اگر قرآن یکی از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵، چاپ عبده.

صفات افراد پرهیزگار را ایمان به غیب می‌شمارد، مقصود، ایمان به این گونه از غیب‌ها است آنجا که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^(۱)

«کسانی که به غیب ایمان دارند».

انسان فقط در يك صورت می‌تواند از حقیقت برخی از موجودات غیبی آگاه گردد، مثلاً فرشتگان و مواقف برزخ و عرصات محشر و نعیم‌های بهشتی و عذاب‌های دوزخی از نزدیک مشاهده کند، و آن وقتی است که ظرف زندگی را دگرگون سازد، و گام در عالم غیب بگذارد و به تعبیر قرآن، دیده‌ او تیزبین گردد.^(۲)

۲. مکتشفات علمی بشر مانند قوانینی که بر پهنه هستی حکومت می‌کنند و موجوداتی که قرن‌ها از افق حس او بیرون بوده‌اند.

مثلاً روزگاری بشر از قانون جاذبه و قانون گرینز از مرکز آگاه نبود و نمی‌دانست که کاخ بی‌ستون منظومه شمسی، و تمام کهکشان‌ها و سحابی‌ها بر اساس این دو قانون استوار است، از

۱. سوره بقره، آیه ۳.

۲. ﴿فَبَصُرْنَا الْيَوْمَ حَدِيدًا﴾ (سوره ق، آیه ۲۲).

این جهت این دو قانون و قوانین دیگری که بشر بعدها کشف کرد همگی از اقسام «مغیبات» بودند.

قرآن از این قوانین خبر داده و فرموده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ (۱)

«خدایی که زمین و آسمان‌ها را بدون ستونی که دیده شود

برافراشت».

این نوع گزارش، خبر از غیب است و گزارش چنین قوانین مستور بر انسان‌های آن روز، خود یکی از جهات اعجاز قرآن به شمار می‌رود.

روزگاری بشر از وجود سلول و میکرب و ملکول و اتم و جهان‌های دور از حس مانند کهکشان‌ها و سحابی‌ها و کیفیت آنها، آگاه نبود.

و اگر در قرآن و یا در سخنان پیشوایان معصوم، مطالبی در این مورد می‌رسید همگی يك نوع اخبار از غیب به شمار می‌رفت، ولی پس از آن که بشر از طریق تجربه آزمایش، و با اختراع میکروسکوپ و تلسکوپ، بر این قوانین خارج از حس و یا موجودات دور از قلمرو احساس دست یافت، همه آنها از جهان غیب گام فراتر نهاده و در حوزه علوم و دانش‌های حسی بشر قرار

۱. سوره رعد، آیه ۲.

می گرفتند و آنچه که تاکنون بشر کشف نکرده و قوانینی که بر آنها دست نیافته و موجوداتی را که با دیدگان مسلح خود ندیده است، همچنان در شماره موجودات غیبی باقی مانده اند تا روزی که بشر به اراده خداوند بزرگ بتواند پرده از روی آنها نیز بردارد.

۳. حوادث غیبی که در گذشته اتفاق افتاده و یا در آینده

رخ خواهد داد.

فرض کنید در خانه کسی، حادثه ای رخ داد و او شاهد آن بود، آگاهی چنین فردی، آگاهی از امر محسوس بوده و آگاهی از غیب نبود و اگر همان شخص همان حادثه را برای دیگران که در آن محل نبودند، بازگو کند گزارش از غیب نداده است.

ولی اگر کسی بدون آن که همان حادثه را ببیند و یا از کسی بشنود، و یا از طریق کتاب و روزنامه و دیگر وسایل ارتباط جمعی، از آن آگاه گردد و یا از قرآینی آن را حدس بزند ناگهان به طور یقین از وجود حادثه ای ما را مطلع سازد، يك چنین گزارش، خبر از غیب خواهد بود.

بنابراین گزارش های قرآن راجع به امت های پیشین به وسیله پیامبری که نه درس خوانده و نه این مطالب را از فردی شنیده است، خبر از غیب می باشد، چیزی که هست این گونه خبرهای غیبی از طریق وحی قرآن برای او رسیده است ولی در عین حال

ممکن است پیامبر برخی از حوادث گذشته را از طریق وحی قرآن آگاه نگردد و در اختیار امت بگذارد و این قسمت همان حوادث غیبی مربوط به امت‌های پیشین است که در سنت و اخبار وارد شده است .

در این گونه گزارش‌های غیبی گزارش از آینده نیز بسان گزارش از گذشته آگاهی از غیب خواهد بود .

پیش‌بینی است نه علم غیب

یگانه شرط خبر از آینده این است که گزارش به يك رشته قراین مستند نباشد و گرنه چنین گزارشی ، خبر غیبی نبوده بلکه نتیجه مستقیم فکر و مغز زایای او خواهد بود .

برخی بر اساس يك رشته اطلاعات که از وضع دولت‌ها و ملت‌ها دارند ، اوضاع آینده جهان را از نظر درگیری و جنگ ، و یا صلح و مسالمت ، پیش‌بینی کرده ، و اخباری را منتشر می‌سازند ، چنین گزارش‌های مستند به قراین و اطلاعات و تماس‌های دیپلماتیک ، گزارش از غیب نیست بلکه تمام گزارش‌های آنان ، يك رشته نتیجه‌گیری از اطلاعاتی است که درباره اوضاع جهان دارند .

اگر این اطلاعات سازنده از دست آنان گرفته شود، بزرگ‌ترین دیپلمات جهان، با یک فرد عادی تفاوتی نخواهد داشت، و چون این آگاهی یک نوع نتیجه‌گیری از اطلاعات پیشین است نه القاء از جهان بالا، از این جهت گاهی، نظرات و گفته‌های آنان نادرست از آب در می‌آید.

کارشناسان امور اقتصادی و دارایی و کشاورزی، بر اثر سوابق طولانی در رشته‌های اختصاصی خود، به ضمیمه کسب اطلاعات دقیق، آینده را پیش بینی می‌کنند و مرور زمان صدق و درستی نظر آنان را ثابت می‌کند، در صورتی که نام هیچ‌کدام از اینها را نمی‌توان معرفت سوم و یا آگاهی از غیب نامید، زیرا همه این گزارش‌ها، مقدمات فکری و ریشه‌های حسی دارد، و هر فردی از این راه وارد شود به نتیجه مطلوب می‌رسد.

آگاهی از غیب باید از تمام این قراین و مبادی، پیراسته باشد. آگاهی باشد که از طریق اسباب عادی و مجاری علمی به دست نیاید.

از باب نمونه پیامبر اسلام از طریق وحی قرآنی، از پیروزی مجدد رومیان بر پارسیان در مدت محدودی به طور قطع و یقین گزارش داد و فرمود:

﴿وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيِّغْلُبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ﴾؛ آنان پس از شکست، مجدداً پیروز می‌گردند آن هم در مدت بسیار کم به مدت سه تا نه سال (بضغ سنین) برای گزارش پیامبر مستندی جز وحی الهی نبود، و هرگز این آگاهی را از مجاری و اسباب عادی مانند موازنه قدرت‌های نظامی دو ملت، بررسی روحیه سربازان و افسران و... به دست نیاورده بود. وی در محیط حجاز، بریده از جهان خارج، با نبودن وسایل ارتباط جمعی، و یا تبادل اطلاعات نظامی و سیاسی، یک چنین گزارشی را در اختیار جامعه نهاد و لذا این گونه خبرهای غیبی یکی از جهات اعجاز این کتب جاویدان به شمار می‌رود.

روی این اساس، گزارش‌های منجمان و ستاره شناسان و اداره هواشناسی کشورها و منطقه‌ها همه و همه از قلمرو بحث ما بیرون است، زیرا آنان تمام نتایج و گزارش‌های خود را از یک رشته تجارب علمی و کسب اطلاعات و تبادل نظرها به دست می‌آورند، و این در به روی تمام افرادی که بخواهند وارد شوند، مفتوح و باز است.

علل معرفت سوم

علم غیب که باید آن را «معرفت سوم» و یا آگاهی سوم نامید

بدون علت نیست و هرگز چنین آگاهی از قانون علت و معلول، مستثنی و بیرون نمی‌باشد و اصولاً نباید چنین اندیشه‌ای را به مغز راه داد، زیرا قانون علیت و معلولیت استثنا بردار نیست.

شایان توجه این که چنین آگاهی علت عادی و طبیعی ندارد بلکه از مجرای علل غیر عادی و غیر طبیعی وارد ذهن فرد آگاه می‌گردد اینک به برخی از طرق و علل غیر طبیعی این نوع آگاهی، اشاره می‌کنیم:

۱. وحی مستقیم الهی به این معنی که لفظ و معنی هر دو از جانب خدا در اختیار پیامبر گذارده می‌شود و برخی از خبرهای غیبی قرآن اعم از حوادث گذشته و آینده، و معارف مربوط به خدا و اسما و صفات و اوضاع جهان برزخ و معاد همگی از این قبیل است یعنی غیبی است که لفظ و معنی هر دو از جانب خدا می‌باشد.

و این مطالب در صورتی روشن می‌گردد که بدانیم خود وحی مطلقاً یکی از مغیبات است که تنها در اختیار پیامبران قرار دارد ولی اگر موضوع چیزهایی تشکیل دهد که خود از قلمرو علوم عادی و مجاری طبیعی بیرون باشد، در این موقع غیب مؤکد خواهد بود و به اصطلاح ریاضی دانان غیب به توان ۲ خواهد بود، از یک طرف خود وحی یک نوع آگاهی از غیب است که از

افق حس ما بیرون می‌باشد، از طرف دیگر، مطالبی که وحی شده نیز گزارش از امور پنهان از حس می‌باشد برای تفکیک غیب نخست از غیب دوم به مثال زیر توجه فرمایید:

مثلاً قرآن در يك جا می‌فرماید:

﴿الَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ﴾^(۱)

«آیا ندیدی که خدای تو به سپاه پیل چه کرد، مگر نیرنگ آنان را قرین گمراهی نساخت؟».

این گونه آیات از این نظر غیب است که پیامبر بدون ابزار عادی توانست چنین الفاظ و معانی را از مقام ربوبی بگیرد ولی هرگز از نظر مضمون، گزارش از غیب نیست و از روی يك امر پنهان، پرده برنداشتن است، زیرا مردم حجاز از وضع سپاه پیل آگاه بودند حتی در روز نزول این آیات گروهی بودند که حادثه نابودی سپاه پیل را با دیدگان خود دیده بودند. ولی در آیه مربوط به پیروزی مجدد روم، علاوه بر این قسمت، غیب دیگری نیز در کار است و آن این که قرآن از امری پوشیده بر مردم، پرده برداشته و جریانی را که در آینده رخ خواهد داد، به اطلاع مردم رسانیده

۱. سوره فیل، آیه‌های ۱ و ۲.

است .

۲ . وحی به وسیله فرشته : گاهی فرشته‌ای به صورت انسان متمثل می‌گردد و پیامبران و اولیاء الهی را از يك رشته امور پنهان از حس ، مطلع می‌سازد مانند :
از باب نمونه :

الف : مریم از مذاکره فرشته که به صورت انسانی برای او متمثل گردیده بود ، آگاه شد که فرزندی خواهد داشت که دارای صفات خاصی می‌باشد .^(۱)

ب : ابراهیم و همسرش از گفتگوی فرشتگانی که در مسیر خود برای نابود کردن قوم لوط ، در منزل او فرود آمده بودند آگاه شدند که خداوند ، در دوران کهولت و پیری به آنها فرزندی عطا خواهد نمود .^(۲)

ج : خاندان ابراهیم از ناحیه فرشتگان که به صورت انسانی مجسم شده بودند ، آگاه شدند که در همان نیمه شب قوم لوط ، نابود خواهند شد ، و همسر لوط نیز از نابوده شدگان خواهد بود .^(۳)

۱ . سوره مریم ، آیه‌های ۱۹-۲۰ .

۲ . سوره هود ، آیه‌های ۷۱-۷۲ .

۳ . سوره هود ، آیه‌های ۷۴-۷۶ .

این نوع آگاهی‌ها، که از طریق تمثیل فرشتگان و گزارش آنان در اختیار اولیای الهی قرار می‌گیرد، نمونه‌ای از آگاهی از غیب است که افراد عادی از آن بهره‌ای ندارند.

۳. رؤیای صادق یا خواب‌های راستین یکی دیگر از وسایل آگاهی از غیب است و نمونه‌های آن را در آینده خواهید خواند. مثلاً ابراهیم از طریق رؤیا آگاه شد که از جانب خدا مأمور است که فرزند خود اسماعیل را ذبح کند و آن چنان به صحت خواب خود ایمان داشت که مقدمات آن را فراهم ساخت.^(۱) حضرت یعقوب و یوسف از طریق علم به تعبیر خواب، حوادثی را پیش‌بینی می‌کردند و از امور پنهان از حس، گزارش می‌دادند و مشروح این قسمت را در آینده خواهید خواند از این راه محققان اسلامی یکی از طرق وحی را رؤیاهای صادق و خواب راستین پیامبران می‌دانند.

۴. القاء روح

گاهی يك رشته حقایق و امور پنهان از حس بر ضمیر القاء می‌گردد. ناگهان فضای روح، آن چنان روشن می‌گردد که یقین پیدا می‌کند که آنچه را دریافت نموده است صحیح و پا

۱. سورة صافات، آیه ۱۰۲ و ۱۰۳.

برجاست .

مادر موسی نگران سرنوشت فرزند دل‌بند خود بود که ناگهان به او الهام شد او را در میان جعبه‌ای بگذارد و آن را به روی آب‌های نیل روانه سازد در سرنوشت او نیندیشد زیرا ﴿إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۱).

بندگان برگزیده خداوند که دارای روح پاک و بی‌آلایشی هستند و از تقوا و پرهیزگاری سهم وافر دارند گاهی مشمول چنین الطاف الهی می‌شوند و ما در طول زندگی خود نمونه‌هایی از این افراد را دیده و چیزهایی از آنان شنیده‌ایم . انسان عارف به مقام بندگان خداوند در امکان چنین الطاف و مرحمت‌هایی شک و تردید ندارد .

این‌ها طرق و راه‌هایی است که پیامبران و پیشوایان معصوم و بندگان متقی و پرهیزگار را از امور پنهان از حس آگاه می‌سازد .
برخی از این طرق مخصوص حاملان وحی و پیامبران الهی است و برخی دیگر از عمومیت نسبی برخوردار است .^(۲)
در پایان نکته‌ای یادآور می‌شویم و آن این که :

۱ . سوره قصص ، آیه ۷ .

۲ . در اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ به این طریق اشاره شده است .

موضوع بحث در این بررسی آگاهی پیامبران از طریق نخست نیست، یعنی نمی‌خواهیم ثابت کنیم که به پیامبران وحی می‌شود که خود تنها یک نوع اطلاع از غیب است و نمی‌خواهیم بگوییم که پیامبر اسلام مثلاً از طریق وحی قرآنی از یک رشته امور پنهان از غیب آگاه می‌گردد همچنان که از طریق وحی قرآنی از پیروزی مجدد رومیان آگاه شد زیرا یک چنین آگاهی از غیب در میان دینداران جهان منکری ندارد که درباره آن، بحث و گفتگو کنیم.

آنچه موضوع بحث ما را تشکیل می‌دهد این است که پیامبران و اولیاء الهی از طرقی که به مهمترین منابع آنها اشاره شده، از یک رشته امور پنهان از حس آگاه می‌گردند و آنها را در اختیار امت می‌گذارند و از این طریق، ارتباط خود را با جهان غیب ثابت می‌نمایند.

اگر چنین گزارش‌ها با ادعای رهبری و جانشینی از پیامبر اسلام، قرین و همراه گردد می‌تواند کمک مؤثری به حقانیت ادعا بنماید و از این جهت گروهی از علما و دانشمندان محقق اسلام، آگاهی امام از غیب را، نشانه فضیلت و برتری و یا گواه بر حقانیت ادعای او در موضوع امامت می‌دانند.

بشر و آگاهی از غیب

امروز لفظ «اَبْر» بر سر زبان‌ها افتاده و کلماتی مانند «ابرقدرت»، «ابر مرد»، «ابر قهرمان»، در جراید و مجلات بلکه در مکالمات روزانه مردم دیده و شنیده می‌شود، به همین مناسبت ما برای آگاهی خارج از افق حس و فکر، لفظ «ابر آگاهی» را انتخاب نمودیم.

به طور مسلم زندگی هر بشری از «ناآگاهی» شروع شده و کم کم وارد محیط آگاهی می‌گردد و به تدریج روزنه‌هایی به دنیای خارج از ذهن پیدا می‌کند.

نخست از طریق حواس ظاهری به حقایقی دست می‌یابد، سپس بر اثر تکامل دستگاه تعقل و تفکر، کم کم با حقایقی که از قلمرو حس و لمس بیرون می‌باشد آشنا می‌گردد، و در نتیجه يك

فرد عقلانی و استدلالی گشته و از يك رشته حقایق کلی و قوانین علمی آگاه می‌شود.

گاهی در میان افراد بشر «ابر آگاهی» پیدا می‌شوند که از طریق الهام، از مطالبی آگاه می‌گردند که هرگز از طریق استدلال راهی به کشف آنها وجود ندارد.

از این جهت دانشمندان، ادراک بشر را به این سه نوع «ادراک توده مردم» و «ادراک استدلال گران و متفکران» و «ادراک عارفان و روشن بینان» تقسیم کرده‌اند.

تو گویی ظاهر بینان به کمک حس، متفکران به مدد استدلال و روشن بینان به یاری الهام و اشراق از جهان بالا، به کشف حقایق می‌پردازند.

نوابغ جهان، فیلسوفان و دانشمندان تأیید می‌کنند که یافته‌ها و ساخته‌ها و پرداخته‌های بی سابقه آنان، بیشتر بر اثر جرقه‌های روشنی بخش و الهام گونه، به ذهن آنان خطور کرده و سپس آنها به یاری شیوه‌های تجربی و یا روش استدلالی به پرورش و تکمیل و تحقیق آنها مبادرت جسته‌اند.

شاهراه‌های سه‌گانه معرفت

از این بیان استفاده می‌شود که بشر برای نیل به مقصود،

سه شاهراه در اختیار دارد، توده مردم غالباً از طریق نخست، و گروهی از راه دوم، و افراد انگشت شماری بر اثر تکامل روحی از راه سوم استفاده می کنند.

۱. راه تجربی و حسی

مقصود، آن رشته ادراکاتی است که از طریق حواس برونی وارد قلمرو ذهن می گردند مثلاً هر يك از دیدنی ها و چشیدنی ها و بویدنی ها و... از طریق ابزار ویژه خود، در محل ادراکات ما قرار می گیرند و امروز اختراع تلسکوپ و میکروسکوپ و رادیو و تلویزیون و اینترنت ... کمک های شایان تقدیری به ادراکات بشر نموده و او را بر دور و نزدیک مسلط ساخته است.

۲. راه استدلالی و عقلی

متفکران جهان با به کار انداختن دستگاه تعقل و اندیشه، از يك رشته مقدمات بدیهی و روشن و ثابت در علوم، يك رشته قوانین کلی خارج از حس را کشف می کنند و قله هایی از معرفت و کمال را تسخیر می نمایند. قوانین کلی علوم به قید کلیت، مسائل فلسفی و آگاهی های مربوط به خدا و صفات و افعال او، و مسائلی که در علم عقاید و مذاهب مطرح می گردد، همگی مولود دستگاه تفکر و نتیجه به کار افتادن نیروی عقل انسانی است.

۳. راه الهام و اشراق

این راه، واقعیت شناسی سومی است که در وراء دستگاہ حس و تعقل قرار دارد، یک نوع واقعیت شناسی نوی است که امکان آن از نظر علم و دانش قابل انکار نیست، البته نظام جهان بینی محدود مادی نمی تواند یک چنین ادراک غیر حسی و تعقلی را بپذیرد اما از نظر اصول علمی راهی برای انکار آن وجود ندارد. به گفته یکی از روان شناسان، جنبه های تجربی، به وسیله حواس شناخته می شود و جنبه های عقلانی به واسطه اندیشه منطقی و ریاضی به مرحله ادراک می رسد و سرانجام بر اثر اشراق و الهام، جلوه هایی از جنبه های ماورای حس و استدلال، روشن بینی های برق آسا، و جرقه های روشنگر که ذهن حساس نوابغ، از آنها برخوردار است به مقام رؤیت می رسند.

پرفسور «سوروکین» روان شناس معروف یکی از آن افرادی است که وجود سه شاهراه حقیقت شناسی را به روشنی تصدیق کرده و برای ادراک عرفانی و به اصطلاح الهام، مقام و منزلتی ویژه قائل است و صریحاً می گوید: نمی توان این راه را تخطئه و تحقیر نمود. مگر می توان آموزش گسترده ادیان بزرگ را همانند کوتاه بینان نظام مادی ناچیز و بی حکمت شمرد و برای آن ارزشی

قائل نگشت؟!

بنابراین می‌توان معرفت‌های سه‌گانه را به شرح زیر نام‌گذاری کرد:

- ۱ . راه حس یا حس آگاهی .
- ۲ . راه عقل یا خرد آگاهی .
- ۳ . راه الهام یا دل آگاهی .

امروز روانشناسی، الهام را به صورت يك واقعیت روانی پذیرفته و آن را چنین توصیف می‌کند: ادراك ناگهانی، آگاهی بخش توضیح دهنده يك باره و بدون مقدمه، که چون برق لامع در صفحه ذهن می‌درخشد بی آن که حتی غالباً پیشاپیش درباره آن اندیشیده باشد.

اهمیت و نفوذ الهام در اکتشافات علمی مورد تأیید دانشمندان قرار گرفته است «آلبرت آیشتین» که در سال ۱۸۷۹ دیده به جهان گشوده و در سال ۱۹۵۵ درگذشته است، با بسیاری از فلاسفه و عرفا هم آهنگ گشته و بسان برخی از دانشمندان اسلامی که الهام را کلید معارف می‌دانند وی الهام را عامل پر ارج در اکتشافات علمی می‌داند.

در سال ۱۹۳۱ دو دانشمند شیمی دان آمریکایی به نام «یلات» و «پیکر» پرسش نامه‌ای برای تحقیقی درباره اهمیت الهام

در کشف و حل مشکلات علمی، میان گروهی از دانشمندان شیمی پخش کردند که نتایج بسیار ارزنده آن انتشار یافته است.

یکی از دانشمندان، مورد سؤال را این طور پاسخ داده است: درباره حل مسأله‌ای کار و فکر می‌کردم، ولی در اثر اشکالات و ابهام فراوان آن، تصمیم گرفتم که دیگر به کلی کار خاص به آن و تمام افکار مربوط به آن را کنار بگذارم. فردای آن روز در حالی که سخت مشغول کاری کاملاً از نوع دیگر بودم يك باره (فکر ناگهانی) مانند جهش برق، در خاطر من خطور کرد و آن همان حل مسأله‌ای بود که مرا به کلی مأیوس کرده بود.

نظیر این گزارش از «هانری یوانکار» (۱۸۵۴-۱۹۱۲) ریاضی دان نامی فرانسه و بسیاری دیگر از دانشمندان طبیعی، ریاضی و فیزیک نقل شده است.

جالب توجه این است که بسیاری از الهام‌های علمی که سبب کشف و اقعیتی پر ارج شده است نه تنها با اشتغال و تمرکز فکری دانشمندان در زمان فعالیت‌شان ارتباط نداشته است، بلکه حتی با رشته تخصصی آنان نیز دارای رابطه نزدیک نبوده است. شاهد گویای این مطلب این است که مثلاً «لوئی پاستور» (۱۸۲۲-۱۸۹۵) با این که متخصص در شیمی بوده است، به کشف میکرب موفق شده است.

الهام و الکسیس کارل

از میان دانشمندان معاصر آقای «الکسیس کارل» از جمله افرادی است که برای الهام، ارزش خاصی قائل شده است و معتقد است که روشن بینان بدون استفاده از اعضای حس خود، افکار دیگران را درک می‌کنند و حوادث دور از لحاظ مکان و زمان را کم و بیش می‌بینند و آن را یک موهبت استثنایی می‌داند که تنها افراد معدودی از آن برخوردار هستند. این دانشمند نامی کوشیده است که در این بحث مطالب علمی و یقینی را از احتمالی جدا کند و در اینجا برای این که خوانندگان گرامی با نظریه این دانشمند درباره الهام، بیشتر آشنا شوند خلاصه گفتار او را می‌آوریم:

می‌نویسد: «به یقین اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست، و نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا، از خصایص دیگری چون اشراق برخوردارند. با اشراق چیزهای را که بر دیگران پوشیده است می‌یابند و روابط مجهول بین قضایایی را که ظاهراً با هم ارتباط ندارند می‌بینند و وجود گنجینه‌های مجهول را به فراست درمی‌یابند، تمام مردان بزرگ از موهبت اشراق برخوردارند و بدون دلیل و تحلیل، آنچه را که دانستنش اهمیت دارد می‌دانند، یک مدیر واقعی احتیاجی به محك‌های هوش و اوراق اطلاعاتی

برای انتخاب مرئوسین خود ندارد. يك قاضی خوب بدون توجه به جزئیات مواد و تبصره‌های قانون، و حتی گاهی به گفته «کاردوزو» با در دست داشتن ادعانامه غلط می‌تواند حکم صحیح بدهد، يك دانشمند بزرگ خود به خود به سوی راهی که منجر به کشف تازه‌ای خواهد شد کشانده می‌شود. این همان کیفیتی است که پیشتر، الهام نامیده می‌شد.

دانشمندان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی منطقی و دیگری اشراقی، ترقی علوم، مرهون این هر دو دسته است در علوم ریاضی که اساس و پایه کاملاً منطقی دارد، نیز اشراق سهم به سزایی دارد میان ریاضی‌دانان هم اشراقی می‌توان یافت و هم منطقی، «هرمیت و «ایرشتراس» اشراقی، «برتران» و «ریمان» منطقی، بودند. روشن بینان بدون استفاده از اعضای حس خود، افکار دیگران را درک می‌کنند و حوادث دور از لحاظ زمان و مکان را کم و بیش می‌بینند و از بعضی اشیاء و قضایا اطلاعات مطمئن‌تری از آنچه با اعضای حس درک می‌شود می‌دهند برای فرد روشن بین خواندن افکار شخصی دیگر، به اندازه توصیف چهره وی آسان است ولی کلمات «دیدن» و «حس کردن» برای بیان آنچه در شعور وی می‌گذرد کافی نیست چون چیزی را نمی‌بیند

در جایی جستجو نمی‌کند بلکه فقط «می‌داند».

در بسیاری از موارد هنگام مرگ یا هنگام مواجه شدن با يك خطر بزرگ، بین فرد با فرد دیگر ارتباطی برقرار می‌شود و کسی که در بستر مرگ افتاده و یا قربانی حادثه‌ای شده است برای يك لحظه، به شکل عادی خود، به نظر یکی از دوستان نزدیکش می‌رسد، اغلب این شبخ خیالی، خاموش و ساکت می‌ماند و گاهی نیز سخن می‌گوید و مرگ خود را خبر می‌دهد و نیز گاهی، روشن بین از فاصلهٔ بعید می‌تواند منظره یا شخص یا صحنه‌ای را ببیند و آن را با دقت ترسیم و توصیف کند و چه بسیار کسانی که در حال عادی روشن‌بین نیستند ولی در طول عمر خود یکی دوبار این قبیل ارتباطات را تجربه کرده‌اند.

به این ترتیب گاهی شناسایی دنیای خارج، از راه‌های دیگری به جز اعضای حسی برای ما میسر می‌شود شکی نیست که فکر می‌تواند حتی از فواصل دور، دو فرد انسانی را مستقیماً با هم مربوط کند این قضایا که مطالعهٔ آنها در عهدهٔ علم جدید «متاپسایشیک» است باید همان طوری که هست پذیرفته شود زیرا حقایقی در بردارد و جنبه‌ای از وجود انسانی را که هنوز خوب شناخته نشده است معرفی می‌کند و شاید بتواند علت روشن‌بینی

فوق العاده برخی ها را برای ما روشن سازد. ^(۱)

بنابراین ادراک حسی و تعقلی دو وسیله است برای روح انسانی که آگاهی او را از قسمتی از جهان خارج تأمین می‌کند ولی در عین حال برای روح انسان وسیله دیگری توصیف نشدنی وجود دارد که ارتباط او را با جهان خارج برقرار می‌نماید و نتیجه آن امور زیر است که مورد تصدیق همه دانشمندان می‌باشد:

۱. اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست و نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا از نیروی الهام نیز برخوردارند.

۲. روشن بینان بدون استفاده از اعضای حسی خود افکار دیگران را درک می‌کنند تا آنجا که برای فرد روشن بین خواندن افکار شخص دیگر، به اندازه توصیف چهره وی آسان است.

۳. هنگام مرگ یا پیش آمدن خطر ما بین فرد و فرد دیگر، ارتباطی برقرار می‌شود و کسی که در بستر مرگ افتاده، برای یک لحظه به شکل عادی خود به نظر یکی از دوستانش می‌رسد.

۴. روشن بین می‌تواند از فاصله دور، منظره یا شخص یا صحنه‌ای را ببیند و آن را با دقت ترسیم و توصیف کند.

۱. به انسان موجود ناشناخته، ص ۱۳۵-۱۳۷ مراجعه شود.

شهود و فلسفه برکسن

در میان دانشمندان مغرب زمین «برکسن» (۱۸۵۹-۱۹۴۱) بیش از افراد دیگر به شهود اهمیت داده تا آنجا که مخالفان مکتب وی، او را مظهر مخالفت با عقل و استدلال معرفی کرده و گروهی دیگر او را از «ایده آلیستها» خوانده‌اند و این نوع حق‌کشی‌ها در تاریخ علم فراوان است، او بسان دیگر دانشمندان، شهود را در مقابل حس و عقل در شمار منابع معرفت قرار داده است.

غرور بی جا

انکار الهام و آگاهی‌های غیبی، معلول غرور بی‌جایی است که دامنگیر جمعی از مادی‌های قرن هجدهم و نوزدهم شده بود، آنان تصور می‌کردند که همه چیز را فهمیده‌اند و در دایره هستی برای آنان مجهولی باقی نمانده است و بر تمام پیچیدگی‌های جهان دست یافته و علل طبیعی پدیده‌ها را کشف کرده‌اند و دریافته‌اند که هر حادثه‌ای علت مادی دارد.

نتیجهٔ یک چنین غرور علمی، این شد که به همه چیز بی‌اعتنا شده و به آنچه از پیشینیان به یادگار مانده است با دیدهٔ شک و تردید و احیاناً انکار بنگرند.

این غرور علمی در قرن بیستم درهم شکست و یا از حرارت و شدت آن کاسته شد. کم کم بشر آگاه شد که بسیاری از رموز خلقت هنوز در پس پرده جهل مانده و تنها اندکی از اسرار شگفت‌آور جهان آفرینش برای بشر فاش شده است.

مردان محقق، شخصیت‌های بارز علمی، فریب پیروزی‌های جزئی را در میدان علم و دانش نخورده و با جرأت و جسارت به انکار آنچه که هنوز درستی یا نادرستی آن ثابت نشده و در ردیف علوم قرار نگرفته است برنمی‌خیزند.

دریچه‌هایی به جهان اسرار آمیز غیب

خدا با لطف و مرحمتی که نسبت به بندگان خود دارد، دریچه‌هایی را به سوی جهان غیب باز گذارده است تا همگان بدانند که آگاهی از غیب يك امر محال و غیر ممکن نیست بلکه تسلط انسان بر غیب امری است صد در صد ممکن؛ که جای هیچ شك و تردید در آن وجود ندارد.

۱. وحی به حیوانات

کارهای شگفت‌انگیز حیوانات که در کتاب‌های جانور شناسی، به طور گسترده پیرامون آنها بحث شده است نمونه

واضحی از وجود الهام در حیوانات است .

کارهای محیرالعقول جانداران از قبیل تقسیم کار، انتخاب وظیفه ، ساختن عضو مفقود و آشنایی به کلیه نیازمندی‌های زندگی را نمی‌توان از راه تعقل و تفکر توجیه نمود زیرا بدیهی است که حیوان ، فاقد دستگاه تفکر و تعقل است همچنان که نمی‌توان آن‌ها را معلول نظم داخلی و ارگانیزم وجود خارجی جانداران دانست زیرا ترکیب خواص فیزیکی و شیمیایی يك موجود برای انجام امور ابتکاری و ابداعی مانند تقسیم کار، انتخاب وظیفه ، تجدید ساختمان عضو مفقود و انطباق با محیط ، کافی نمی‌باشد .

يك ماشین حساب ممکن است آن چنان منظم ساخته شود که اعمال جمع و تفریق و ضرب و تقسیم را دقیقاً انجام دهد اما هرگز ماشین حساب قادر به ابداع و ابتکار يك قاعده ریاضی نیست ، يك ماشین ترجمه می‌تواند دقیقاً سخنان یا نوشته يك نفر را ترجمه کند ولی هرگز نظم دقیق آن ماشین قادر به تصحیح اشتباه گوینده نمی‌باشد .

چون در زندگی حیوانات کارهای ابداعی و ابتکاری بی سابقه دیده می‌شود ، جز این که آنها را معلول الهام از جهان بالا

بدانیم توجیه دیگری ندارد. قرآن مجید چنین راه یابی را وحی می نامد.^(۱)

۲. روشن بینی و تله پاتی

دانشمندان می گویند در نهاد انسان استعداد مرموزی وجود دارد که به مدد آن می تواند افکار دیگران را بخواند و از حوادثی که در نقاط دوردست رخ می دهد؛ با نیروی مافوق حس، آگاهی پیدا کند. مبادله افکار و احساسات از راه دور به واسطه حس مخصوص کاملاً يك امر عملی است هر چند از طریق وسایل فنی نوین از قبیل: تلویزیون، رادیو، تلفن و تلگراف، افکار را مبادله می کنند ولی دانش، برای چنین مبادله ای راه دیگری به نام «تله پاتی» و یا حس، روشن بینی معتقد است.

فرق «تله پاتی» با روشن بینی این است که روشن بینی همان قدرت درك اتفاقی است از فاصله های دور زمانی و مکانی، آن هم بدون وسایل حسی، ولی «تله پاتی» کیفیتی است که به وسیله آن افکار و هیجانات و احساسات از مغزی به مغز دیگر بدون

۱. سوره نحل، آیه ۶۸، مشروح این بحث را می توانید در کتاب راه خداشناسی تألیف نگارنده، ص ۲۴۵-۲۶۲ بخوانید.

وسیلهٔ حسی منتقل می‌شود و در حقیقت روشن بینی و تله پاتی دو روی يك سکه هستند و هر دو نام مناسبی می‌باشند برای دید دوم انسان، چه در خواب و چه در بیداری.

امروز «پوگیسم» در این زمینه به وسعت نظر بیشتری قائل شده است و زندگی را موج می‌داند و برای آن امواج گیرنده و فرستنده می‌شناسد و معتقد است که امواج را همچنان که با سیم می‌توان گرفت با اندیشه نیز می‌توان گرفت اندیشه را موجی می‌شناسد که بعد از آفریده شدن به ارتعاش می‌آید و در صورت وجود گیرنده قابل گرفتن است.

۳. ارتباط با ارواح

ارتباط با ارواح به صورت‌های مختلفی انجام می‌گیرد که صورت روشن و قابل اعتماد آن این است که استاد ماهر این فن شخصی را که برای این کار آمادگی دارد، با نگاه و تلقین خواب می‌کند و روح او به سؤالات استاد پاسخ می‌دهد و گاهی در این تماس از اسرار نهفته پرده برداشته می‌شود.

تماس با ارواح به صورت «علمی» از جهات گوناگون قابل مطالعه می‌باشد در این زمینه کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی به وسیلهٔ دانشمندان شرق و غرب نگارش یافته و صفحات زیادی از

برخی دایرة المعارف‌های علمی را به خود اختصاص داده است .
 دانشمندان این فن و کسانی که سالیان دراز در این راه
 کوشیده‌اند اظهار می‌دارند که نتوانسته‌اند با مجاهدت‌های پی‌گیر
 و آزمایش‌های فراوان از روی گوشه‌ای از جهان مرموز و ناشناخته
 ارواح، پرده بردارند و کارهای خارق عادت و حیرت‌انگیزی را که
 به وسیله آنها انجام می‌شود از نزدیک مشاهده نمایند، نویسنده
 دایرة المعارف قرن بیستم در جلد چهارم کتاب خود، درباره روح
 فهرستی از دانشمندان مشهور که به واقعیت این علم اعتراف
 کرده‌اند را ارائه می‌دهد. در این فهرست نام چهل و هفت نفر از
 دانشمندان بزرگ فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آلمان و آمریکا را
 ذکر می‌کند.

البته باید دانست که ارتباط با ارواح به طور اجمال مطلبی
 است صحیح، ولی هرگز نمی‌توان گفتار هر مدعی را در این باره
 پذیرفت بلکه باید با قراین و علایم، راستگویان را از دروغگویان
 تمیز داد.

۴. الهام

گاهی ممکن است مطلبی به قلب القاء شود و انسان يك
 مرتبه خود را بر مطلبی واقف و آگاه ببیند به این نوع القاء در

اصطلاح، الهام می‌گویند.

این گونه الهامات به قدری در هر زمان و مکان فراوان است که باید آن را در ردیف حوادث معمولی قرارداد حتی منشأ بسیاری از اختراعات و اکتشافات علمی و ابتکارات و مضامین عالی شعری همین الهام است.

قرآن مجید نمونه‌ای در این مورد نقل می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنِ اضْمُرِي بَنِيكَ فَإِنَّكَ مِنْ غُنِّي ۖ وَاتَّقِي ۖ إِنَّكَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ عَلَيْكَ ۖ﴾ (۱)

«به مادر موسی الهام کردیم که کودک خود را شیر ده».

۵. خواب‌های راستین

خواب انواع و اقسامی دارد که يك نوع آن مورد نظر ما است و آن خواب‌هایی است که از يك واقعیت جدا از اندیشه و ذهن، از واقعیتی محکم و استوار و پا برجا گزارش می‌دهد این نوع خواب‌های الهی است که ما را با جهان خارج از خود مربوط می‌سازد و از روی حقایقی دور از محیط ذهن و اندیشه پرده برمی‌دارد و این قبیل خواب‌ها به اندازه‌ای زیاد است که هرگز نمی‌توان آن را انکار کرد.

پیامبر گرامی اسلام درباره این نوع خواب‌ها فرموده است:

۱. سوره قصص، آیه ۷.

«ان الرؤيا الصادقة جزء من النبوة»^(۱).

«رؤیای صادق بخشی از نبوت است».

ابراکاهی و فلاسفه اسلام

۱. شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب «اشارات» در «نمط

هشتم» می گوید:

اگر عارفی از غیب خبر داد و آینده، درستی آن را ثابت

کرد، او را تصدیق کن و به او ایمان بیاور زیرا چنین آگاهی يك

رشته اسباب طبیعی دارد.

و نیز در تنبیهات این نمط به برهان این مطلب اشاره کرده و

می گوید:

وقتی اشتغالات روح از طریق حواس کم شد، برای روح

انسان، فرصتی دست می دهد که خود را از قوای طبیعی خلاص

کرده و به جانب قدس پرواز کند و صورت هایی را در آنجا ببیند و

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۶۳۵، چاپ قدیم، این نوع خوابها که به طور

مستقیم با آینده سر و کار دارد، نه با گذشته، نمی تواند علت مادی داشته

باشد و هرگز نمی توان پرونده این خوابها را در گذشته جستجو نمود. بلکه

این نوع خوابها فاقد پرونده است و ما در کتاب راز رسالت، پیرامون این نوع

خوابها به گونه ای سخن گفته ایم.

این حالت گاهی در خواب و در حال بیماری برای انسان‌های عادی نیز رخ می‌دهد.

و نیز در جای دیگر می‌گوید:

اگر به تو گفتند که فلان عارف، کاری انجام می‌دهد و یا به جسمی حرکت می‌بخشد یا خود حرکتی می‌کند که از توانایی دیگران بیرون است این سخن را انکار مکن زیرا برای این کار يك رشته اسباب، وجود دارد که اگر تو نیز از آن راه وارد شوی به همان مقصد می‌رسی.

و باز می‌گوید:

تجربه و آزمایش به روشنی ثابت کرده است که انسان در موقع خواب می‌تواند با جهان خارج تماس بگیرد و اطلاعاتی کسب کند، اکنون چه مانعی دارد که انسان در موقع بیداری دارای چنین قدرتی باشد و تجربه و آزمایش نیز این حقیقت را ثابت کرده است.^(۱)

۲. شیخ شهاب الدین سهروردی که در فلسفه الهی و ریاضیات نفسانی کم نظیر بود درباره آگاهی انسان از غیب چنین می‌گوید:

۱. اشارات، ج ۳، ص ۳۹۷ و ۳۹۹ و ۴۰۷ و ۳۱۴.

هر وقت اشتغالات حواس ظاهری کاهش یافت، در این وقت، نفس انسان از دست قوای طبیعی رهایی جسته و بر یک رشته امور غیبی تسلط می‌یابد، سپس می‌گوید:

اگر انسان‌های کامل مانند پیامبران و اولیاء از غیب خبری دهند به خاطر الواحی است که در برابر دیدگان آنها قرار می‌گیرد و یا امواج و یا صداهای دل‌انگیز و هولناکی است که می‌شنوند و یا صورتهایی است که مشاهده می‌کنند و با آنان سخن می‌گویند. سپس از غیب خبر می‌دهند.^(۱)

۳. صدر المتألهین در تعالیق خود بر «حکمت اشراق» امکان آگاهی از غیب را به گونه‌ای مشروح مورد بحث قرار داده و می‌گوید: نفس بر اثر اتصال با جهان عقل، و یا عالم مثال (جهان صور اشیاء)، آگاهی‌هایی کسب می‌کند سپس مطلب را با براهین عقلی روشن می‌سازد.

هدف از نقل این کلمات این است که روشن گردد دانشمندان و پی‌افکنان علوم بشری از گذشته و حال آگاهی از غیب را برای بشر یک امر ممکن بلکه واقع شده تلقی می‌کنند، جایی که آگاهی از غیب برای بشر معمولی ممکن بلکه واقع شده

۱. حکمت اشراق، مقاله پنجم.

باشد. بنابراین در امکان آن برای پیامبران و امامان معصوم جای شك و تردیدی باقی نخواهد ماند.

در پایان این بخش لازم است نکته‌ای را تذکر دهیم: هدف از نقل سخنان دانشمندان دیروز و امروز این است که بدانیم علوم بشری، موضوع آگاهی از غیب را، يك امر ممکن بلکه محقق، تلقی کرده است و با چنین تصدیق و توصیف، نباید در امکان آن شك و تردید داشته باشیم.

ولی باید توجه داشت که آگاهی پیامبران و امامان معصوم بر غیب، از طریقی است، غیر از طریق‌های عادی که در این بخش پیرامون آن سخن گفتیم، و اشتراك در نتیجه، گواه بر اتحاد در راه نیست.

و نیز اگر ما در این بخش از کشف و شهود و اشراق و یا ارتباط با ارواح سخن گفتیم و به آنها استشهاد کردیم، نه به این معنی است که گفتار هر مدعی کشف و اشراق را بپذیریم، یا به تصدیق هر مدعی ارتباط با ارواح، صحه بگذاریم، بلکه هدف تصدیق اجمالی است و اما حدود و خصوصیات آنها چیست؟ فعلاً از قلمرو بحث ما بیرون می‌باشد.

آگاهی پیامبران و امامان از غیب، به تعلیم الهی است

آگاهی پیامبران و پیشوایان معصوم از غیب، بر دو گونه
تصور می‌شود:

۱. بدون تعلیم الهی، آگاه باشند.
 ۲. خدای آگاه، به پیامبران تعلیم کرده باشد و امامان نیز
هر کدام از امام قبل، و سرانجام از پیامبر یا موزندو یا خداوند از
راه دیگری به آنان تعلیم دهد.
- دانشمندان شیعه همگی تصریح کرده‌اند که آگاهی پیامبر و
امام از غیب، ذاتی نیست و به تعلیم الهی می‌باشد و کسانی که
علم امامان علیهم‌السلام را ذاتی و بدون تعلیم الهی بدانند و تلقی کنند از

«غلاة»^(۱) به شمار می آیند و اصولاً این عقیده مستلزم شرك می باشد. در این جا لازم است توجه خواننده عزیز را به مطلبی که در بحث های آینده این کتاب نیز سودمند است جلب کنیم:

با مراجعه به روایات و گفته های دانشمندان بزرگ روشن می شود که در زمان پیامبر گرامی ص و امامان معصوم ع و نیز در دوره های بعد، گاهی از واژه «علم غیب» علم ذاتی و بدون تعلیم الهی فهمیده می شده است و از این جهت در آیات و روایات و نیز در کلمات دانشمندان مکرراً تصریح شده است که آگاهی پیامبر و امام از غیب، ذاتی نیست، بلکه به تعلیم الهی از راه وحی و غیره و یا آموختن از پیامبر و امام قبل است.

واینک متن برخی از روایات و گفتارهای دانشمندان:

۱. بعد از پایان جنگ جمل، علی ع در بصره خطبه ای خواند و در ضمن آن خطبه از برخی حوادث آینده خبر داد یکی از یاران آن حضرت با تعجیبی فراوان، به ایشان گفت: «لقد أعطیت یا امیر المؤمنین علم الغیب!» آیا شما «علم غیب» دارید و این جمله اشاره به این بود که «علم غیب» اختصاص به خدا دارد زیرا

۱. غلاة، کسانی هستند که امامان ع را از دایره بشر بودن خارج دانسته و برخی از صفاتی که اختصاص به خدا دارد برای آنان ثابت می دانند.

خدا است که ذاتاً به همه چیز آگاه است .

آن گرامی در پاسخ او خندید و گفت : «لیس هو بعلم الغیب وانما هو تعلم من ذی علم ...» .

این که من از حوادث آینده خبر می دهم «علم غیب» ذاتی و بدون تعلیم الهی نیست بلکه به وسیله پیامبر خدا ﷺ به من تعلیم شده است ... (۱) .

۲ . یحیی بن عبد الله بن الحسن به امام هفتم ﷺ گفت : فدایت شوم اینان (گروهی از مردم) عقیده دارند که شما «علم غیب» دارید .

حضرت در پاسخ او فرمود : ... نه به خدا سوگند آنچه ما می دانیم از پیامبر خدا ﷺ به ما رسیده و از آن حضرت آموخته ایم ، لا والله ما هی إلا وراثه عن رسول الله ﷺ . (۲) .

۱ . نهج البلاغه ، خطبه صد و بیست و چهار ، شرح نهج البلاغه ابن میثم ، ج ۱ ، ص ۸۳-۸۵ و ج ۳ ، ص ۱۳۸-۱۴۱ .

۲ . امالی شیخ مفید ، ص ۱۴ ، چاپ نجف ، و نیز ذیل روایتی که در بخش دهم ، سؤال هشتم خواهیم خواند همین مطلب را تأیید می کند : «نحن نعلم انک تعلم علماً کثیراً ولا ننسبک الی علم الغیب ...» چند نفر از یاران امام صادق ﷺ به آن حضرت می گویند ما می دانیم شما علم گسترده ای دارید اما در عین حال شما را به علم غیب نسبت نمی دهیم یعنی شما را با جمله «عالم به غیب» توصیف نمی کنیم . اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۵۷ .

۳. شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن نعمان مفید (م ۴۱۳)

می نویسد:

کسی را می توان به طور مطلق دارای صفت «عالم به غیب» دانست که علم او ذاتی باشد و از کسی نیاموخته باشد و علم هیچ کس جز خداوند بزرگ ذاتی نیست و از این رو شیعه معتقد است که نباید درباره امامان به طور مطلق گفته شود. عالم به غیب هستند بلکه باید توضیح داده شود که علم آنان مستفاد از امام قبل و از پیامبر ﷺ و سرانجام به تعلیم الهی است. (۱)

۴. مفسر عالیقدر شیعه مرحوم شیخ طبرسی (م ۵۴۸)

می نویسد:

به عقیده شیعه کسی را می توان با جمله «عالم به غیب» توصیف کرد که همه غیبها را بداند و علم او ذاتی باشد و هیچ کس جز خدا این چنین نیست و اما خبرهای غیبی فراوانی که دانشمندان شیعه و سنی از علی ﷺ و سایر امامان نقل کرده اند همه از رسول خدا ﷺ به آنان رسیده و رسول خدا نیز از خداوند آموخته است. (۲)

۱. اوائل المقالات، ص ۳۸، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۰۴، به نقل از کتاب «المسائل» شیخ مفید.
۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۱، ج ۵، ص ۲۰۵.

۵. رشیدالدین محمد بن شهر آشوب مازندرانی (م).
۵۸۸) می نویسد:

پیامبر و امام از غیب آگاهی دارند اما نه به این معنی که علم آنان ذاتی باشد بلکه خداوند، بخشی از علم غیب را به آنان آموخته است، و عقیده به این که علم آنان ذاتی است و با علم خدا تفاوتی ندارد مستلزم شرک می باشد. (۱)

۶. کمال الدین ابن میثم بحرانی (م. ۶۷۹) می نویسد:
منظور از علم غیبی که جز خدا نمی داند علم غیبی است که بدون تعلیم و آموختن باشد و «علم غیب» بدون تعلیم، اختصاص به خدا دارد و جز خدا هر کس آگاهی از غیب پیدا کند به تعلیم الهی بوده است. (۲)

۷. ابن ابی الحدید معتزلی (م. ۶۵۵) می نویسد:
ما انکار نمی کنیم که در میان افراد بشر اشخاصی باشند که از غیب خبر بدهند اما می گوئیم آگاهی آنان از غیب، مستند به خداوند است و خداوند وسیله آگاه شدن آنان را از غیب فراهم می آورد. (۳)

۱. متشابهات القرآن، ص ۲۱۱، مضمون کلام ایشان نقل شد.
۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۸۴ و ج ۳، ص ۱۴۰.
۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷۱ ص ۴۲۷، چاپ ۴ جلدی.

۸. فضل بن روزبهان دانشمند سنی که در سده نهم و دهم می زیسته، با همه تعصبش در کتاب «ابطال نهج الباطل» می نویسد:

روا نیست درباره کسی گفته شود: علم غیب دارد، آری خبر دادن از غیب به تعلیم الهی جایز است و راه این تعلیم با وحی است و یا الهام، البته نزد کسی که الهام را یکی از راه های آگاهی از غیب می داند. ^(۱)

۹. علامه مرحوم شیخ محمد حسین مظفر (م. ۱۳۸۱) می نویسد:

علم خدا ذاتی است و علم امامان علیهم السلام به تعلیم الهی است و هیچ کس نباید توهم کند که علم امامان علیهم السلام مانند علم خدا است پس مانعی ندارد که بگوییم امامان ذاتاً علم غیب ندارند اما به تعلیم الهی، از غیب آگاهی دارند. ^(۲)

۱۰. علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» می نویسد:
خداوند ذاتاً از غیب آگاه است و هر کس جز او از غیب آگاه باشد به تعلیم او خواهد بود و هر جا پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی خود از

۱. دلایل الصدق مظفر، ج ۲، ص ۳۴۳، چاپ قم.

۲. علم الإمام، ص ۷ و ۴۷.

غیب را انکار می‌کند و می‌گوید: علم غیب ندارم معنای آن این است که مستقلاً و ذاتاً عالم به غیب نیستم و هر چه می‌دانم از جانب خدا به من آموخته شده است.^(۱)

گفتار دانشمندان

پیرامون آگاهی پیامبر و امام از غیب

۱. شیخ مفید (م. ۴۱۳) می‌نویسد:

امامان علیهم‌السلام به ضمائر برخی از مردم آگاه بودند و به حوادث و پیش‌آمدها، قبل از وقوع آن آگاهی داشتند. ^(۱)

۲. و در جای دیگر می‌نویسد:

یکی از دلایل‌های امامت علی علیه‌السلام خبرهای غیبی آن حضرت است که از وقوع يك سلسله پیش‌آمدها و حوادث، پیش از وقوع آنها خبر داده است و پس از چندی صدق و درستی خبرهای او

۱. اوائل المقالات، ص ۳۸، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۰۴ و ج ۴۲، ص ۲۵۸.

روشن شده است. (۱)

۳. و در جای دیگر می نویسد: امام علیه السلام اگر از باطن کسی آگاه شود به تعلیم الهی آگاه می شود و تعلیم الهی به امام از چند راه صورت می گیرد آموختن از امام پیش، و امامان پیش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خواب دیدن، دو راه از آن راهها است ... (۲)

بنابراین اگر نویسنده ای به شیخ مفید نسبت دهد که آن بزرگوار منکر علم غیب امامان علیهم السلام است این سخن دلیل بی اطلاعی یا غرض ورزی او خواهد بود.

۴. دانشمند بزرگ و عالیقدر ابوالفتح محمد بن علی کراجکی (م. ۴۴۹) در رساله اعتقادات می نویسد:

از اعتقادات شیعه این است که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و یازده فرزند معصوم او امام هستند... و امامت آنها از جانب خدای تعالی تعیین شده است و خدا برای اثبات امامت آنها معجزاتی به دست آنها ظاهر ساخته و آنان را بر بسیاری از غیبها و موضوعات و حوادث آینده آگاه نموده است. (۳)

۵. امین الاسلام طبرسی (م. ۵۴۸) می نویسد:

۱. ارشاد شیخ مفید، ص ۱۴۸، چاپ آخوندی.
۲. الفصول المختاره، ص ۸۰، چاپ سوم.
۳. کتر الفوائد کراجکی، ص ۱۱۲، چاپ سنگی.

همان طور که یکی از معجزات حضرت مسیح این بود که از غیب خبر می داد و می گفت: ﴿أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^(۱)؛ من به شما از آنچه می خورید و در خانه هاتان ذخیره می کنید خبر می دهم و نیز از معجزه های رسول گرامی اسلام ﷺ خبرهای غیبی آن حضرت بود. همین طور از معجزات و دلیل های امامت علی ﷺ خبرهای غیبی او است که همه مطابق با واقع درآمده است.^(۲)

۶. محمد بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب پراج «متشابهات القرآن» می نویسد:

ممکن است پیامبر و امام به تعلیم الهی به قسمتی از چیزهایی که غایب است و بخشی از حوادث گذشته و آینده، آگاهی داشته باشند.^(۳)

۷. نیز در کتاب «مناقب» بخشی از خبرهای غیبی امیرمؤمنان علی ﷺ را در حدود بیست صفحه نقل می کند و سپس می نویسد: تمام این ها خبرهای غیبی است که خداوند رسول گرامی خود را از آنها آگاه ساخته و رسول خدا ﷺ هم در پنهانی

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۹.

۲. اعلام الوری، ص ۱۷۲، چاپ علمیه اسلامیة.

۳. متشابهات القرآن، ص ۲۱۱.

علی علیه السلام را بر آنها آگاه کرده است. ^(۱)

۸. مفسر بزرگ، مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی که در سده ششم هجری می زیسته است؛ می نویسد:

از جمله معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوعی اخبار غیب بود باعلام الله تعالی ایاه؛ به آن که خدای تعالی او را به وحی خبر داد تا دلیل و علامت نبوت او بودی. ^(۲)

کمال الدین ابن میثم بحرانی (م. ۶۷۹) در چند جای شرح نهج البلاغه خود به آگاهی امیرمؤمنان علی علیه السلام از غیب به تعلیم پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله تصریح کرده و در چگونگی و معنی تعلیم و تعلم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام توضیحاتی داده است. ^(۳)

۱۰. ابن ابی الحدید معتزلی (م. ۶۵۵) در شرح نهج البلاغه می نویسد:

این که علی علیه السلام می گوید: «هر چه از حوادث آینده از من پرسید خبر خواهم داد» نه ادعای خدایی است و نه ادعای نبوت، بلکه منظور آن حضرت این است که من این آگاهی از

۱. مناقب، ج ۲، ص ۱۱۲، چاپ نجف.

۲. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۲۶۸، چاپ ۱۲ جلدی.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۸۲-۸۵، ج ۲، ص ۳۹۰ و ج ۳، ص ۱۳۹-۱۴۱.

غیب را از پیامبر گرامی اسلام آموخته‌ام سپس می‌نویسد:
 ما علی علیه السلام را در خبرهای غیبی که از او صادر شده است
 امتحان کرده و همه خبرهای او را مطابق با واقع یافته‌ایم و
 واقع‌نمایی خبرهای غیبی آن حضرت دلیل این است که جمله‌ای
 که آن حضرت فرموده است راست و درست است: فوالذی نفسی
 بیده لا تسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة... الا
 انبأتکم...؛ سوگند به خدایی که جان من در اختیار اوست (از
 حوادث آینده خبر دارم) و از هر چه پیرسید آگاهتان خواهم
 کرد.^(۱)

۱۱. علامه حلی (م. ۷۲۶) در کتابهایی که پیرامون اصول
 عقاید نگاشته یکی از راه‌های اثبات امامت علی علیه السلام را خبرهای
 غیبی آن گرامی دانسته است.^(۲)

۱۲. دانشمند بزرگ شیعه مرحوم فاضل مقدار (م. ۸۲۶)
 در کتاب «ارشاد الطالبین» تعدادی از خبرهای غیبی علی علیه السلام را
 نقل کرده و می‌نویسد: خبرهای غیبی آن حضرت بیش از آن است

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۷۵، چاپ ۴ جلدی.
 ۲. شرح تجرید، ص ۲۱۹ چاپ اصفهان، نهج المسترشدین، ص ۷۰، چاپ
 جدید، کشف الیقین، ص ۲۴، چاپ نجف، منهاج الکرامه، ص ۸۰،
 چاپ سنگی.

که به شماره آید و همین آگاهی آن حضرت از غیب یکی از دلایل
افضلیت او بر دیگران و امامت او است. ^(۱)

۱۳. محدث عالیقدر شیخ حرّ عاملی (م. ۱۱۰۴)

می نویسد:

احادیثی که مفاد آن این است: «خداوند به پیامبر
وامامان علیهم السلام علم گذشته و آینده را تعلیم کرده است» متواتر
می باشد. ^(۲)

۱۴. و در جای دیگر می نویسد: امام به جمیع زبانها آگاه

است. ^(۳)

۱۵. و باز می نویسد:

پیامبر و امامان علیهم السلام بسیاری از غیبها را به تعلیم الهی فرا
گرفته بودند... و هرگاه اراده می کردند چیزی را بدانند می دانستند
(و از طرف خدا به آنان تعلیم می شد). ^(۴)

۱۶. عالم بزرگوار سید علی قزوینی (م. ۱۲۹۸) در حاشیه

کتاب «قوانین الأصول» می نویسد:

۱. ارشاد الطالبین، ص ۱۸۰، چاپ بمبئی.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۲.

۳. همان کتاب، ج ۱۲، ص ۳۸۵.

۴. اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۴۱، و فصول المهمة، ص ۴۸، چاپ سنگی.

از روایات مستفیض استفاده می‌شود که آگاهی امام از گذشته و حال و آینده از نشانه‌های امامت او است و می‌توان گفت این مطلب از اعتقادات و ضروریات مذهب شیعه است.^(۱)

۱۷. علامه بزرگوار حاج میرزا محمدحسن آشتیانی (م. ۱۳۱۹) می‌نویسد:

حق این است که امامان علیهم‌السلام از گذشته و حال و آینده آگاهی دارند و هیچ چیز از آنان پنهان نیست جز آنچه علم به آن، مختص به خدای تبارک و تعالی است.^(۲)

۱۸. نگارنده رساله «علم الساعة» (م. ۱۳۱۲) می‌نویسد:
پس ما حاصل مطلب که حق مذهب است این است که جناب پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام عالمنند به جمیع ما کان و ما یکون ...^(۳)
۱۹. علامه مرحوم شیخ محمد حسین مظفر (م. ۱۳۸۱) می‌نویسد:

۱. حاشیه قوانین ص ۱۴۸، البته مقصود مرحوم قزوینی از علم امام به گذشته و حال و آینده، علم او به بخشی از موضوعات و حوادث گذشته و حال و آینده است، به اصل گفتار ایشان مراجعه شود.
۲. بحرالفوائد فی شرح الفرائد، ج ۲، ص ۶۰.
۳. رساله «علم الساعة»، ص ۱۳، چاپ سنگی.

این که می‌گوییم امامان علیهم‌السلام از غیب آگاه هستند مقصود علمی است که خداوند علام به آنان از راه الهام یا آموختن از رسول گرامی اسلام یا راه‌های دیگر می‌آموزد. ^(۱)

۲۰. علامه طباطبایی در رساله «علم الامام» می‌نویسد:

از اخبار کثیره‌ای که از رسول اکرم و ائمه هدی علیهم‌السلام رسیده است برمی‌آید که خداوند «علم ما کان وما یکون و ما هو کائن» را به رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داده و ائمه هدی علیهم‌السلام هم همان علم را از آن حضرت به ارث برده‌اند. ^(۲)

۱. علم الإمام، ص ۶.

۲. رساله علم الامام عربی نسخه خطی، ص ۳، در این دو بخش که گفتار گروهی از دانشمندان اسلامی از باب نمونه نقل شده سعی کردیم مقصود و مضمون گفته‌های آنان را بیاوریم گرچه از ترجمه تحت اللفظی کلمات آنها قدری دور باشد.

رساله‌هایی پیرامون آگاهی

پیشوایان از غیب

کتاب‌ها و رساله‌هایی که پیرامون اثبات علم غیب پیامبر و امام بحث کرده‌اند سه گروه است:

یک: کتاب‌ها و رساله‌هایی که مستقلاً درباره علم غیب نگاشته شده است.

دو: کتاب‌هایی که مستقلاً درباره علم غیب نگاشته نشده، ولی در عین حال در این زمینه به طور گسترده بحث کرده و یا روایات مربوط به این مسأله را جمع‌آوری نموده است.

سه: کتاب‌هایی که در آنها به گونه مختصر و مجمل در این باره بحث شده است.

در این جا فهرست نام کتاب‌های گروه اول و دوم را می‌آوریم تا روشن شود این مسأله در نظر دانشمندان تا چه اندازه مورد اهمیت بوده است زیرا واضح است که فراوانی بحث و تألیف درباره هر مسأله دلیل بر اهمیت آن مسأله می‌باشد.

۱. «بصائر الدرجات» تألیف محمد بن حسن صفار (م. ۲۹۰)، در این کتاب روایات مربوط به علم امام به طور بسیار گسترده‌ای گردآوری شده است.

۲. «کافی» تألیف شیخ کلینی (م. ۳۲۹)، در این کتاب نیز احادیث مربوط به علم امام به طور گسترده در حدود سی باب جمع‌آوری شده است.

۳. «وافی» تألیف ملامحسن فیض کاشانی (م. ۱۰۹۱)، در جلد اول این کتاب احادیث مربوط به علم امام نقل و بررسی شده است.

۴. «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» تألیف شیخ حرّ عاملی (م. ۱۱۰۴)، در این کتاب صدها مورد از خبرهای غیبی رسول گرامی وائمه هدی آورده شده است.

۵. «مدینه المعاجز» تألیف سید هاشم بحرانی (م. ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹)، در این کتاب نیز برابر آنچه یکی از

دانشمندان معاصر می‌نویسد ششصد و پنجاه مورد از خبرهای غیبی معصومان علیهم‌السلام نقل شده است.

۶. «ینابیع المعجزات» نیز تألیف سید هاشم بحرانی، در این کتاب نیز احادیث مربوط به علم امام به گونه‌ای متوسط و نه بسیار گسترده جمع‌آوری شده است.

۷. بحارالانوار تألیف علامه مجلسی (م. ۱۱۱۰)، جلد بیست و ششم از چاپ جدید این کتاب مربوط به احادیث علم امام است.

۸. رساله‌ای پیرامون علم امامان علیهم‌السلام به نام «النور» تألیف شیخ الإسلام رشتی متوفای پس از سال ۱۲۷۰، نسخه خطی این رساله در قم، کتابخانه آیه الله مرعشی موجود است.

۹. رساله «المعارف السلمانية بمراتب الخلفاء الرحمانی» نوشته مرحوم آقا سید عبدالحسین شیرازی (م. ۱۳۴۲ هـ. ق)، این رساله در سال ۱۳۱۲ هـ. ق چاپ شده است.

۱۰. رساله «علم الساعة» تألیف حجة الإسلام تبریزی (م. ۱۳۱۲)، این رساله در سال ۱۲۸۶ چاپ شده است.

۱۱. «مفاتیح الغیب» تألیف همان حجة الإسلام.

۱۲. «علم الإمام» تألیف مرحوم شیخ محمدحسین مظفر (م. ۱۳۸۱).

۱۳. ترجمه همین کتاب با پاورقی‌هایی در تبریز چاپ شده است.

۱۴. «الالهام فی علم الإمام» تألیف دانشمند معاصر جناب آقای شیخ محمدعلی حائری سنقری، که در نجف چاپ شده است.

۱۵. «اخبار غیبی علی علیه السلام» در این کتاب که نوشته یکی از دانشمندان معاصر است هفتاد و پنج مورد از خبرهای غیبی امیرمؤمنان علی علیه السلام از نهج البلاغه و سایر کتاب‌ها جمع‌آوری کرده است.

۱۶. رساله «علم غیب» نوشته دانشمند معاصر جناب آقای حاج شیخ علی نمازی شاهرودی، که در مشهد چاپ شده است.

۱۷. رساله بحثی کوتاه درباره علم امام علیه السلام، به فارسی، نوشته علامه طباطبایی رحمته الله علیه.

۱۸. رساله‌ای دیگر، به عربی، نیز نوشته حضرت علامه طباطبایی که نسخه خطی آن پیش اینجانب موجود است.

۱۹. «وجیزة فی علم النبی» نوشته دانشمند معاصر جناب آقای امیری فیروزکوهی، این رساله در یکی از مجلات تهران چاپ شده است.

۲۰. «مفاهیم القرآن» جلد سوم، تألیف نگارنده، در این کتاب به طور گسترده و تقریباً همه جانبه درباره علم پیامبران و امامان از نظر قرآن مجید بحث شده است و کتابی که اکنون در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد، به گونه‌ای اقتباس است از آن.

قرآن

و مسأله آگاهی اولیاء الهی از غیب

در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که آشکارا آگاهی پیامبران و برخی از بندگان خاص خدا را از امور پنهان از حس، تصدیق می‌کند و هیچ فرد مسلمانی که قرآن را وحی آسمانی می‌داند پس از دقت در مفاد آنها، نمی‌تواند در این مسأله تردید داشته باشد.

این آیات بر دو گروهند:

۱. آیاتی که به طور کلی آگاهی پیامبران را از غیب، تصدیق می‌کند و می‌فرماید: خداوند پیامبران خویش را از امور پنهان، آگاه می‌سازد.
۲. آیاتی است که به روشنی گواهی می‌دهد پیامبران در

موارد مخصوصی، از غیب خبر داده‌اند و یا برخی از بندگان خدا که پیامبر هم نبوده‌اند مانند مادر موسی علیها السلام با جهان غیب ارتباط پیدا کرده و از امور پنهانی آگاه شده‌اند، و در حقیقت، آن نویدی که در آیات گروه اول داده شده که خداوند برخی از بندگان خود را از غیب آگاه می‌سازد در آیات گروه دوم جامهٔ تحقق پوشیده و در پاره‌ای از مسواریت از غیب خبر داده‌اند و یا از غیب آگاه شده‌اند.

آیات گروه نخست:

۱. ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (۱)

«خدا شما را بر غیب مطلع نمی‌کند، ولی از فرستادگان خویش هر که را بخواهد برمی‌گزیند پس به خدا و فرستادگان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگار باشد پاداشی بزرگ برای شما است.»

چه تعبیری روشن‌تر از این که می‌رساند خداوند، بندگان عادی خود را از غیب آگاه نمی‌کند و این فضیلت برای پیامبران

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

است که بندگان برگزیده خداوند هستند. (۱)

۲. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ
أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَيَمْنُ
خَلْفَهُ رِصْدًا﴾. (۲)

«خدا دانای غیب است پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه
نمی‌کند مگر بندگان که مورد رضایت او باشند و آن بندگان
عبارتند از فرستادگان او، و خدا برای فرستادگان خود از جلو
و پشت سرشان، نگهبان قرار می‌دهد».

مفاد آیه بسیار روشن است و به خوبی می‌فهماند که علم
غیب، از خدا است و او فرستادگان خود را از غیب آگاه
می‌کند. (۳)

۳. ﴿وَمَا صَاحِبُكُمُ بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ

۱. به تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۶۳ و مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۵ و تفسیر
ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۲۶۸ و المیزان ج ۴، ص ۷۹ مراجعه شود.
۲. سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.
۳. به تفسیر تبیان، ج ۱۰، ص ۱۵۸ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۴ و
ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۲۹۳ و المیزان، ج ۲۰، ص ۱۲۹ مراجعه شود.

الْمُبِينِ * وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿۱﴾

«محمد ﷺ دیوانه نیست و فرشته را در افق روشن دیده است و او بر غیب بخیل نیست (علم غیب که بر او القاء می شود اگر صلاح باشد به شما می گوید و بخل نمی کند و از شما پوشیده نمی دارد)».

بنابراین به خوبی از آیه برمی آید که خداوند رسول گرامی خود را توسط فرشته وحی بر غیب آگاه کرده است. (۲)

این بود آیات گروه نخست که به طور کلی آگاهی پیامبران و فرستادگان و بندگان برگزیده او را تصدیق می کند و در صورتی که دقت شود در دلالت این آیات جای هیچ شك و شبهه ای نیست.

البته برخی از دانشمندان، آیات دیگری را هم در این ردیف به شمار آورده اند. اما چون دلالت برخی از آنها به نظر ما بی اشکال نبود و برخی دیگر نیاز به توضیح و شرح و بسط داشت از آوردن آن آیات و بحث پیرامون آنها خودداری کردیم.

۱. سوره تکویر، آیه ۲۱-۲۳.

۲. به تبیان ج ۱۰، ص ۲۸۷ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۶، و ابوالفتح رازی، ج ۱۲، ص ۱۰، و المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۹ مراجعه شود.

آیات گروه دوم

در این بخش آیاتی عنوان می‌شود که به روشنی گواهی می‌دهند پیامبران و برخی دیگر از بندگان خدا در موارد مخصوصی از غیب خبر داده‌اند و از امور پنهان از حس آگاه شده‌اند و آن نویدی که در آیات گروه نخست وارد شده که خداوند پیامبران خود را از غیب آگاه می‌کند در این آیات جامهٔ تحقق پوشیده و آن «امکان» به مرحلهٔ «فعلیت و تحقق» رسیده است.

اینک بیان آیات

۴. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئِهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (۱)

«خدا همه اسم‌ها (حقایق موجودات) را به آدم آموخت، سپس آن (حقایق) را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: از

اسامی این حقایق به من خبر دهید اگر راستگو هستید، آنان گفتند: ما ترا تسبیح می‌کنیم، ما از چیزی آگاه نیستیم جز آنچه تو به ما آموخته‌ای، تویی توانا و حکیم».

خداوند به آدم گفت: آدم! اسامی این حقایق را به فرشتگان بگو. هنگامی که آدم فرشتگان را از آن اسامی آگاه ساخت، خداوند به فرشتگان خطاب کرد و گفت: من به شما نگفتم که از «غیب» آسمان‌ها و زمین آگاهم و آنچه را آشکار کنید و پنهان نمایید می‌دانم.

دقت در معنای این سه آیه ما را به این حقیقت رهبری می‌کند که خداوند يك سلسله حقایقی را که از دیدگاه فرشتگان پنهان بود به آدم علیه السلام آموخت و سپس آدم علیه السلام به دستور خداوند آنان را از این «غیب» آگاه ساخت.

توضیح این که:

«اسماء» جمع «اسم» به معنی نام است ولی در این جا مقصود این نیست که فقط نام‌های موجودات زمینی و آسمانی را به او تعلیم کرد زیرا فرا گرفتن نام تنها، بدون آشنایی با حقیقت آن، برای آدم علیه السلام امتیازی نخواهد بود، بلکه منظور این است که خداوند، آدم علیه السلام را از حقایق موجودات آگاه ساخت گواه این

مطلب این است که در آیه شریفه ﴿ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ ضمیر جمع عاقل (هم) آورده شده است در صورتی که اگر منظور فقط «اسماء» بود باید «عرضها» گفته می شد زیرا در جمع غیر عاقل ضمیر مفرد مؤنث (ها) آورده می شود. (۱)

۵. ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَجْرًا كَفَّارًا﴾. (۲)

«نوح گفت: پروردگارا از این کافران کسی را روی زمین باقی مگذار، زیرا آنان بندگان تو را گمراه می سازند و جز بدکار و ناسپاس از آنها به دنیا نمی آید».

این پیامبر عالیقدر این جا از دو مطلب کاملاً مخفی و پنهان، خبر داده است.

يك: از این به بعد هیچ يك از آن کافران به وی ایمان نخواهند آورد به دلیل این که نابودی آنان را از خداوند درخواست کرد.

دو: اگر این گروه بمانند، از نسل آنها جز بدکار و ناسپاس

۱. به تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۲۲ مراجعه شود.

۲. سوره نوح، آیه ۲۶-۲۷.

کسی متولد نخواهد شد.

این خبر غیبی حضرت نوح را از دو راه زیر می‌توان توجیه

کرد:

الف: نوح بر اثر معاشرت با آن مردم از روحیات و تمایلات باطنی آنان آگاه شد و روی محاسبات شخصی یقین پیدا کرد که آنان هرگز ایمان نخواهند آورد و آگاهی او از آینده قوم خود معلول تجربه و آمیزش او با آنان بود.

این توجیه مناسب مقام نبوت و رسالت شخصیتی مانند حضرت نوح نیست زیرا معنی این توجیه این است که نوح روی استنباط‌های شخصی و حدس خود تکیه کرده، و بر اساس چنین حدسی برای يك جمعیت بزرگ خواهان عذاب و نیستی شده است و روشن است که هرگز نمی‌توان بر اساس حدس و گمان و استنباط شخصی، درخواست نابودی يك ملت را نمود.

ب: توجیه دوم این که آگاهی از این مطلب را از خدا آموخته و خداوند به او خبر داده بود که قوم او از این پس ایمان نخواهند آورد و اگر بمانند، از آنها جز بدکار و ناسپاس، متولد نمی‌شود. قرآن مجید توجیه دوم را تأیید می‌کند زیرا می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئَسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (۱)

«به نوح وحی شد که از قوم تو جز آنان که از پیش ایمان آورده‌اند کسی هرگز ایمان نمی‌آورد، پس، از کارهای آنان محزون و غمگین مباش».

از این آیه برمی‌آید که آگاهی نوح علیه السلام از آینده قوم خود از راه وحی الهی بوده است و وحی یکی از راه‌های آگاهی از غیب است. (۲)

۶ . ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ اتَىٰ رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (۳)

۱ . سوره هود، آیه ۳۶ .

۲ . به تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۰، مراجعه شود .

۳ . سوره یوسف، آیه ۳-۶ .

«هنگامی که یوسف به پدرش یعقوب گفت: ای پدر! در عالم رؤیا و خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه بر من سجده می‌کنند، یعقوب علیه السلام گفت: ای پسر! خواب خویش را برای برادرانت مگو که با تو از در مکر و حيله وارد می‌شوند، شیطان دشمن آشکار انسان است. این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و تعبیر رؤیا به تو می‌آموزد، و نعمت خویش را بر تو و خاندان یعقوب کامل می‌کند چنان که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق نعمت خود را کامل کرده بود. پروردگارت دانا و حکیم است.»

از این آیات استفاده می‌شود که حضرت یعقوب علیه السلام از حقیقت رؤیای فرزندش آگاه گردید و فهمید که او در آینده مقام بس بلندی به دست خواهد آورد. ^(۱)

و روشن است که تأویل و تعبیر خواب و آگاهی از حقیقت آن يك نوع آگاهی از غیب است و خداوند گروه مخصوصی را مشمول این لطف قرار می‌دهد.

۷. ﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا وَأُنْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ * وَلَمَّا فَصَلَتِ

۱. به مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۱۰ مراجعه شود.

الْعِیْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن
تُفَنِّدُونَ ﴿۱﴾.

«هنگامی که یوسف علیه السلام در آخرین ملاقات‌ها، خود را به برادران خویش معرفی کرد پیراهن خود را به آنان داد و گفت: این پیراهن را ببرید و بر صورت پدرم بیاندازید که بینا می‌شود و آنگاه با همه بستگان خود پیش من آید. همین که کاروان از مصر خارج شد یعقوب در کنعان که فاصله‌ای زیاد، با مصر دارد گفت: من بوی یوسف را می‌شنوم اگر مرا تخطئه نکنید».

یعقوب که از نظر ظاهر از یوسف خبری نداشت و نمی‌دانست که او در مصر است و خود را به برادران، معرفی کرده است و برادرانش با این خبر مسرت انگیز به سوی کنعان روانه هستند، می‌گویند:

«من بوی یوسف را می‌شنوم» این آگاهی از غیب است که خدای متعال در این مورد در اختیار یعقوب علیه السلام گذارده است.

۸. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ

الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي
بِالصَّالِحِينَ ﴿١﴾.

«یوسف علیه السلام آنگاه که پدر و مادر و برادران خود را در برابر
خود سجده کنان دید گفت: پرورگارا به من سلطنت و
فرمانروایی و تأویل احادیث و تعبیر خواب آموختی، ای
آفریدگار آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت ولی من
هستی مرا مسلمان بمیران و به بندگان شایسته‌ات ملحق
کن.»

در این آیه تصریح شده است که خداوند به یوسف علیه السلام
تعبیر و تأویل رؤیا را که خود شعبه‌ای از آگاهی از غیب می‌باشد
آموخته است.

۹ . ﴿ وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي
أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَعْصِمُ فَوْقَ
رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرِيكَ
مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ ... يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَمَا أَحَدُكُمَا

فَيَسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخِرُ فَيُصَلَّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ
مِنْ رَأْسِهِ ... ﴿١﴾ .

«هنگامی که یوسف علیه السلام زندانی شد دو جوان هم با او زندانی شدند يك روز یکی از آنها به یوسف علیه السلام گفت : خواب دیدم که انگوری می فشارم و دیگری گفت : خواب دیدم که نانی بر روی سر گذارده‌ام و پرنندگان از آن نان می خورند و هر دو تعبیر خواب خود را از یوسف علیه السلام خواستند و گفتند ما تو را از نیکوکاران می بینیم یوسف در تعبیر خواب اولی فرمود : تو ساقی پادشاه می شوی و به دومی گفت : تو را به دار می زنند و مرغان هوا بخشی از سرت را می خورند ...» .

و به تصریح قرآن مجید همین طور هم شد . یکی از آنان نجات یافت و ساقی دربار گشت و دیگری اعدام شد . روشن است که این تعبیر خواب از خبرهای غیبی حضرت یوسف به شمار می آید .

۱۰ . ﴿ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ
يَابِسَاتٍ ... يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ

بَقَرَاتٍ ... قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿١﴾.

«فرمانروای مصر خوابی به شرح زیر دید: هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را می خورند. و هفت خوشه سبز در کنار هفت خوشه خشکیده قرار دارد. از خواب بیدار شد و تعبیر خواب خود را از اطرافیان خویش خواست سرانجام از یوسف علیه السلام تعبیر آن را خواستند. یوسف علیه السلام در تعبیر این خواب فرمود: هفت سال به طور متوالی کشت می کنید و هر چه درو کردید جز مقدار کمی که می خورید در خوشه بگذارید سپس هفت سال سخت پیش می آید. آنچه را که اندوخته اید مصرف می کنید و تنها اندکی را نگه دارید، پس از آن سال دیگری پیش می آید که در آن باران فراوان می بارد و مردم از قحطی نجات می یابند».

در این داستان یوسف در تعبیر خواب پادشاه، از سه امر پنهانی پرده برداشت و خبر داد که:

الف: هفت سال نعمت همه جا را فرا می‌گیرد و وضع کشاورزی بسیار خوب است.

ب: پس از آن، هفت سال قحطی و خشک سالی پیش می‌آید که درهای رحمت به روی مردم بسته می‌گردد.

پ: سال پانزدهم بار دیگر رحمت حق، همه را فرا می‌گیرد و مردم از نعمت‌های بزرگ الهی برخوردار می‌شوند.

۱۱. ﴿وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ * فَعَقْرُوها فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴿۱۱﴾.

حضرت صالح به قوم ثمود که برای دعوت آنان به راه خداپرستی برانگیخته شده و ناقه‌ای به عنوان معجزه برای آنان آورده بود گفت: ای قوم! این شتر خدا است که معجزه‌ای برای شما می‌باشد بگذارید او در زمین خدا چرا کند و به او بدی نرسانید که عذابی نزدیک، شما را فرا می‌گیرد.

اما آن مردم به سخن صالح علیه السلام اعتنا نکردند و آن شتر را

کشتند و خود را مستوجب خشم و عذاب الهی کردند در این هنگام صالح آنان را هشدار داد که پس از سه روز عذاب الهی آنان را خواهد گرفت و اینطور گفت:

فقط سه روز در خانه‌های خود به سر برید و بدانید وعده الهی دروغ نیست.

به تصریح قرآن مجید همین طور هم شد یعنی پس از سه روز عذاب الهی آنان را فرا گرفت.

چه خبر غیبی بالاتر از این، که پیامبری از سرنوشت مردمی که به معجزه الهی، احترام نگذارند خیر می‌دهد و می‌گوید: بیش از سه روز در جهان زنده نخواهید بود و عذاب الهی شما را نابود می‌کند؟

۱۲. ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ
الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾ (۱).

«سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! خدا زبان پرنده‌گان را به ما آموخته است و از همه چیز به ما داده است این‌ها (برای ما) فضیلت و برتری آشکار است.»

آیا آشنا بودن داود و سلیمان به زبان پرندگان و آگاه بودن از مقصود آنان جز آگاهی از غیب است؟

۱۳ . ﴿حَتَّىٰ إِذَا اتَوْا عَلَىٰ وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ
يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ
سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا
مِّن قَوْلِهَا ... ﴿ (۱)

«تا این که سپاهیان سلیمان علیه السلام به وادی مورچگان رسیدند .
مورچه ای گفت : ای مورچگان به لانه های خود بروید تا
سلیمان و سپاهیان او از روی غفلت شما را لگدکوب نکنند .
سلیمان از گفتار آن مورچه لبخندی زد و خندان شد .»

آیا آگاه بودن از زبان مورچگان آگاهی از غیب، آگاهی
خارج از قلمرو حس عادی بشر نیست؟

۱۴ . ﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ
كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ...﴾ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ
أَحْطْتُ بِمَا لَمْ تَحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنِيٍّ
يَقِينٍ ... ﴿ (۲)

۲ . همان سوره، آیه ۲۰-۲۲ .

۱ . همان سوره، آیه ۱۸-۱۹ .

«سلیمان گفت: چرا هدهد را نمی بینم؟ مگر او غایب است؟ ... کمی بعد، هدهد آمد و به سلیمان گفت: چیزی دیده ام که تو ندیده ای و برای تو از «سبا» خبری درست و یقینی آورده ام ...».

آیا فهمیدن زبان هدهد آگاهی از غیب نیست؟

۱۵. ﴿وَأَنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...﴾ (۱).

«عیسی علیه السلام آگاهی خود از غیب را در ردیف سایر معجزات خود شمرده و می گوید: معجزه من این است که نابینایان و مبتلایان به بیماری برص را به اذن خدا شفا می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه هاتان ذخیره می کند خبر می دهم».

۱۶. ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...﴾ (۲).

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۲. سوره صف، آیه ۶.

«مسیح علیه السلام می گوید: ای فرزندان اسرائیل! من پیامبر خدا به سوی شما هستم و تورات موسی را تصدیق می‌کنم و به آمدن پیامبری که پس از من خواهد آمد و نامش احمد است شما را بشارت و مژده می‌دهم».

آیا خبر دادن عیسی از آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که آمدن او حدود ششصد سال با عیسی علیه السلام فاصله دارد اخبار از غیب نیست؟

۱۷. ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ...﴾ (۱)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، رازی را به یکی از همسران خود گفت (و به او سفارش کرد که آن راز را فاش نکند) ولی او، راز پیامبر را به دیگری گفت، خدا پیامبر را از جریان آگاه ساخت و به او خبر داد که همسرش، راز او را به دیگری گفته است پیامبر با این که آگاه شد همسرش همه راز را به دیگری گفته

اما به قسمتی از آن اشاره کرد و به قسمت دیگر اشاره نکرد
یعنی به همسرش گفت از رازی که به تو سپردم فاش
ساخته‌ای؟ همسرش او را تصدیق کرد و پرسید چه کسی تو را
از این جریان آگاه ساخت؟ پیامبر ﷺ فرمود: ﴿نَبَأَنِي الْعَلِيمُ
الْحَبِيرُ﴾؛ خدای دانا و آگاه مرا باخبر ساخت.

دقت در مجموع آیه، بخصوص جمله آخر ﴿نَبَأَنِي الْعَلِيمُ
الْحَبِيرُ﴾ به روشنی گواهی می‌دهد که خداوند او را از غیر راه وحی
قرآنی از پس پرده غیب آگاه ساخته بود.
از آیاتی که تا اینجا نقل شد به خوبی استفاده می‌شود که
پیامبران الهی چون آدم، نوح، یعقوب، یوسف، صالح، داود،
سلیمان، عیسی و پیامبر اسلام ﷺ از غیب خبر داده‌اند.
و اکنون برخی از آیاتی که دلالت می‌کند که افرادی غیر از
پیامبران هم از غیب آگاهی داشته‌اند نقل می‌شود تا واضح گردد
که آگاهی از غیب منحصر به پیامبران الهی نیست بلکه خدا به هر
یک از بندگان خاص خود که بخواهد چنین عنایتی می‌کند و او را
با غیب این جهان آشنا می‌سازد.

۱۸ . ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ

بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ الْمُقَرَّبِينَ * وَيُكَلِّمُ النَّاسَ
فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١﴾

«هنگامی که فرشتگان به مریم علیها السلام گفتند: ای مریم خدا تو را
به فرزندی نوید می‌دهد که نام وی مسیح، عیسی فرزند
مریم، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه الهی است
و در گهواره با مردم سخن می‌گوید...».

آیا آگاه شدن مریم که شوهر هم نداشت از این که خدا
فرزندی به این نام و این خصوصیات به او لطف می‌کند آگاهی از
غیب نیست آیا معنی آگاهی از غیب جز این است که انسان از
اموری که از نظر مردم پنهان است آگاه گردد؟».

۱۹ . ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا
سَلَامًا ... * وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا
بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَا
يَبْنَوتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا
لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا اتَّعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتِ

اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ
مَجِيدٌ ﴿١﴾

«فرستادگان ما (یعنی فرشتگان) با مزده به نزد ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ رفتند و گفتند سلام بر تو... و همسر وی که ایستاده بود خندید. او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم گفت: وای بر من با این که خودم پیر هستم و شوهرم نیز پیر است چگونه صاحب فرزند خواهم شد؟ این موضوع شگفت انگیز است، فرشتگان به او گفتند مگر از کار خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شما خاندان باد خدا حمید و مجید، ستوده و بزرگوار است.»

آیا آگاه شدن همسر حضرت ابراهیم از این که در پیری خدا به او فرزندی عطا می‌کند جز آگاهی از غیب است؟ آیا چنین موضوعاتی که توسط فرشتگان در اختیار بندگان خدا که پیامبر هم نیستند گذارده می‌شود جز تعلیم و آگاه کردن از غیب است؟

۲۰. ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ

عَلَيْهِ فَالْقِيَةِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ
إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١﴾

«به مادر موسی علیه السلام وحی کردیم که موسی را شیر بده پس
هنگامی که بر او ترسیدی او را به دریا بیانداز و نترس و
محزون مباش ما او را به تو برمی گردانیم و او را از پیامبران
مرسل قرار می دهیم.»

از این آیه برمی آید که مادر موسی از آینده او و از این که
خدا او را حفظ می کند و به مادر، برمی گرداند؛ آگاه شد آیا اینها
جز آگاهی از غیب است؟

با دقت در این بیست آیه ای که یاد شد جای هیچ شک و
تردیدی در این مسأله باقی نمی ماند و روشن می شود که
امکان آگاهی پیامبران و برخی دیگر از بندگان خدا، از غیب و
نیز فعلیت و تحقق آن، یکی از مسائل مسلم قرآن مجید
است. (۲)

بنابراین کسی که به قرآن ایمان داشته باشد نمی تواند آگاهی

۱. سوره قصص، آیه ۷.

۲. آیاتی که به نظر بدوی علم غیب را به خدا اختصاص می دهد و از غیر خدا
نفی می کند در بخش پاسخ به سؤالات توضیح داده خواهد شد.

از غیب را برای بشر، غیر ممکن بدانند و بگویند آگاهی از غیب اختصاص به خدا دارد، و برای اثبات این حرف نادرست، به آیاتی که ظاهراً علم غیب را به خدا اختصاص می‌دهد، استدلال کند.^(۱)

۱. آیاتی که حاکی از وقوع آگاهی بشرهای برگزیده از غیب است منحصر به این بیست آیه نیست، بلکه آیات دیگری نیز هست که به خاطر اختصار از بازگو کردن آنها خودداری گردید. مانند مذاکره حضرت موسی با همسفر خود که در سوره کهف آیه‌های ۶۰-۸۲ مطرح گردیده است.

چند خبر غیبی

از پیامبر اسلام ﷺ

۱. گنج‌های کسری را تصرف می‌کنید

عدی بن حاتم می‌گوید: حضور پیامبر گرامی ﷺ بودم. شخصی آمد و اظهار نیازمندی کرد، چیزی نگذشت دیگری آمد از ناامنی راه شکایت کرد، در این هنگام پیامبر ﷺ رو به من کرد و گفت:

حیره^(۱) را دیده‌ای گفتم: اوصاف آن را شنیده‌ام اما ندیده‌ام.

فرمود:

۱. گویا مقصود از «حیره» پایتخت ملوک عرب است که در آن تاریخ تحت حکومت عجم بوده است.

چیزی نمی گذرد که امنیت سراسر منطقه را فرا می گیرد و کاروان به قصد زیارت خانه خدا از «حیره» حرکت می کند و در این راه جز از خدا نمی ترسد سپس افزود: اگر از عمری برخوردار شوی از گروهی خواهی بود که گنج های کسری را فتح خواهند کرد....

عدی می گوید: زنده ماندم و دیدم کاروان از حیره به قصد زیارت خانه خدا حرکت کرد و بر سراسر منطقه امنیت حکومت می کرد، و من نیز از افرادی بودم که گنج های کسری را فتح کردند.^(۱)

۲. این مرد رئیس خوارج نهروان^(۲) خواهد شد

مردی از بنی تمیم - هنگام تقسیم غنائم جنگی - از روی

۱. لئن طالت بك حياة لتفتحن كنوز كسرى... التاج، ج ۳، ص ۲۸۷ به نقل از بخاری و نیز به صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۹ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و صحیح مسلم ج ۸، ص ۱۸۷ و مسند احمد، ج ۱، ص ۲۱۰ و ج ۴، ص ۲۵۷ و ج ۵، ص ۸۹ و ۱۰۳ و ۱۰۴ مراجعه شود.
۲. خوارج نهروان همان گروهی بودند که در عین این که ظاهراً اهل عبادت و تقدس بودند در اثر عدم آشنایی با حقیقت اسلام، با علی علیه السلام دشمنی داشت و از اطاعت او بیرون رفتند و جنگ نهروان را به پا نمودند.

اعتراض به پیامبر گرامی ﷺ گفت: از جاده عدالت خارج مشو! پیامبر ﷺ فرمود: اگر من به عدالت رفتار نکنم چه کسی رفتار خواهد کرد؟ اگر عدالت پیشه نباشم زیانکار خواهم بود.

یکی از اصحاب گفت: اجازه دهید به خاطر این جسارتی که به شما کرد او را به قتل برسانیم، پیامبر ﷺ موافقت نکرد و فرمود: این مرد رئیس گروهی خواهد بود که اگر نماز و روزه آنها را ببینید؛ نماز و روزه خود را بسیار ناچیز می‌شمارید اما با این وصف از دین خارج می‌شوند همان طور که تیر از کمان خارج می‌گردد.^(۱)

این مرد همان «ذو الخویصرة» رئیس «خوارج نهروان» بود که در تاریخ سرگذشت او ثبت شده است.

۱. التاج، ج ۵، ۳۱۳ و نیز به صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۴۳ و ج ۶، ص ۲۴۴ و ج ۹، ص ۲۱ و صحیح مسلم ج ۳، ص ۱۹۰ و ۱۱۰ و مسند احمد ج ۳، ص ۳۳ و ۳۴ و ۵۶ و ۶۰ و ۶۵ و ۶۲۴ و سنن ابن ماجه، ج ۷۱ ص ۵۹-۶۲ مراجعه شود. و این است عبارت حدیث: ان له اصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلواتهم وصيامه مع صيامهم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الإسلام كما يمرق السهم من الرميّة ...

۳. علی جان تو در ماه رمضان در حال نماز کشته می شوی
 رسول گرامی اسلام ﷺ پیش از ماه رمضان خطبه‌ای پیرامون
 این ماه و برتری‌های آن ایراد کردند. در پایان علی علیه السلام برخاست و
 گفت: ای رسول خدا! با ارزش‌ترین کار در این ماه چیست؟
 رسول خدا فرمود: ورع و پرهیز از محرمات و گناهان، این
 جمله را فرمود و به گریه افتاد. علی علیه السلام گفت: چرا گریه
 می‌کنید؟ فرمود: برای آنچه در چنین ماهی برای تو پیش می‌آید.
 گویا می‌بینم که در حال نماز هستی و شقی‌ترین مردم
 همتای کشنده‌تر صالح، محاسن ترا به خون سرت رنگین
 می‌کند.

علی علیه السلام عرض کرد: آیا هنگامی که کشته می‌شوم از
 سلامت دین برخوردارم؟ فرمود: آری^(۱) (مقصود از این سؤال این
 بود که اگر دینم محفوظ باشد و کشته شوم غمگین نیستم زیرا
 مصیبت بزرگ آن است که انسان، بی‌ایمان، از دنیا برود).

۱. کاتّی بک وأنت تصلّی لربّک وقد انبعث اشقیّ الأوّلین والآخرین شقیق عاقر
 ثمود فضرّبک ضربة علی قرنک فحضب منها لحیتک ... عیون اخبار الرضا،
 ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۷: امالی صدوق، ص ۵۷-۵۸، و بحار الأنوار،
 ج ۹۶، ص ۳۵۸ به نقل از فضائل الأشهر الثلاثة، این کتاب چاپ نشده
 است.

پیامبر گرامی ﷺ در این سخن، از کشته شدن علی علیه السلام و این که این حادثه در ماه رمضان پیش می‌آید و نیز در حال نماز واقع خواهد شد خبر داد و هر کدام از این‌ها يك خبر غیبی مستقل به شمار می‌آید.

۴. ابوذر تنها می‌میرد

در جنگ تبوك شتر ابوذر از راه رفتن باز ماند و ابوذر از ارتش اسلام عقب افتاد. مقداری معطل شتر شد اما دید اگر بخواهد بیش از این معطل شود بیشتر عقب می‌ماند این بود که شتر را رها کرد و اثاث سفر را برداشت و به راه افتاد تا خود را به ارتش اسلام برساند. ارتش در نقطه‌ای برای استراحت فرود آمده بودند ناگهان سیمای شخصی که پیاده و تنها می‌آمد نمایان شد. کسی از مسلمانان به رسول خدا گفت: ببینید شخصی از دور، تنها و پیاده می‌آید. حضرت فرمود: امید است ابوذر باشد. هنگامی که خوب نگاه کردند دیدند ابوذر است با خوشحالی زیاد گفتند: ای رسول خدا! به خدا سوگند ابوذر است. رسول خدا فرمود: خدا ابوذر را رحمت کند تنها راه می‌رود و تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود.

سالیان درازی گذشت، حوادث نامطلوبی برای اسلام و مسلمین پیش آمد از جمله این که همه مسلمین شاهد بودند که ابوذر به دستور عثمان به بیابان «ربذه» دور از اجتماع و آبادی تبعید شد و در همان جا با وضع رقت باری جان سپرد.

کاروانی از آن جا عبور می کرد. از مرگ ابوذر مطلع شدند. یکی از یاران پیامبر گرامی اسلام ﷺ (عبد الله بن مسعود) در آن کاروان بود. همین که آن منظره را دید گریه کنان گفت:

صدق رسول الله ﷺ تمشی وحدك وتموت وحدك
وتبعث وحدك.

«راست گفت رسول خدا ﷺ که فرمود: ای ابوذر! تنها راه می روی و تنها می میری و تنها زنده می شوی».

و سرانجام ابوذر با کوشش آن کاروان در همان بیابان بخاک سپرده شد.^(۱)

۵. عایشه با علی ﷺ جنگ خواهد کرد

پیامبر ﷺ به همسرش عایشه گفت: گویا می بینم که به

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۳-۵۲۴.

قصه جنگ با علی علیه السلام از «حواب»^(۱) عبور می‌کنی و سگ‌های آنجا در برابر تو پارس می‌کنند. تو با علی نبرد می‌کنی در حالی که در این نبرد ستمگری. ای عایشه! مبادا چنین کنی.^(۲)

۶. ای علی! تو با سه گروه نبرد خواهی کرد

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از آینده تاریخ امت آگاه بود و از پیدایش فرقه‌های پیمان شکن و ستمگر و مرتد خبر داد و به علی علیه السلام یادآوری کرد که تو با این سه گروه نبرد خواهی کرد.

یا علی! تقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین.

تو با گروه پیمان شکن و گروه ستمگر و گروه منحرف نبرد خواهی کرد.^(۳)

۱. حوآب نام مکانی است در راه بصر. مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۳۳.
۲. یا حمیراء کانتی بک تنبحک کلاب الحوآب تقاتلین علیاً وأنت ظالمة یا حمیراء إیّاک أن تکونی أنت. مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۰؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۲ و ۹۷؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۸۳.
۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۰، در تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰ با این عبارت نقل شده است: قال علی علیه السلام: أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله بقتال الناکثین والمارقین والقاسطین.

۷. عمار یاسر به دست گروه ستمگر کشته می شود

عمار یاسر، جوان نیرومند مسلمان برای ساختن مسجد با آوردن سنگ، به مسلمین کمک می کرد. دیگران از سادگی او سوء استفاده کرده و بیش از مقدار تحمل وی بر او بار کردند. عمار نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! اینان مرا کشتند و بیش از تواناییم به من تحمیل می کنند.

پیامبر با دست خود خاک هایی که بر پشت او بود پاک کرد و از این راه، به او اظهار لطف نمود و سپس فرمود: اینان تو را نمی کشند. گروه ستمگری تو را خواهند کشت: «أَتَمَّا تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ». (۱)

این خبر غیبی رسول گرامی اسلام در جنگ صفین جامه تحقق پوشید و همان طور که حضرت خبر داده بود عمار در رکاب امیرمؤمنان ﷺ به دست هواداران معاویه که گروه ستمگر و «فئه باغیه» بودند به شهادت رسید.

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۹۶-۴۹۷ و نیز به اسدالغابه، ج ۴، ص ۴۶-۴۷ و صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲۲ و صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶ و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۳ و مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۴ و ۲۰۶ و ج ۳، ص ۵ و ۲۲ و ۲۸ و ۹۱ و ج ۴، ص ۱۹۷ و ۱۹۹ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ج ۶، ص ۲۸۹ و ۳۰۰ و ۳۱۱ و ۳۱۵ مراجعه شود.

و پس از کشته شدن عمار ولولۀ عجیبی در لشکر معاویه افتاد . زیرا این خبر غیبی پیامبر گرامی ﷺ را همه شنیده بودند و با کشته شدن عمار به دست ارتش معاویه ، واضح شد که ارتش او همان گروهی هستند که پیامبر گرامی ﷺ آنان را به عنوان «گروه ستمگر» یاد کرده است و نیز روشن شد که علی علیه السلام و یاران او بر حق هستند و همین پیش آمد موجب شد که برخی از آنان که حاضر نبودند به علی علیه السلام در این جنگ کمک کنند از تردید و دو دلی به درآمده و به ارتش آن حضرت پیوستند .

۸. شیرویه خسرو پرویز را به قتل رساند

پیامبر گرامی ﷺ ضمن دعوت سران کشورهای جهان ، نامه‌ای به خسرو پرویز نوشت و از او خواست که اسلام بیاورد و از آیین آتش پرستی دست بردارد . وی از شیوۀ نگارش نامه آن حضرت ، سخت ناراحت شد و به استاندار یمن که «باذان» نام داشت نوشت که پیامبر ﷺ را به وسیله افرادی دلاور دستگیر کند و رهسپار ایران سازد .

مأموران «باذان» وارد مدینه شدند و جریان را به آن حضرت گفتند حضرت به آنان فرمود : فردا بیایید فردا که آمدند به آنان

گفت: به یمن برگردید و به «باذان» بگویید خداوند، شیرویه فرزند خسرو پرویز را بر او مسلط کرد و او را به قتل رسانید، و دین و قدرت من به سرزمین ایران خواهد رسید و همه جهان را فرا خواهد گرفت.^(۱)

و بدین ترتیب آن حضرت از حادثه‌ای که در ایران اتفاق افتاده بود و هنوز هیچ‌کس خبر نداشت آگاه بود و به آنان خبر داد و نیز از آینده اسلام که همه جهان را فرا می‌گیرد گزارش داد.

۹. ای زبیر! با علی نبرد می‌کنی در حالی که تو ستمگری
در جنگ جمل علی علیه السلام به زبیر گفت: آیا به خاطر داری
که يك روز من و تو در سقیفه با گروهی از انصار بودیم و رسول
خدا صلی الله علیه و آله به تو گفت آیا علی را دوست داری؟ پاسخ دادی چه چیز
مانع دوستی من نسبت به علی است؟ حضرت فرمود: به زودی بر
او شورش می‌کنی و با او می‌جنگی در حالی که تو ستمگری.
زبیر کلام علی علیه السلام را تصدیق کرد ...^(۲)

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۷۳ و سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۷۸ و این است بخشی از حدیث: «دینی و سلطانی سیلغ ملک کسری ...».
۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۶۶: «سقاتله و أنت له ظالم».

۱۰. بنی امیه بر جان و مال و دین مسلمانان مسلط می‌شوند
پیامبر گرامی ﷺ از آینده تاریخ جامعه اسلامی و تسلط
فرزندان امیه بر مردم، خبر می‌دهد و می‌فرماید:
«إذا كملت بنو أمية ثلاثين رجلاً اتخذوا بلاد الله
دولاً وعباد الله خولاً ودين الله دغلاً» .

«هنگامی که بنی امیه به سی تن برسند سرزمین‌های اسلامی را
از آن خود می‌سازند و ولایت و حکومت بین آنان دست به
دست می‌گردد و بندگان خدا را برده خود قرار می‌دهند و آیین
الهی را تخریب می‌کنند» .^(۱)

وقتی ابوذر غفاری این خبر را برای عثمان نقل کرد وی به
خود لرزید و کسی را دنبال علی رضی الله عنه فرستاد تا از صحت و
استواری این خبر آگاه گردد. علی رضی الله عنه در مجلس عثمان، ابوذر را
تصدیق کرد و فرمود: این خبر را از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شنیده‌ام.
این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان زمامداری عثمان و پس از وی
در زمان معاویه و یزید و دیگران به روشنی تحقق یافت و حکومت
اموی در دوران‌های مختلف چه در زمان عثمان و چه در زمان

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲ چاپ لبنان و نیز به مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰ مراجعه شود.

معاویه و چه در زمان آل مروان چهره تاریخ اسلام و انسانیت را سیاه کرد.

حاکمان اموی اموال عمومی و بیت المال را غارت کرده و دارای کاخ‌های وسیع و مزرعه‌های فراوان و نقدینه‌های حیرت‌زا بودند و با مسلمانان به سان برده معامله می‌کردند.

این بود ده مورد از خبرهای غیبی پیامبر گرامی اسلام ﷺ که در کتاب‌های حدیث و تاریخ نقل شده است و ما این چند مورد را به عنوان نمونه یادآور شدیم و گرنه جمع‌آوری همه خبرهای غیبی آن حضرت احتیاج به تألیفی جداگانه دارد.

نهج البلاغه

و خبرهای غیبی علی علیه السلام

۱. شهر بصره غرق می‌شود

پس از این که جنگ جمل به پایان رسید و بصره فتح شد؛
علی علیه السلام خطبه‌ای ایراد کرد که بخشی از آن، از خبرهای غیبی آن
حضرت به شمار می‌آید. فرمود:

«وایم الله لتغرقن بلدتکم کانتی بمسجدکم
کجوؤجوؤ سفینة...».

«به خدا سوگند شهر شما غرق می‌شود و مسجد شما بسان
سینه کشتی (که بدنه آن در آب فرو می‌رود و تنها سینه‌اش روی
آب ظاهر است) دیده می‌شود. خداوند از بالا و پایین به این
شهر عذاب خواهد فرستاد».^(۱)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳.

ابی ابی الحدید در شرح این کلام می نویسد:
 بصره تاکنون دوبار در آب غرق شده است يك بار در زمان
 «القادر بالله» و بار دیگر در زمان «القائم بامر الله» طغیان آب های
 خلیج فارس این شهر را در آب فرو برد و از آن همه ساختمان تنها
 قسمتی از مسجد جامع همان طور که علی علیه السلام خبر داده بود در
 میان آب دیده می شد و در این دو حادثه تمام خانه ها ویران
 گشت و جمعیت زیادی غرق شدند. ^(۱)

۲. معاویه بر سرزمین عراق مسلط می گردد
 امیرمؤمنان علیه السلام خبر می دهد که او پیش از معاویه از دنیا
 می رود و معاویه پس از او بر عراق مسلط می گردد و سپس
 می افزاید:

«انه سیامرکم بسی والبراءة منی ...» .

«از شما می خواهد که به من ناسزا گوید و از من بیزاری
 جوید ...» . ^(۲)

همان طور که علی علیه السلام خبر داده بود، معاویه پس از آن

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۵۳، چاپ بیست جلدی.
 ۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

حضرت بر عراق مسلط شد و از مردم خواست که به آن حضرت ناسزا بگویند و از او بیزاری جویند و داستان اسف انگیز ناسزاگویی به علی علیه السلام حتی در خطبه‌های نماز جمعه که از زمان معاویه به دستور او مرسوم شده بود؛ در تواریخ ثبت و ضبط است. (۱)

۳. از آنها ده نفر جان به سلامت نمی‌برند و از شما هم ده نفر کشته نمی‌شوند

در نبردی که میان امام علیه السلام و خوارج در کنار نهر روان رخ داد؛ پس از اتمام حجت، و بازگشت گروهی از آنان به صفوف امام، آن حضرت رو به یاران خود کرد و فرمود:

مصارعهم دون النطفة والله لا یفلت منهم عشرة ولا
یهلك منکم عشرة. (۲)

«قتلگاه آنان کنار آب نهر روان است به خدا سوگند، از گروه آنان ده نفر جان به سلامت نمی‌برند و از شما هم ده تن کشته نمی‌شود».

۱. به شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵-۱۲۸ مراجعه شود.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۵۸.

ابن ابی الحدید می گوید: این خبر غیبی یکی از معجزات علی علیه السلام است که نقل آن نزدیک به تواتر رسیده است و در نبردی که میان امام و خوارج نهروان رخ داد همه شاهد بودند که نه نفر از خوارج جان به سلامت بردند و از میان یاران علی علیه السلام فقط هشت تن به شهادت رسیدند. ^(۱)

۴. مروان بن حکم حکومت بسیار کوتاهی خواهد داشت

مروان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام از پدر عفو او را خواستند. حضرت او را آزاد کرد، و سپس فرمود:

«أَمَا إِنَّ لَهُ امْرَأَةً كَلْعَقَةَ الْكَلْبِ أَنْفَهُ وَهُوَ أَبُو الْاَكْبُشِ
الْأَرْبَعَةِ وَاسْتَلْقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَمِنْ وُلْدِهِ يَوْمًا أَحْمَرَ» ^(۲)

«آگاه باشید برای این مروان فرمانروایی کوتاهی است بسان
لیسیدن سگ بینی خود را (این تعبیر کنایه از کوتاهی مدت
فرمانروایی است). او پدر چهار رئیس است و امت اسلامی
از فرمانروایی او و فرزندانش روزگار خونینی به خود خواهند
دید».

۱. به شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۳-۳ مراجعه شود.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

همانطور که آن حضرت خبر داده بود؛ مروان به حکومت رسید اما حکومت او بیش از نه ماه طول نکشید و چهار فرزندش عبدالملک و عبدالعزیز، بشر و محمد به ترتیب به ریاست رسیدند عبدالملک، خلیفه شد و آن سه والی مصر و عراق و جزیره شدند.

و امت اسلامی از مروان و فرزندانش روزهای خونینی دیدند که روشن‌ترین گواه آن، ظلم و ستم و خونریزی‌هایی است که به دست حجاج بن یوسف خونخوار که از طرف عبدالملک مروان، والی و استاندار عراق بود؛ انجام شد. ^(۱)

۵. جوان ثقفی بر شما مسلط می‌شود و هستی شما را

غارت می‌کند

«أما والله ليسلطنّ عليكم غلام ثقيف الذيال الميال

ياكل خضرتكم ويذيب شحمتكم ...». ^(۲)

«آگاه باشید به خدا سوگند جوانی متکبر و ستمگر از طایفه

ثقیف بر شما مسلط می‌شود که سبزه شما را می‌خورد و پیه

۱. به شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۶-۱۴۸ مراجعه شود.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

شما را آب می‌کند کنایه از این که به جان و مال شما رحم نمی‌کند و همه را از آن خود می‌داند».

این جوان ثقیفی همان حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار و ستمگر معروف بود که در ایام حکومت خود به جان و مال مردم افتاد و هزاران نفر را به قتل رسانید. ^(۱)

۶. برنامه مهدی موعود پیروی از قرآن و هدایت است

«يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى ويعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى». ^(۲)

«هنگامی که مردم هدایت را پیرو هواهای نفسانی خود قرار دهند مهدی موعود علیه السلام می‌آید و هواهای نفسانی را مغلوب هدایت می‌نماید و نیز هنگامی که مردم قرآن را بر آراء و نظریات و تمایلات شخصی خود تطبیق نمودند آن حضرت آراء و نظریات را تابع قرآن قرار می‌دهد. برنامه آن حضرت حکومت قرآن و هدایت است». ^(۳)

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۷۶-۲۸۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۳. به شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۳۸ مراجعه شود.

۷. اگر بخواهم از همه خصوصیات شما خبر دهم می توانم
 «والله لو شئت ان أخبر كل رجل منكم بمخرجه
 ومولجه وجميع شأنه لفعلت ولكن أخاف أن
 تكفروا في برسول الله صلى الله عليه وآله ...» (۱)

«به خدا سوگند اگر بخواهم می توانم از همه خصوصیات
 هرکدام از شما که از کجا و چگونه و به چه هدف آمده اید و
 چه تصمیم دارید و خصوصیات دیگر خبر دهم. اما
 می ترسم درباره من غلو کنید و مرا از رسول خدا صلى الله عليه وآله بالاتر
 بدانید و یا به خدایی من معتقد شوید و این عقیده موجب
 کفر شما شود.»

ابن ابی الحدید در ذیل این کلام، می نویسد: این گفتار
 علی علیه السلام مانند گفتار حضرت مسیح است که می گفت: از
 معجزه های من این است که: ﴿وَأَنْتُمْ كُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ
 فِي بُيُوتِكُمْ﴾^(۲) شما را از غذایی که می خورید و آنچه در خانه
 ذخیره می کنید؛ خبر می دهم.^(۳)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.
۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.
۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۰-۱۵.

۸. زمانی بیاید که از اسلام فقط نام آن باقی ماند

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا
رِسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ مَسَاجِدُهُمْ يَوْمئِذٍ
عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ خَرَابٌ مِنَ الْهَدْيِ ...» (۱)

«روزگاری بیاید که در میان مردم از قرآن جز خواندن و
قرائت؛ و از اسلام جز نام باقی نماند، در آن زمان مساجد از
حيث بنا و ساختمان معمور و آباد است اما از جهت هدایت
ومعنویت خراب است (مسلمانان به اسم اسلام و قرآن اکتفا
می کنند و رفتن به مساجد هم جنبه تشریفات به خود می گیرد
در صورتی که اسلام و قرآن باید در متن زندگی آنان حاکم
باشد)».

۹. خوارج پس از من با خواری و ذلت زندگی خواهند کرد

«أَمَّا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا
وَأَثْرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً» (۲)

«آگاه باشید پس از من با ذلت همه جانبه و شمشیر برنده و

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۶۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

استبداد روبرو می‌گردید اموال و حقوق شما را ستمگران می‌گیرند و این کار درباره شما برای همیشه معمول و مرسوم می‌گردد».

همان طور که امیرمؤمنان علیه السلام خبر داد خوارج پیوسته از طرف حکومت‌ها مورد تعقیب قرار گرفته و اموال آنان پیوسته از طرف ستمگران تصاحب می‌شد. ^(۱)

۱۰. از هر چه سؤال کنید خبر می‌دهم

«فاسألونی قبل أن تفقدونی ، فوالذی نفسی بیده لا تسألونی عن شیء فما بینکم و بین الساعة ... ألا أنبأتکم ...» ^(۲)

در این خطبه امیرمؤمنان حدود آگاهی خویش از غیب را بیان می‌کند و می‌فرماید:

«از هر چه که تا قیامت پیش می‌آید سؤال کنید جواب خواهم داد و از هر نبرد و جنگی که پیش می‌آید و خصوصیات آن، تعداد افرادی که کشته می‌شوند یا می‌میرند و این که در کجا

۱. شرح نهج البلاغه ذل همان خطبه.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۹.

کشته می‌شوند و کجا به خاک سپرده می‌شوند از همه این‌ها

آگاهی دارم». (۱)

این بود ده مورد از خبرهای غیبی امیرمؤمنان علیه السلام که در نهج البلاغه آمده است.

البته خبرهای غیبی آن حضرت که در نهج البلاغه و سایر کتاب‌های تاریخ و حدیث یاد شده فراوان است و یکی از دانشمندان معاصر هفتاد و پنج مورد از آنها را در کتابی گرد آورده و به نام اخبار غیبی امیرمؤمنان علیه السلام منتشر ساخته است ولی ما به جهت رعایت اختصار به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

۱. به شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۵۷ مراجعه شود.

خبرهای غیبی

سایر امامان علیهم السلام

همان طور که در بخش پنجم این کتاب یاد شد یکی از کتاب‌هایی که در آن خبرهای غیبی رسول اکرم و امامان معصوم گردآوری شده است کتاب پر ارج «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» تألیف محدث عالی مقدار مرحوم شیخ حرّ عاملی متوفای ۱۱۰۴ هجری می‌باشد.

نگارنده با مروری نه بسیار دقیق آماری از خبرهای غیبی که در این کتاب آورده شد تهیه کرده تا فهرست‌وار در اختیار خواننده عزیز بگذارد.

و چون در دو بخش قبلی نمونه‌هایی از خبرهای غیبی رسول

گرامی علیه السلام و امیرمؤمنان علیه السلام آورده شد؛ در این بخش از خبرهای غیبی امام مجتبی علیه السلام تا امام زمان علیه السلام یاد می شود.

خبرهای غیبی حضرت مجتبی علیه السلام بیش از ده حدیث.

خبرهای غیبی امام حسین علیه السلام ده حدیث.

خبرهای غیبی امام سجاد علیه السلام حدود بیست حدیث.

خبرهای غیبی امام محمد باقر علیه السلام حدود پنجاه حدیث.

خبرهای غیبی امام صادق علیه السلام صد و پنجاه حدیث.

خبرهای غیبی امام کاظم علیه السلام حدود هشتاد حدیث.

خبرهای غیبی امام رضا علیه السلام حدود صد و سی حدیث.

خبرهای غیبی امام جواد علیه السلام بیش از سی حدیث.

خبرهای غیبی امام هادی علیه السلام حدود پنجاه حدیث.

خبرهای غیبی امام حسن عسکری علیه السلام بیش از هشتاد

حدیث.

خبرهای غیبی امام زمان علیه السلام بیش از صد حدیث.

البته قسمتی از این احادیث مکرر است و اگر مکررات را کنار بگذاریم باز شماره آنها به اندازه ای زیاد است که برای هر خواننده منصفی اطمینان بخش است.

در این جا برای نمونه از هر يك از امامان علیهم السلام يك خبر

غیبی از همین کتاب نقل می کنیم:

۱. امام مجتبی علیه السلام از این که به وسیله همسر خود «جعه» مسموم می شود؛ خبر داد و نیز به امام حسین علیه السلام گفت:

سی هزار نفر از مردمی که ادعا می کنند از امت اسلام هستند برای کشتن تو و اسیر کردن فرزندان و خانواده تو با هم همدست می شوند. (۱)

۲. عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام گفت: یا اباعبدالله! در ناحیه ما مردم بی خردی هستند که می گویند من شما را می کشم! حضرت فرمود آنها بی خرد نیستند بلکه خردمنداند. اما چشم من به این روشن است که تو پس از من جز کمی از گندم عراق نخواهی خورد. (۲)

اشاره به این که پس از داستان کربلا عمر زیادی نخواهد کرد و از عراق خارج نخواهد شد و به حکومت ری نخواهد رسید.

۳. امام سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود: پس از

۱. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۷ و ۱۵۰ به نقل از امالی صدوق و خرائج راوندی.

۲. همان کتاب، ج ۵، ص ۱۹۹ به نقل از ارشاد شیخ مفید.

من برادرت عبدالله ادعای امامت می‌کند و مردم را به سوی خود دعوت می‌نماید اما عمر او کوتاه است و زود از دنیا می‌رود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: پس از رحلت پدرم برادرم عبدالله ادعای امامت و جانشینی پدرم را نمود ولی طولی نکشید که از دنیا رفت؛ همان طور که پدرم خبر داده بود. ^(۱)

۴. امام محمد باقر علیه السلام جوانی را در مسجد دید که می‌خندید. فرمود: در خانه خدا می‌خندی در حالی که سه روز دیگر از دنیا خواهی رفت. آن جوان پس از سه روز از دنیا رفت. و نیز به ابوبصیر فرمود: هنگامی که به کوفه برگردی خداوند دو پسر به تو عنایت می‌کند یکی را عیسی و دیگری را محمد نام می‌گذاری و هر دوی آنها از شیعیان ما خواهند بود. ابوبصیر می‌گوید: همانطور که امام علیه السلام خبر داده بود شد. ^(۲)

۵. در داستان آن مرد شامی و هشام که درباره امامت با هم بحث می‌کردند.

۱. همان کتاب، ج ۵، ص ۲۴۵-۲۴۶ به نقل از کشف الغمه اربلی.
۲. همان کتاب، ج ۵، ص ۳۰۵ به نقل از مشارق الانوار.

مرد شامی از هشام پرسید؛ در زمان ما امام کیست؟
 هشام اشاره به امام صادق علیه السلام کرد و گفت: امروز امام ما
 همین مردی است که اینجا نشسته و مردم از گوشه و کنار به سوی
 او کوچ می‌کنند و ما را از آسمان و زمین خبر می‌دهد و این علم و
 دانش را از پدران خود تا رسول خدا به ارث برده است.
 مرد شامی گفت: از کجا این سخن را تصدیق کنم و
 بپذیرم؟

هشام گفت: هم اکنون هر چه خواهی از او بپرس.
 امام صادق علیه السلام رو به او کرد و فرمود: می‌خواهی از جزئیات
 مسافرت تا اینجا خبر دهم؟ همه را خبر داد و مرد شامی تصدیق
 کرد و به امامت آن حضرت ایمان آورد. ^(۱)

۶. سلیمان بن حفص می‌گوید: بر امام هفتم وارد شدم و
 خیال داشتم از آن حضرت بپرسم که امام بعد از شما کیست؟
 پیش از این که من سؤال را مطرح کنم حضرت فرمود: ای
 سلیمان! پس از من فرزندان علی، وصی و جانشین من و حجت

۱. همان کتاب، ج ۵، ص ۳۳۶ به نقل از کافی و ارشاد مفید و اعلام الوری
 طبرسی و احتجاج طبرسی.

خدا بر مردم است. ^(۱)

۷. حمزة بن جعفر می گوید: يك سال حضرت رضا علیه السلام و هارون الرشید هر دو به حج آمده بودند يك روز در مسجد الحرام بودیم هارون از يك درب خارج شد و حضرت رضا علیه السلام از درب دیگر، ومن خدمت آن حضرت بودم اشاره به هارون کرد و فرمود: چقدر خانه او دور است و ملاقات نزدیک سپس فرمود: طوس! طوس! ای طوس! به زودی من و هارون را در کنار هم قرار می دهی! ^(۲)

و بدین ترتیب از این که محل دفن هر دوی آنها در خراسان خواهد بود خبر داد.

۸. حضرت عبدالعظیم حسنی که در ری مدفون است می گوید: بر امام جواد علیه السلام وارد شدم و می خواستم از آن حضرت بپرسم که آیا قائم آل محمد علیه السلام همان مهدی موعود است یا غیر او است؟

۱. همان کتاب، ج ۵، ص ۵۰۸ به نقل از عیون اخبار الرضا.

۲. همان کتاب، ج ۶، ص ۷۷ به نقل از عیون اخبار الرضا.

آن حضرت پیش از این که من سؤال خود را عنوان کنم فرمود: ای عبدالعظیم! قائم آل محمد علیه السلام همان مهدی است. (۱)

۹. احمد بن عیسی می گوید: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که يك مشت خرما به من مرحمت کرد خرماها را شمردم. بیست و پنج دانه بود. سپس بر امام هادی علیه السلام وارد شدم آن حضرت يك مشت خرما به من داد و فرمود اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زیادتر می داد من هم زیادتر می دادم. احمد بن عیسی می گوید: خرماها را شمردم همان بیست و پنج دانه بود. (۲)

۱۰. حجاج عبدی می گوید: هنگام حرکت از بصره پسرم بیمار بود. برای حضرت عسکری علیه السلام که در سامرا بودند نوشتم که در حق او دعا کند. حضرت در جواب من نوشتند: خداوند پسرت را رحمت کند که با ایمان بود! پس از چندی از بصره خبر فوت فرزندم رسید. معلوم شد

۱. همان کتاب، ج ۶، ص ۱۸۱ به نقل از اکمال الدین صدوق.
۲. همان کتاب، ج ۶، ص ۲۶۶ به نقل از الصراط المستقیم علی بن یونس بیاضی عاملی.

در همان روزی که حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشته بودند؛ از دنیا رفته بوده است. ^(۱)

این بود نمونه‌هایی از خبرهای غیبی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام پس از او، که در این سه بخش نقل شد و خواننده گرامی می‌تواند برای مطالعهٔ بیش از این مقدار به کتاب «اثبات الهداة» که با ترجمهٔ فارسی آن در هفت مجلد به چاپ رسیده است؛ مراجعه کند.

۱. همان کتاب، ج ۶، ص ۳۲۳ به نقل از خرائج راوندی.

پرسش‌های دهگانه

بخش‌های گذشته ثابت کرد که آگاهی از غیب برای پیامبران و امامان از نظر دانش‌های روز و قرآن مجید و روایات پیامبر گرامی و پیشوایان معصوم امکان پذیر است و نیز خبرهای غیبی آنان که در قرآن و روایات متواتر نقل شده برای هیچ‌کس جای تردید و شك باقی نمی‌گذارد که آنان آگاهی از غیب داشته‌اند یعنی آن «امکان» به «فعلیت» رسیده و تحقق پیدا کرده است .

اکنون وقت آن رسیده است که آیات و روایاتی را بررسی کنیم که برخی، خیال کرده‌اند آن آیات و روایات به طور کلی آگاهی پیامبران و امامان را از غیب نفی می‌کند و نیز به برخی از اشکال‌هایی که در زمینه علم غیب شده است پاسخ گوئیم و چون

لازم است مطالب این بخش بیشتر توضیح داده شود، مطالب را به صورت سؤال و جواب مطرح می‌سازیم.

سؤال نخست

اگر پیامبران و امامان از غیب آگاهی دارند پس چرا قرآن مجید در بسیاری از آیات، علم غیب را مختص به خداوند می‌داند.

پاسخ

پیش از آن که به پاسخ پردازیم بهتر است همه آیاتی را که ممکن است از آنها اختصاص علم غیب به خداوند استفاده شود بیاوریم:

۱. ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^(۱)

هنگامی که فرشتگان به آگاه نبودن خود از «اسماء»^(۲) اعتراف کردند و آدم علیه السلام به دستور خداوند آنان را از «اسماء» آگاه

۱. سوره بقره، آیه ۳۳.

۲. بیشتر گفته شد که مقصود از «اسماء» حقائق موجودات جهان است.

کرد خداوند به فرشتگان (که به خلافت آدم در روی زمین اشکال کرده و گفته بودند: آدم‌ها مفسد و خونریز هستند و لیاقت خلافت روی زمین را ندارند) فرمود:

«آیا به شما نگفتم که غیب آسمان‌ها و زمین را من می‌دانم
 «(یعنی آدم استعداد فرا گرفتن این همه علم و دانش را هم
 دارد و می‌تواند از فرشتگان هم، پیش بیفتد و شما از غیب
 آسمان‌ها و زمین آگاهی ندارید».

۲. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
 الْخَبِيرُ﴾ (۱)

در این آیه و آیه ۹۴ و ۱۰۵ سوره توبه و آیه ۹ سوره رعد و
 آیه ۹۲ سوره مؤمنون و آیه ۶ سوره سجده و آیه ۴۶ سوره زمر و آیه
 ۲۲ سوره حشر و آیه ۸ سوره جمعه و آیه ۱۸ سوره تغابن، در این
 ده آیه جمله ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ یکی از صفات و نام‌های
 خدا دانسته شده است.

و نیز در آیه ۳ سوره سبا «عالم الغیب» و در آیه ۱۰۹ و ۱۱۶
 سوره مائده و آیه ۷۸ سوره توبه و آیه ۴۸ سوره سبا، «علام
 الغیوب» از صفات و نام‌های خداوند دانسته شده است.

۱. سوره انعام، آیه ۷۳.

و از برخی از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که این نام و این صفت به خداوند اختصاص دارد مانند این آیه: ﴿قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^(۱).

روزی که خداوند همه پیامبران را جمع کند و بگوید: مردم چگونه دعوت شما را اجابت کردند؟ گویند:

ما آگاهی نداریم فقط تو علام الغیوب و دانای پنهانی‌ها

هستی.

۳. ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا

الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾^(۲).

«می‌گویند: چرا معجزه‌ای (که ما می‌خواهیم) از طرف

پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو فقط خدا غیب می‌داند

پس منتظر باشید من هم با شما منتظر می‌مانم».

(با توجه به آغاز آیه مقصود از غیب در این آیه معجزه است

و اگر این آیه را در این بخش آوردیم از نظر ظاهر آیه است).

۴. ﴿وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^(۳).

«غیب آسمان‌ها و زمین برای خدا است».

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۹.

۲. سوره یونس، آیه ۲۰.

۳. سوره هود، آیه ۱۲۳.

۵. و نیز همین جمله در سوره نحل آیه ۷۷ آمده است.

۶. ﴿لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^(۱).

«غیب آسمان‌ها و زمین برای خدا است».

۷. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^(۲).

«خدا دانای غیب آسمان‌ها و زمین است».

۸. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^(۳).

«خدا غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند».

این بود آیاتی که گفته می‌شود از آنها اختصاص علم غیب به

خداوند استفاده می‌شود. اکنون سؤال را تکرار می‌کنیم:

آیا آگاهی پیامبران و امامان از غیب، با آیاتی که نقل شد

منافات ندارد؟

پاسخ

بر فرض که دلالت همه این آیات بر اختصاص علم غیب به

خداوند صحیح باشد و در دلالت هیچ‌یک از آنها بر اختصاص،

خداوند نباشد؛ باز، با آگاهی پیامبران و امامان از غیب،

۱. سوره کهف، آیه ۲۶.

۲. سوره فاطر، آیه ۳۸.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۸.

هیچ گونه منافاتی ندارد زیرا همان طور که از قرآن مجید و روایات استفاده می شود؛ آگاهی پیامبر و امام از غیب، به تعلیم الهی است و چه مانعی دارد که علم غیب ذاتاً به خداوند اختصاص داشته باشد و خداوند بخشی از آن را در اختیار بندگان برگزیده خود بگذارد، به این آیه توجه کنید.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...﴾ (۱)

«فقط خدا دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب مسلط

نمی کند مگر کسانی از پیامبران که خودپسندد».

توجه دارید که آغاز آیه مانند همان آیاتی که در سؤال ذکر شد دلالت بر اختصاص علم غیب به خداوند دارد ولی در عین حال ذیل آیه می گوید: خداوند علم غیب را در اختیار بندگان برگزیده خود که پیامبرانند می گذارد. (۲)

بنابراین انحصار علم غیب به خداوند، با تعلیم آن به برخی از بندگان، هیچ گونه منافاتی ندارد بلکه اگر کسی بگوید پیامبران و امامان از پیش خود و بدون تعلیم الهی از غیب آگاهند این گفتار

۱. سوره جن، آیه ۲۶.

۲. آیاتی که بر آگاهی پیامبران از غیب دلالت دارد در بخش ششم این کتاب یاد شد.

با مفاد آن آیات تنافی خواهد داشت اما هیچ يك از دانشمندان اسلامی چنین سخنی نگفته است و همگی تصریح کرده‌اند که آگاهی پیامبران و امامان از غیب به تعلیم الهی می‌باشد.

سؤال دوم

در قرآن مجید آیاتی است که علاوه بر این که «علم غیب» را مختص به خدا می‌داند، از دیگران نفی می‌کند مانند این آیات:

۱. ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...﴾ (۱)

«کلیدهای غیب نزد خداوند است و هیچ کس جز او بر آنها آگاه نیست».

۲. ﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...﴾ (۲)

«در آسمانها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند».

آیا این آیات با آگاهی پیامبران و امامان از غیب، منافاتی

ندارد؟

پاسخ

هنگامی که این آیات را کنار آیاتی قرار دهیم که مفادش این

۱. سوره انعام، آیه ۵۹.

۲. سوره نمل، آیه ۶۵.

است: ما علم غیب را در اختیار بندگان برگزیده خود می گذاریم
مانند این آیه:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...﴾^(۱).

«خدا شما را از غیب مطلع نمی کند ولی از فرستادگان خویش
هر کس را بخواهد برمی گزیند (و او را از غیب مطلع
می کند)».

نتیجه این دو گروه آیات این می شود که هیچ کس جز خدا از
پیش خود از غیب آگاه نیست و خداوند که ذاتاً^(۲) عالم به غیب
است پیامبران و بندگان برگزیده خود را از غیب آگاه می کند.
و صحیح نیست که يك گروه از آیات را بینیم و گروه دیگر
را که در روشن شدن معنای گروه اول دخالت تام دارند؛ نادیده
بگیریم.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۲. و مانند این آیه است آیات دیگری که در بخش ششم یاد شد.

سؤال سوم

در قرآن مجید آیاتی است که در آنها صریحاً، آگاهی از غیب از رسول گرامی اسلام نفی شده است مانند این آیات:

۱. ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ إِنِ اتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (۱)

«بگو رفتار و کردار من در میان پیامبران بدعت و بی سابقه نیست. من نمی دانم که با من و شما چگونه رفتار می شود و من فقط از وحی پیروی می کنم و بیش از يك بیم دهنده روشن نیستم».

۲. ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِ اتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (۲)

«پیامبر ما! به آنها بگو من به شما نمی گویم که گنجینه های

۱. سوره احقاف، آیه ۹.

۲. سوره انعام، آیه ۵۰.

خداوند نزد من است، و غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم
من فرشته‌ام، جز آنچه به من وحی شود پیروی نمی‌کنم بگو
آیا کور و بینا یکسانند؟ چرا نمی‌اندیشید».

۳. ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ
الْغَيْبَ...﴾ (۱)

«و به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خداوند نزد من است و
غیب نمی‌دانم...».

۴. ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ
اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا
مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ﴾ (۲)

«بگو من مالک سود و زیان خود نیستم جز آنچه خدا
خواسته، و اگر علم غیب داشتم خیر فراوانی گرد می‌آوردم و
هیچ شر و بدی به من نمی‌رسید. من بیش از یک بیم دهنده و
مژده دهنده برای گروه با ایمان نیستم».

۵. ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ
الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

۱. سوره هود، آیه ۳۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

سَنَعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابِ عَظِيمٍ ﴿۱﴾

«بعضی از بادیه نشینان که اطراف شمایند منافق هستند و برخی از اهل مدینه به نفاق پای بندند تو آنها را نمی شناسی و ما آنها را می شناسیم و آنها را دوبار عذاب خواهیم کرد سپس به سوی عذابی بزرگ برده می شوند».

۶. ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُمْ عَلٰی سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرٰی أَقْرَبٌ أَمْ يَبْعِدُ مَا تُوعَدُونَ﴾ ﴿۲﴾

«اگر پشت کردند بگو شما را یکسان آگاه کردم و من نمی دانم آیا آنچه شما وعده داده شده اید نزدیک است یا دور؟».

۷. ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا بِمَا كَانَتْ عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ ﴿۳﴾

«روزی که خداوند پیامبران را گرد می آورد و می گوید: مردم به شما چه گفتند؟ می گویند: آگاهی نداریم (آگاهی برای ما نیست) تویی دانای غیبها».

۸. ﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَآءِ الْأَعْلٰی إِذْ

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۸.

۳. سوره مائده، آیه ۱۰۹.

يَخْتَصِمُونَ * إِنَّ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ
مُبِينٌ ﴿١﴾.

«من از مناقشه بزرگان (جهان) بالا (فرشتگان) آگاه نبودم
وحی که به من می‌شود جز این نیست که من بیم رسان
آشکاری هستم».

اینک سؤال را تکرار می‌کنیم:

آیا آگاهی رسول گرامی اسلام ﷺ از غیب که از آیات قرآن
مجید و روایات متواتر استفاده می‌شود با وجود این هشت آیه که
آگاهی آن حضرت را از غیب نفی می‌کند چگونه باید توجیه گردد؟

پاسخ

گاهی دیده می‌شود که برخی از نویسندگان پیشداور، از
آیاتی که دلالت بر آگاهی پیامبران و پیامبر گرامی اسلام ﷺ دارد
(این آیات در بخش ششم آورده شد) چشم پوشیده و چند آیه‌ای را
که در بالا ذکر شد دلیل این می‌گیرند که رسول گرامی اسلام ﷺ به
هیچ وجه از غیب آگاه نبوده است.

استدلال کنندگان به این آیات، چون در مفاد آیات و هدف
آنها، دقت کافی نکرده‌اند نتیجه‌ای مخالف با خود قرآن مجید

گرفته‌اند اما اگر تعصب را کنار می‌گذارند و ماقبل و مابعد آیات را در نظر می‌گرفتند و نیز به آیات دیگری که می‌تواند علت این سلب‌ها و نفی‌ها را روشن کند توجه می‌کردند هرگز از این آیات چنین نتیجه‌گیری نمی‌کردند.

برای روشن ساختن معنی آیات هفتگانه بالا هر کدام را مستقلاً مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

آیه نخست

این آیه از چهار جمله تشکیل شده است و آگاهی از مفاد آن در گرو آن است که در هر يك از آن چهار جمله دقت کافی به عمل آوریم.

۱. ﴿مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾ .

«کار و رفتار من بدعت و نوظهور و بی سابقه نیست.»

۲. ﴿وَلَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ .

«نمی‌دانم با من و شما چگونه رفتار خواهد شد.»

۳. ﴿إِنْ أَتَّبِعِ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ .

«من فقط از وحی پیروی می‌کنم.»

۴. ﴿وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ .

«من فقط بیم دهنده روشنی هستم.»

دربارهٔ فراز نخست، اجمال سخن این است که: مشرکان تصور می‌کردند که پیامبر باید از لوازم بشری مانند غذا خوردن و راه رفتن و خوابیدن و... پیراسته باشد و می‌گفتند اگر محمد ص پیامبر است پس چرا غذا می‌خورد و در کوچه و بازار راه می‌رود اگر پیامبر باشد باید از چنین آثار بشری منزّه و پیراسته باشد و این انتقاد را با جملهٔ زیر و اشباه آن بیان می‌کردند.

﴿مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...﴾^(۱)

قرآن مجید در سورهٔ فرقان و نیز در آغاز آیهٔ مورد بحث، به این انتقاد پاسخ می‌دهد که این پیامبر با پیامبران پیشین از این جهت‌ها یکسان است زیرا آنان نیز غذا می‌خوردند و با مردم معاشرت داشتند و در این صورت کار این پیامبر، نوظهور و بی‌سابقه نیست چنان که می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾.

«من در این کارها بر خلاف روش پیامبران پیشین نیستم».

و در سورهٔ فرقان می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا أَنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...﴾^(۲)

۱. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷.

۲. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۲۰.

«پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم همگی (مانند تو) غذا می‌خوردند و در بازار آمد و شد داشتند».

از نخستین جمله آیه مورد بحث، و نیز از آیه سوره فرقان برمی‌آید که مشرکان از پیامبر ﷺ انتظار مافوق بشری داشتند به این معنی که مقام نبوت را با غذا خوردن و راه رفتن در بازار سازگار نمی‌دانستند.

و به دنبال این انتظار باز انتظار داشتند که پیامبر دارای قدرت خاص و مافوق بشری، و ذاتاً و بدون تعلیم و وحی الهی از غیب آگاه باشد و از پنهانی‌ها خبر دهد به گمان اینکه علم غیب برای او تفویض شده است.

خداوند در رد این اندیشه بی‌اساس، به پیامبر خود می‌فرماید: به آنان بگو: من بشری بیش نیستم و هیچ بشری بدون تعلیم الهی نمی‌توند از آینده و سرنوشت خود و دیگران آگاه گردد.

﴿وَمَا أَدْرِى مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾.

«من هم نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار می‌شود».

بنابراین، آیه شریفه، به آن رشته آگاهی از غیب نظر داد که بدون تعلیم الهی و به صورت تفویض باشد و این نوع علم غیب با صراحت کامل از پیامبر نفی شده است ولی نفی این علم

غیب، (به معنی ذاتی و بدون تعلیم الهی و یا به صورت تفویض) با آگاه بودن آن حضرت از غیب، به وسیله وحی و تعلیم الهی هیچ گونه منافاتی ندارد.

گواه این مطلب جمله سوم است:

﴿إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ .

«من تنها پیرو وحی هستم».

زیرا یکی از راه‌های آگاهی از غیب وحی است که خداوند به وسیله آن پیامبران خود را از یک رشته مطالب پنهانی و به دور از حس، آگاه و مطلع می‌سازد.

اگر راستی هدف آیه این بود که بگوید پیامبر به هیچ وجه از غیب آگاه نیست (حتی به تعلیم الهی) پس میان جمله دوم و سوم یک نوع تناقض و تضاد پدید می‌آید زیرا هرگز صحیح نیست کسی هرگونه علم غیب را به طور مطلق از خود سلب کند و بلافاصله یک قسم آن را برای خود اثبات نماید.

اگر جمله بعد به صورت استثنا بیان شده بود جا داشت که بگوییم حکم استثنا را دارد اما چنان که می‌بینیم به صورت استثنا بیان نشده است و بنابراین واضح است که هدف جمله پیش نفی یک نوع آگاهی از غیب (آگاهی بدون تعلیم الهی) بوده و هدف جمله بعد اثبات نوعی دیگر از آگاهی از غیب، یعنی آگاهی از

طریق وحی و تعلیم الهی است .

و گواه روشن دیگر بر این که هدف آیه نفی علم ذاتی و بدون تعلیم الهی است همان جمله چهارم می باشد .

﴿وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ .

«من بيم دهنده‌ای آشکار، بيش نيستم» .

یعنی انتظار شما بی جا است که می خواهید من ذاتاً عالم به غیب باشم زیرا من فقط پیامبرم و هرچه را در اختیارم بگذارند، می دانم و از پیش خود و بدون تعلیم الهی چیزی را نمی دانم .

آیه دوم

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ
الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن تَبِعُوا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ
إِلَيَّ ...﴾ (۱)

با توجه به اندیشه‌های باطلی که مشرکان درباره پیامبران داشتند و در ذیل آیه نخست توضیح داده شد هدف این آیه نیز روشن می شود، آنها از پیامبر انتظار داشتند که از پیش خود عالم به غیب باشد و این آیه در رد آنها می گوید: بدون تعلیم الهی از غیب آگاه نیستم، گواه این مطلب جمله بعد است:

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ .

«من تنها پیرو وحی هستم» .

یعنی بدون تعلیم الهی و وحی ، علم غیب ندارم اما از راه وحی آگاه می شوم و با توجه به بیانی که در توضیح آیه نخست آورده شد مفاد این آیه نیز روشن تر می گردد .

آیه سوم

﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ
الْغَيْبَ ...﴾ .^(۱)

این آیه با آیه دوم یکسان است و توضیح بیشتری لازم ندارد .

آیه چهارم

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا
مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ﴾ .^(۲)

با توجه به توضیحی که در ذیل آیه نخست داده شده ؛ مفاد

۱ . سوره هود، آیه ۳۱ .

۲ . سوره اعراف، آیه ۱۸۸ .

این آیه نیز روشن می‌گردد زیرا هدف آیه، ابطال نظریه‌ای است که مشرکان درباره پیامبر داشتند. آنها فکر می‌کردند که پیامبر باید از قدرت وسیع و دامنه‌داری، آن هم از پیش خود و بدون استمداد از مقام ربوبی، برخوردار باشد و در پرتو آن قدرت بتواند هر نوع سودی را به سوی خود جلب کند و هر ضرری و زیانی را از خود دور نماید و از غیب خبر دهد.

خداوند به پیامبر گرامی خود دستور می‌دهد که برای ابطال این فکر غلط و سراسر شرك آنان، هر نوع قدرت و علم را که از جانب خدا نباشد از خود سلب کند و بگوید من با صرف نظر از قدرت الهی، مالک هیچ‌گونه نفع و ضرری نیستم مگر آن که از طرف خدا قدرتی به من اعطا گردد. و جمله: ﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾؛ مگر آنچه خدا بخواهد، گواهی می‌دهد که مقصود، نفی هر نوع قدرت و توانایی نیست بلکه نفی قدرتی است که از جانب خدا نباشد.

و لذا علم و قدرتی که از جانب خدا باشد را از خود سلب نکرده بلکه با جمله ﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ آن را اثبات کرده است.
بر این اساس، مفاد جمله دوم آیه ﴿لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ...﴾ هم روشن می‌شود.

یعنی اگر بدون تعلیم الهی و از پیش خود عالم به غیب بودم خیر فراوانی برای خویش جمع آوری می‌کردم و هیچ بدی به من نمی‌رسید. اما چون آگاهی من از غیب، ذاتی نیست و به تعلیم الهی است هر کجا خدا بخواهد من از غیب آگاه خواهم شد همان طور که هر کجا خدا بخواهد از قدرت و توانایی مخصوصی برخوردار خواهم بود.

آیه پنجم

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ
الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ
سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾^(۱)

«گروهی از مردم مدینه به نفاق پای بندند، تو آنان را نمی‌شناسی ما می‌شناسیم، آنان دوبار معذب می‌گردند، سپس به عذاب بزرگ برمی‌گردند».

تکیه ما در این آیه بر روی جمله ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ﴾ است که پیامبر به نص قرآن گروهی از منافقان را نمی‌شناخت، و این عدم آگاهی، با علم غیب سازگار نیست.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

پاسخ

اولاً: این آیه بیش از آن نمی‌رساند که پیامبر گرامی ﷺ از پای بندی برخی به نفاق، در زمان نزول قرآن، آگاه نبوده ولی عدم آگاهی در این ظرف خاص، دلیل بر آن نیست که تا آخر عمر از آن آگاه نشد.

شکی نیست خداوند بزرگ، روی مصالحی برخی از حوادث را در وقت وقوع از پیامبر گرامی پنهان می‌داشت، بالأخص اوضاع تأسف‌آور منافقان که مایه تأثر روحی عمیق پیامبر می‌گردید، ولی این مطلب غیر از این است که بگوییم این اخفاء دائمی و پیوسته بوده و پیامبر تا آخر عمر از آن جریان بی‌خبر مانده است.

ثانیاً: همان قرآنی که در این آیه به پیامبر می‌گوید: ﴿لا

تعلمهم﴾ در سوره محمد ﷺ به پیامبر چنین می‌گوید:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَלَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
أَعْمَالَكُمْ﴾. (۱)

«اگر می‌خواستیم آنان را به تو نشان می‌دادیم تا از

چهره‌هایشان بشناسی. آنان را از شیوه گفتارشان

می‌شناسی. خداوند از اعمال شما آگاه است».

این آیه به خوبی می‌رساند که راه شناسایی آنان از طریق شیوه گفتار، به روی پیامبر باز بوده و سرانجام به نفاق آنها پی می‌برد.

ثالثاً: آگاهی پیامبر و پیشوایان معصوم از هر حادثه و جریان *یک علم فعلی و قهری نیست*، بلکه علم مشیتی است که اگر بخواهند آگاه می‌گردند اگر نخواهند آگاه نمی‌شوند و در احادیث به این مطلب تصریح شده است.

فرض کنید نامه‌ای در اختیار شما است و در آن، *یک رشته مطالب مرموز و پنهان توضیح داده شده است*، شما اگر بخواهید می‌توانید با مراجعه به متن آن، از آنها آگاه گردید.

علم پیامبر و امام به حکم احادیث^(۱) مشیتی است، نه فعلی و قهری، و بسان آگاهی آن فرد از محتویات نامه است که بدون خواست فعلیت پیدا نمی‌کند. در صورتی که شرایط ایجاب کند، با *یک خواستن از آن آگاه می‌گردند* و برای این مطالب در زندگانی پیشوایان شواهدی وجود دارد که فعلاً مجال بازگویی آنها

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

نیست. (۱)

رابعاً: منافقان عصر رسالت آن چنان نبودند که تا آخر شناخته نشوند قرآن مجید آنان را به عناوین مختلف معرفی کرده است مانند:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مِّنْ سِنْدَةٍ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ (۲)

«هنگامی که آنها را می بینی شکل و قیافه آنها ترا به شگفت می آورد و اگر سخن بگویند (بر اثر قیافه حق به جانبی که به خود می گیرند) ترا به سخنان خود جلب می کنند، و به گفتار آنها گوش می دهی گویا چوب هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده هر صدایی را بر ضد خود می پندارند. آنها دشمنان واقعی هستند از آنها بپرهیز! خدا آنها را بکشد! چگونه از حقیقت روی گردانند».

در این آیه خداوند، منافقان عصر رسول خدا ﷺ را به صفات زیر توصیف کرده است:

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۳.

۲. سوره منافقین، آیه ۴.

۱. دارای قیافه حق به جانیند.

۲. زبان باز و خوش گفتارند.

۳. مانند چوب‌هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده. ^(۱)

در همین سوره منافقین آیاتی در معرفی منافقان نازل شده است که بر اهل دقت روشن است ^(۲) خداوند در سوره توبه پرده‌ها را بالا زده و منافقان را به روشنی معرفی کرده است و مطالعه آیات این سوره حقیقت را روشن می‌سازد مانند آیه:

﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارْهُونَ﴾ ^(۳)

«نماز را با کسالت می‌گزارند و بایی میلی انفاق می‌کنند».

همچنین است بسیاری از آیات این سوره.

تکلیف بدون شناسایی ممکن نیست

خداوند به پیامبر گرامی ﷺ دستور می‌دهد که با کافران و منافقان بجنگد و از گفتار و نظر آنان پیروی نکند آنجا که

۱. مقصود این است که آنان بسان چوب‌های خشک هست که در برابر سخنان حکیمانه و بیانات منطقی پیامبر و قرآن، کوچک‌ترین واکنشی از خود نشان نمی‌دهند تو گویی اصلاً روحی در بدن ندارند.

۲. به آیه‌های ۵، ۷، ۸ مراجعه شود.

۳. سوره توبه، آیه ۵۴، و به سوره نساء، آیه ۱۴۲ مراجعه شود.

می فرماید:

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾. (۱)

«ای پیامبر با گروه کافر و منافق نبرد کن و شدت عمل به خرج بده».

۲. ﴿وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾. (۲)

«از کافران و منافقان فرمان مبر و آزار آنان را واگذار و بر خدا توکل کن».

آیا امکان دارد که خداوند به پیامبر دستور نبرد و شدت عمل، با منافقین را بدهد ولی پیامبر آنها را شناسد؟ از طرفی بگوید مطیع آنها مشو از طرفی آنها را بر پیامبر تا آخر عمر مخفی و پنهان سازد. از این بیان نتیجه می گیریم که اخفاء نفاق برخی از منافقان، موقت بوده نه دائمی.

قرآن به پیامبر دستور می دهد که بر گروه منافق نماز نگذارد و بر کنار قبر آنان توقف نکند چنان که می فرماید:

۱. سوره توبه، آیه ۷۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۸.

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^(۱).

«اگر مردند بر آنان نماز مگزار و بر کنار قبر آنان توقف مکن
آنان به خداوند و پیامبر او کفر ورزیدند».

این آیات و آیات دیگر حاکی است که پیامبر سرانجام، منافقان را شناخت و نه تنها خود او آنها را می‌شناخت بلکه اسامی و خصوصیات آنان را به (حذیفه)^(۲) گفت. از این جهت خلیفه دوم به هر فردی که احتمال نفاق در او می‌داد، نماز نمی‌گزارد،

۱. سوره توبه، آیه ۸۴.

۲. به اسدالغابه، ج ۷۱ ص ۳۹۱ و دیگر کتاب‌های مربوط به احوال صحابه مراجعه نمایید و متن عبارت اسدالغابه چنین است. و حذیفه صاحب رسول الله ﷺ فی المنافقین لم یعلمهم أحداً إلا حذیفه اعلمه بهم رسول الله وسأله عمر أفی عمالی أحد من المنافقین قال: نعم احد، قال: من هو؟ قال: لا اذکره قال حذیفه: فعزله کأنما دل علیه کان عمر إذا مات میت یسأل عن حذیفه فان حضر الصلاة علیه صلّى علیه وإن لم یحضر حذیفه الصلاة علیه لم یحضر عمر:

حذیفه رازدار پیامبر خدا بود و منافقان را می‌شناخت، و پیامبر آنها را به او معرفی کرده بود روزی خلیفه دوم از او پرسید آیا در کارگزاران من از منافقان کسی هست حذیفه گفت: بلی یک نفر، خلیفه گفت: او کیست؟ حذیفه از معرفی او خودداری کرد، سرانجام خلیفه او را شناخت و از کار برکنار کرد شیوه عمر در نماز بر میت این بود اگر حذیفه بر نماز او حاضر می‌شد، وی بر جنازه نماز می‌گزارد و در غیر این صورت از نماز بر او خودداری می‌کرد.

مگر این که حدیثه او را تأیید کند و این داستان در سیره پیامبر و تاریخ خلفا و صحابه پیامبر آمده است .

آیه ششم

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أُدْرِيَ
أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ﴾^(۱)

«اگر آنان روی برتافتند، بگو همگی را یکسان آگاه ساختیم و نمی دانم آنچه به شما وعده می دهند، نزدیک است یا دور؟» .
شیوه استدلال با این آیه این است که پیامبر، از نزدیکی و دوری وعده های الهی، اظهار بی اطلاعی می کند و این مطلب با آگاهی سوم سازگار نیست .

پاسخ

بحث ما (همان طور که در آغاز کتاب یادآور شدیم) در کمیت و مقدار علم پیامبر و دیگر پیشوایان معصوم نیست، بلکه بحث در اصل آگاهی آنان از امور پشت پرده غیب می باشد و آیا چنین آگاهی ممکن است یا نه، و بر فرض امکان، تحقق پذیرفته است یا نه؟

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۹ .

حالا اگر پیامبر در موردی اظهار بی اطلاعی نمود، هرگز با اصل آگاهی سوم منافاتی نخواهد داشت.

نکته قابل توجه در آیه این است که پیامبر در موضوعی اظهار بی اطلاعی نموده است که آگاهی از آن، مختص مقام ربوبی است و آن موضوع وقت رستاخیز که زمان تحقق وعده‌ها و وعیدهای الهی است و آگاهی از وقت قیامت، از مسائلی است که خداوند، احدی از بندگانش خود را بر آن مطلع نساخته است، و آیات قرآن در این مسأله به اندازه‌ای صریح است که نمی‌توان خلاف آن را احتمال داد و هیچ مانعی ندارد که خداوند پیامبر خود را از حوادث گذشته و آینده مطلع سازد، اما آگاهی از وقت برپا شدن رستاخیز را به خود اختصاص دهد.

اینک آیاتی که این حقیقت را به روشنی ثابت می‌نماید، و می‌رساند که آگاهی از آن، مختص ذات اقدس او می‌باشد:

۱. ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ عِلْمُهَا

عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ... ﴿١﴾

«از قیامت سؤال می‌کنند که زمان قطعی آن چه وقت است؟

بگو: علم آن نزد پروردگار من است، جز او کسی از آن آگاه

نیست.»

۲. ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾ (۱).

«رستاخیز فرا می‌رسد، آن را پنهان می‌کنم تا هر انسانی در مقابل کوششی که می‌کند سزا ببیند».

۳. ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...﴾ (۲).

«پیش خدا است آگاهی از وقت رستاخیز».

۴. ﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ (۳).

«مردم از تو از وقت رستاخیز سؤال می‌کنند، بگو آگاهی از (وقت) آن نزد خدا است! چه می‌دانی که شاید وقت آن نزدیک باشد!».

۵. ﴿إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ...﴾ (۴).

«آگاهی از وقت رستاخیز به خدا باز می‌گردد».

۶. ﴿وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (۵).

«آگاهی از وقت رستاخیز نزد او است و به سوی او برمی‌گردید».

۱. سوره طه، آیه ۱۵.

۲. سوره لقمان، آیه ۳۴.

۳. سوره احزاب، آیه ۶۳.

۴. سوره فصلت، آیه ۴۷.

۵. سوره زحرف، آیه ۸۵.

این آیات به روشنی گواهی می‌دهند که آگاهی از وقت رستاخیز، مخصوص خدا است و خدا روی مصالحی بندگان خود را از آن مطلع نساخته است.

و آیه مورد بحث نیز مربوط به رستاخیز است و اگر پیامبر از وقت وعده الهی، اظهار بی اطلاعی می‌کند، مقصود، اظهار بی اطلاعی از وقت رستاخیز است و آگاه نبودن از وقت رستاخیز گواه بر عدم آگاهی از موارد دیگر نخواهد بود.

در پایان از تذکر نکته‌ای ناگزیریم و آن این که مضمون همین آیه در سوره جن آیه ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ وارد شده است آنجا که می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أضعفُ
 ناصراً وَاَقْلُ عَدداً﴾ قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ
 أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمداً ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ
 غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ .

«وقتی عذاب الهی را دیدند آنگاه آگاه می‌گردند که چه کسی از نظر یاور ناتوان و کم است بگو نمی‌دانم آن چه را به شما وعده می‌دهند نزدیک است، یا خدا برای آن مدتی معین خواهد کرد؟ آگاهی از غیب او است و کسی را بر غیب خود مسلط نمی‌سازد جز هر يك از پیامبران که بخواهد».

از بررسی این آیات به دست می آید:
 پیامبر گرامی ﷺ در این آیات آگاهی از وقت رستاخیز را از
 خود نفی می کند و این آگاهی به حکم آیات قرآن مخصوص ذات
 اقدس الهی است.

آیه هفتم

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا
 عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^(۱).

شیوه استدلال با این آیه این است که پیامبران گرامی هر نوع
 علم غیب را از خود نفی می کنند، و تنها خدا را به صفت «علام
 الغیوب» توصیف می نمایند.

پاسخ

شکی نیست که حرف «لا» در ترکیبی مانند: «لا رجل فی
 الدار»، «لا علم لنا»، «لا خیر فیهم»، برای نفی جنس و حقیقت
 است و علماء ادب یک چنین «لا» را نافی جنس می نامند ولی باید
 توجه نمود که نفی جنس به دو صورت انجام می گیرد:
 ۱. نفی جنس، به صورت جدی و واقعی، و دور از هر

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۹.

نوع شائبه مجاز، مانند: لا اله الا الله، لا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين، مثلاً موقعی که اصلاً مردی اعم از پیر و جوان، سالم و بیمار، در خانه نباشد می گویند: «لا رجل في الدار».

۲. نفی جنس، نه به صورت واقعی و حقیقی، بلکه به شکل مجازی، به طوری که اگر فردی در خانه موجود باشد آن را به علتی نادیده گرفته و نفی جنس می نمایند. مثلاً مردی در خانه را می زند و می گوید: در خانه کسی هست؟ با این که پیرمرد بیماری که توانایی حرکت ندارد، در خانه هست — مع الوصف — در پاسخ او می گویند کسی در خانه نیست این نفی حقیقت، به طور حقیقی نیست، بلکه به طور مجازی است به خاطر این که چون آن فرد موجود، به درد سؤال کننده نمی خورد، او را نادیده گرفته و می گویند کسی در خانه نیست.

امیرمؤمنان عليه السلام به یاران ترسو و اصحاب بهانه جوی خود، که سرما و گرما را بهانه می کردند و از جهاد با معاویه برمی تافتند می گوید: «يا أشباه الرجال ولا رجال»؛ «ای مردنماها که مرد نیستید»، يك چنین نفی حقیقت به داعی و انگیزه های مختلف در زبان عرب و احادیث اسلامی فراوان است مانند: «لا صلاة لرجل المسجد إلا في المسجد».

در آیه مورد بحث جریان از این قبیل است: وقتی پیامبران علم و آگاهی محدود خود را، با علم و آگاهی بی پایان خداوند مقایسه می‌کنند، و نیز متوجه می‌شوند که هر علم و آگاهی که دارند از جانب او است، و خداست که این علم و آگاهی را به آنان داده است و از خود چیزی ندارند؛ بی اختیار در برابر علم اصیل و ذاتی و نامحدود او، خضوع نموده و هر نوع علم و آگاهی را از خود سلب می‌نمایند و می‌گویند ما آگاه نیستیم و تنها تویی آگاه از مطلب و آگاه به حق.

در فلسفه اسلامی پیرامون واقعیت علم و آگاهی آمده است: که علم حقیقی و آگاهی کامل، این است که از مجموع عللی که در طول زمان مایه پیدایش حادثه‌ای گردیده و حوادثی که فعلاً با آن همگام و همزمان است، آگاه گردیم و چنین علمی، از توانایی بشر بیرون است.

با در نظر گرفتن این جهات صحیح است که پیامبران در برابر علم الهی خضوع کنند و بگویند: ﴿لَا عِلْمَ لَنَا﴾ خصوصاً با توجه به این که اگر علمی دارند، مربوط به خود آنان نیست، بلکه پرتوی است از نور و علم الهی که برای آن حد و مرزی نیست، و خداوند درباره علم بشر چنین گفته است: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾

إِلَّا قَلِيلًا ﴿١﴾.

ثانياً: آیات مربوط به شهادت پیامبر ﷺ و گروه‌های دیگر، با صراحت کامل می‌رساند که اینان در روز بازپسین برای اداء شهادت دعوت می‌شوند چنان که می‌فرماید:

﴿وَوَضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ...﴾. (۲)

آیا ممکن است که گواهان محکمه الهی، بدون آگاهی به چیزی شهادت دهند و یا چیزی را گواهی نمایند در این صورت آیات شهادت خصوصاً آیه:

﴿وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِدًا﴾. (۳)

«و تو را (ای پیامبر) برای آنان گواه می‌آوریم».

و همچنین آیه:

﴿وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾. (۴)

«روزی که گواهان برای ادای شهادت به پا می‌نخیزند».

ما را وادار می‌کند که جمله «لَا عِلْمَ لَنَا» را به همان صورتی

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲. سوره زمر، آیه ۶۹.

۳. سوره نساء، آیه ۴۱.

۴. سوره غافر، آیه ۵۱.

که ذکر شد معنی کنیم .

ثالثاً: چگونه می‌توان گفت که پیامبران هیچ آگاهی از وضع امت خود ندارند در حالی که پیامبر در محشر و روز گردآوری پیامبران، در محکمه عدل الهی چنین می‌گوید:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ . (۱)

«در چنین روزی پیامبر ﷺ می‌گوید: پروردگارا امت من، قرآن را ترك کردند» .

و با در نظر گرفتن سیاق آیات بالأخص آیه ماقبل :

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ﴾ .

«روزی که ستمگر دست به دندان می‌گیرد» .

روشن می‌شود که پیامبر ﷺ روز بازپسین این چنین سخن می‌گوید .

رابعاً: چگونه می‌توان گفت که در چنین روزی پیامبران آگاهی از وضع امت خود ندارند در صورتی که در اعراف گروهی، نیکوکاران و بدکاران را با سیمای آنان می‌شناسند و چنان که می‌گوید:

۱ . سورة فرقان، آیه ۳۰ .

﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ...﴾ (۱)

«در اعراف مردانی هستند که همه را به چهره‌هایشان می‌شناسند».

آیا پیامبری که درباره سرنوشت ابولهب در برزخ و قیامت، پیشاپیش از مقام ربوبی آیاتی تلقی کرده است و یا درباره ولید بن مغیره، وحی الهی بر او نازل شده است (۲) و ... جا دارد که در روز رستاخیز به طور واقعی بگوید که: «لا علم لنا»؟!

این قراین ما را به مراد الهی نزدیک کرده و می‌رساند که نفی هر نوع آگاهی جنبه تأدبی داشته که يك نوع خضوع صحیح و عقلانی بوده است بالأخص که گفتیم علمی که پیامبران دارند، از خدا است. و مربوط به خود آنان نیست.

خامساً: قرآن مجید می‌گوید: از پیامبران و امت‌ها جدا

سؤال می‌شود چنان که می‌فرماید:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ (۳)

۱. سوره اعراف، آیه ۴۶.

۲. به سوره «ن» آیه‌های ۱۰-۱۵ و سوره مدثر آیه‌های ۱۱-۲۶ مراجعه شود.

۳. سوره اعراف، آیه ۶.

«از افرادی که برای آنان پیامبر اعزام کرده‌ایم، سؤال می‌کنیم،
واز پیامبران نیز می‌پرسیم».

از بسیاری از آیات استفاده می‌شود که مجرمان و گنهکاران
از آینده خود آگاه می‌باشند و با تأسف فراوانی می‌گویند:

﴿يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ (۱).

«ای کاش راه پیامبر را می‌رفتم».

﴿يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمَّ اتَّخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا﴾ (۲).

«ای کاش با فلانی دوست نمی‌شدم».

﴿فَأَرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴾ (۳).

«ما را باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم ما به یقین
رسیده‌ایم».

آیا صحیح است که امت، از وضع خود آگاه بوده و سر به
زیر افکنده و آرزوهایی بنماید اما پیامبران که مدت‌ها با امت‌های
خود زندگی کرده‌اند، از خود، هر نوع آگاهی را به طور حقیقی
سلب نمایند؟!!

بنابراین، مفاد آیه ﴿لَا عِلْمَ لَنَا﴾ روشن است و با آیات
مربوط به آگاهی پیامبر از غیب منافاتی ندارد.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۸.

۱. سوره فرقان، آیه ۲۷.

۳. سوره سجده، آیه ۱۳.

آیه هشتم

﴿مَا كَانَ لِيَ عِلْمٌ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ * إِنَّ
يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١﴾

«من از مجادله فرشتگان بلندپایه آگاه نبودم، به من وحی
نمی‌شود جز این که بیم رسان آشکاری هستم».

مقصود مذاکره و مخاصمه فرشتگان، درباره آفرینش انسان
است که در سوره بقره به طور روشن بیان گردیده است و فشرده
مذاکره این بود، که آیا در روی زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهی که
فساد کند با آنکه ما ترا تقدیس و تسبیح می‌کنیم...؟! (۲)

آیاتی که پس از دو آیه مورد بحث وارد شده است، به
گونه‌ای این مطلب را تأیید می‌کند زیرا در آنها، داستان خلقت
آدم و سجده فرشتگان و خودداری شیطان، وارد شده است (۳) از
این جهت می‌توان گفت: مقصود، پرس و جوی فرشتگان و به
تعبیر قرآن مجادله و مخاصمه آنان درباره آفرینش آدم است. (۴) و
در این جا احتمال دیگری نیز در موضوع مخاصمه وجود دارد که

۱. سوره ص، آیه‌های ۶۸ و ۶۹.

۲. سوره بقره، آیه‌های ۳۰-۳۳.

۳. سوره ص آیه‌های ۷۱-۸۵.

۴. مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۲۰۹، طبع ۱۳۰۸.

مرحوم طبرسی یادآور شده است . علاقمندان می توانند به تفسیر مجمع البیان مراجعه کنند. ^(۱)

در هر حال با توجه به نحوه استعمال لفظ «ما کان» در قرآن، می توان معنی آیه را به دست آورد و برای نمونه مواردی را یادآور می شویم:

۱. ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾. ^(۲)

«شان خدا نیست که پاداش ایمان شما را ضایع کند، خداوند به مردم مهربان و رحیم است».

۲. ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي ...﴾. ^(۳)

«ممکن نیست خدا به بشری کتاب و حکم و نبوت بدهد سپس وی به مردم بگوید مرا پرستید».

۳. ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾. ^(۴)

«ممکن نیست انسانی جز به اذن خداوند بمیرد».

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ... ط صیدا.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۷۹.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۴۵.

۴. ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّىٰ يُنْخِنَ
فِي الْأَرْضِ...﴾ (۱).

«برای پیامبری شایسته نیست که اسیرانی داشته باشد مگر این
که خونی در زمین بریزد».

۵. ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ
اللَّهِ﴾ (۲).

«برای مشرکان چنین حقی نیست که در حال کفر، خانه خدا
را تعمیر کنند».

۶. ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ
اللَّهِ﴾ (۳).

«شأن این قرآن نیست که به مقامی جز خدا نسبت داده
شود».

۷. ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ
اللَّهِ﴾ (۴).

«برای هیچ پیامبری چنین مقامی نیست که معجزه‌ای بیاورد
جز به اذن خدا».

۱. سوره انفال، آیه ۶۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۷.

۳. سوره یونس، آیه ۳۷.

۴. سوره رعد، آیه ۳۸.

در این آیات که مانند آنها در قرآن فراوان است هدف، نفی اقتضاء ذاتی است یعنی خود موضوع بالذات چنین اقتضایی ندارد. ولی چنین نفی‌هایی بر دو نوع‌اند:

۱. گاهی چنین نفی ابدی و جاودانی است. به هیچ وجهی قابل دگرگونی نیست مانند ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾؛ شأن خدا نیست که پاداش ایمان‌های شما را ضایع سازد. زیرا ضایع کردن پاداش، يك نوع ستم و یا تخلف وعده است که ذات خدا از هر دو نوع پیراسته است.

ولی گاهی، همین نفی، به عناوین دیگر دگرگون می‌شود مانند آیه اخیر، چنان که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾.

«شأن هیچ پیامبری نیست که از پیش خود بدون استمداد از

قدرت الهی، معجزه‌هایی بیاورد مگر به فرمان خدا».

هدف آیه اخیر این است که هیچ پیامبری، از جانب خدا، چنین قدرتی ندارد، ولی نداشتن چنین قدرتی گواه بر آن نیست که مطلقاً نتواند معجزه‌ای بیاورد، بلکه در پرتو قدرت خداوند می‌تواند دست به اعجاز بزند.

روی این بیان هدف آیه مورد بحث نیز روشن گردید مفاد آیه این است که من از جانب خود، از مخاصمه بزرگان جهان بالا آگاه نبودم و چنین آگاهی ذاتی در توان بشر نیست ولی این دلیل بر آن نیست که او مطلقاً حتی در پرتو بدان دست نخواهد یافت.

روشن‌ترین گواه بر این مطلب، ذیل آیه است که می‌گوید:
 «به من جز این وحی نشده است که من بیم‌رسان آشکاری هستم». مفاد آن است که توقع چنین آگاهی‌های ذاتی، از من بی‌جاست. کار من جز بیم‌رسانی چیز دیگری نیست و خداوند نیز به من جز این وحی نکرده است و هرگز از درون کسی که بیم‌رسانی بیش نیست، چنین آگاهی نمی‌جوشد، و تا از مقام ربوبی چیزی به من القا نگردد، نمی‌توانم از چنین امور پشت پرده‌ای آگاه شوم ولی عدم آگاهی ذاتی پیامبر، مانع از آگاهی او از طریق اکتسابی نیست و این که او شأنی جز این ندارد که بیم‌رسانی بیش نیست، مانع از آن نمی‌گردد که برای همین هدف و ایجاد ترس در قلوب و دل‌ها، از جانب خداوند از يك رشته امور غیبی آگاه گردد، و دیگران را مطلع سازد.

گواه این که، پیامبر در حالی که آگاهی از مخاصمه را از خود نفی می‌کند در آیات دیگر همان مخاصمه را تشریح کرده و

بیان نموده است. (۱)

آیا این نفی و اثبات گواه بر آن نیست که هدف از نفی آگاهی، ذاتی است، نه آگاهی اکتسابی؟
هرگاه کسی که این آیه و مانند آنها را دستاویز خود قرار داده است، بی طرفانه در مفاد آیات دقت کند، و یا با اهل فن به بحث و مذاکره بنشیند، حقیقت و مفاد آیه بر او مخفی نمی ماند.

سؤال چهارم

از آیاتی که برای اثبات آگاهی پیامبران از غیب به آنها استدلال می‌شود این آیه است:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنِ
أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ... ﴿^(۱)

از این آیه استفاده می‌شود که آگاهی آنان از غیب با تعلیم الهی ممکن است اما این امکان به فعلیت و تحقق رسیده است یا نه؟ معلوم نیست.

پاسخ

آیاتی را که در بخش ششم این کتاب آوردیم به منظور پاسخ به همین اشکال و سؤال، به دو گروه تقسیم کردیم:

۱. گروهی که امکان آگاهی پیامبران از غیب را می‌رساند (سه آیه).

۲. گروهی که تحقق و فعلیت آگاهی از غیب را

۱. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

سؤال پنجم

آیا اعتقاد به این که پیامبران و امامان از غیب آگاهند، مستلزم این نیست که برای خدا در صفت «عالم به غیب بودن» شریک قرار داده باشیم؟

پاسخ

در بحث‌های گذشته بارها گفته شد که آگاهی پیامبران و امامان و بندگان خاص خدا از غیب، به تعلیم الهی است نه ذاتی، و اعتقاد به آگاهی آنان از غیب با اعتقاد به این که این علم از جانب خدا به آنها داده شده است به این معنا است که علم خدا ذاتی و علم آنان تعلیمی است یعنی آنان برای عالم شدن نیازمند به خدا هستند و این عین اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان است. «أین التراب وربّ الأرباب؟»؛ بنده نیازمند کجا و خدای بی نیاز کجا؟^(۱)

۱. برخی از «غلاة» بوده‌اند که امامان را با خدا در علم شریک می‌دانستند یعنی علم آنان را ذاتی می‌پنداشتند اما در روایات، عقیده آنان مردود شناخته شده و از آنها بیزاری جسته شده است.

سؤال ششم

صحیح است که علم خدا ذاتی و علم دیگران حتی پیامبران و امامان اکتسابی و تعلیمی است و از جانب خدا به آنان اعطا می‌شود.

اما آیا این دلیل می‌شود که ما آیاتی که بر اختصاص علم غیب به خداوند دلالت دارد^(۱) و آیاتی که آگاهی از غیب را برای خداوند اثبات و از غیر او نفی می‌کند^(۲) و آیاتی که آگاهی از غیب را از رسول گرامی اسلام نفی می‌کند^(۳) این سه گروه از آیات را حمل بر علم ذاتی و غیر اکتسابی کنیم؟ با آنکه ظاهر مفاد «نفی علم غیب» نفی مطلق علم غیب است خواه ذاتی باشد و خواه تعلیمی و اکتسابی.

پاسخ

در بخش سوم این کتاب و نیز در موارد دیگر گفته شد که

۱. مانند آیه ۷۳ سوره انعام: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾.
۲. مانند آیه ۵۹ سوره انعام: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾.
۳. مانند آیه ۵۰ سوره انعام: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾.

در زمان پیامبر گرامی اسلام و زمان‌های بعد، حتی تا چند قرن بعد، گاهی کلمه «علم غیب» به معنای «علم غیب ذاتی» استعمال می‌شده است و حتی برخی از دانشمندان بزرگ شیعه^(۱) فرموده‌اند: با این که پیامبر و امام از غیب آگاهی دارند در عین حال نباید آنان را با کلمه «عالم به غیب» توصیف کنیم زیرا «علم به غیب» فقط به خداوند گفته می‌شود و بر کسی که علم او به تعلیم الهی است نباید اطلاق شود گواه روشن این مطلب گفتاری است که از علی علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده است.

هنگامی که علی علیه السلام در بصره از حوادث آینده خبر داد؛ یکی از یاران او گفت: آیا علم غیب داری؟ حضرت خندید و فرمود: این «علم غیب» نیست یعنی علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی نیست «انما هو تعلم من ذی علم»؛ بلکه این آگاهی از غیب را رسول خدا به من تعلیم کرده است.^(۲)

بنابراین «علم غیب» در عصر نزول قرآن و صدور احادیث، به معنای علم ذاتی، هم استعمال می‌شده است و هیچ مانعی ندارد که با در نظر گرفتن آیاتی که آگاهی از غیب را برای پیامبران

۱. گفتار هشت نفر از دانشمندان بزرگ در این باره در بخش سوم این کتاب نقل شد.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴.

ثابت می‌داند، آیات نفی‌کننده را حمل بر همان علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی کنیم و خوشبختانه گواه بر این توجیه در روایات هم آمده است مانند همان گفتار نهج البلاغه، و نیز روایاتی که از امام هفتم علیه السلام در بخش سوم این کتاب نقل شد که فرمود: این آگاهی که ما داریم «علم غیب» نیست (یعنی علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی) بلکه از رسول خدا به ارث برده‌ایم و هر چه ما می‌دانیم از رسول خدا به ما رسیده است و رسول خدا هم هر چه می‌داند از خداوند آموخته است.^(۱)

و نیز در روایت دیگر وارد شده است که از امام هشتم علیه السلام پرسیدند: آیا امام به زمان مرگ خود آگاه است یا نه؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «نعم يعلم بالتعلیم ... ؛ بله آگاه است اما آگاهی او به تعلیم الهی است».^(۲)

و نیز در روایت دیگر، هشام که یکی از یاران امام صادق علیه السلام است آن حضرت را در حضور خود ایشان چنین معرفی کرد: «یخبرنا بأخبار السماء وراثه عن أب عن جد ...»^(۳)؛ ما را از

۱. امالی مفید، ص ۱۴.

۲. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۵۲۸ به نقل از بصائر الدرجات.

۳. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۳۶ به نقل از کافی کلینی و احتجاج طبرسی و اعلام الوری طبرسی و ارشاد مفید.

خبرهای غیبی آسمان آگاه می‌کند و این آگاهی از پدرانش به او رسیده است یعنی آگاهی او ذاتی نیست و به تعلیم الهی است که توسط پدرانش به او اعطا شده است.»

سؤال هفتم

از آیاتی که در قرآن مجید آمده است و در بخش ششم این کتاب مورد بحث قرار گرفت فقط آگاهی پیامبران از غیب استفاده می‌شود، پس برای اثبات آگاهی امامان از غیب چه دلیلی داریم؟

پاسخ

در این باره دلیل‌های فراوانی داریم:

۱. خبرهای غیبی نهج البلاغه که ده مورد آن از باب نمونه در بخش هشتم این کتاب آمد می‌تواند دلیل قاطعی بر آگاهی امام از غیب باشد.

۲. صدها خبر غیبی که در غیر نهج البلاغه از علی علیه السلام و سایر امامان نقل شده و آمار و نمونه‌هایی از آنها در بخش نهم این کتاب آورده شد؛ نیز می‌تواند دلیل محکم و قطعی بر آگاهی آنان از غیب باشد.

۳. خبرهای صحیح‌السند و قطعی که امامان را وارث علوم انبیا و به ویژه وارث علوم پیامبر گرامی اسلام معرفی می‌کند؛ نیز

یکی از دلیل‌های قطعی آگاهی امامان از غیب است. در اینجا از باب نمونه ده حدیث نقل می‌شود:

الف: کلینی در کافی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: حضرت داود، علم پیامبران پیش از خود را به ارث برد و حضرت سلیمان از داود ارث برد و پیامبر گرامی اسلام، علوم سلیمان را به ارث برد و ما اهل بیت، وارث علوم پیامبر گرامی اسلام هستیم. ^(۱)

ب: در کتاب کافی با سند صحیح از امام باقر علیه السلام روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

علمی که با حضرت آدم به زمین آمده از زمین به بالا برده نشد و کسانی آن را به ارث بردند، علی علیه السلام عالم این امت بود (که علم آدم علیه السلام نزد او بود) و هیچ عالمی از ما نمی‌میرد مگر آن که از اهل بیت خود جانشینی دارد که علم او را به ارث می‌برد... ^(۲)

پ. در کافی با سند صحیح از امام باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود:

هر علمی که خدای متعال به فرشتگان و پیامبران آموخته است؛ ما نیز آن را می‌دانیم. ^(۳)

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مرات العقول، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ مرات العقول، ج ۱، ص ۱۶۸.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۵۶؛ مرات العقول، ج ۱، ص ۱۸۶.

ت. در کافی با سند موثق از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود:

به خدا سوگند هیچ علمی را خداوند به پیامبر گرامی اسلام نیاموخت مگر آن که آن حضرت، آن علم را به علی علیه السلام آموخت و علم علی علیه السلام پس از او به ارث به ما رسیده است. (۱)

ث. در کافی با سند صحیح از امام باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود:

رسول گرامی صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام فرمود: یا علی از نبوت نصیبی برای تو نیست اما در علم با من شریک هستی. (۲)

ج. در کافی با سند صحیح از امام هشتم علیه السلام در ضمن حدیثی روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«استودعنا علمهم نحن ورثة أولى العزم من الرسل».

«رسول خدا علوم پیامبران را نزد ما به ودیعت گذارد و ما اهل بیت وارثان پیامبران اولی العزم هستیم». (۳)

چ. در کافی از امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی نقل شده

۱ و ۲. کافی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ مرات العقول، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۲۴؛ مرات العقول، ج ۱، ص ۱۶۸.

است :

خداوند علوم همه پیامبران را به رسول گرامی اسلام داد و او همه علومش را به امیرمؤمنان علی علیه السلام آموخت. ^(۱)

ح. در بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود:

خداوند پیامبران اولوالعزم را با علم، برتری داد و علم و برتری آنان را ما به ارث برده ایم ... ^(۲)

خ: در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود:

«نحن ورثةُ أولى العزم من الرسل».

«ما اهل بیت، وارثان (علوم) پیامبران اولوالعزم هستیم» ^(۳).

د. در همان کتاب از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود:

خداوند رسول گرامی را بر هر چه آگاه کرد آن حضرت هم مرا بر همان آگاه نمود ... ^(۴)

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۲۸، چاپ جدید.

۳. همان کتاب، ص ۱۲۰.

۴. همان کتاب، جزء دوم، باب بیست و یکم، چاپ سنگی.

ذ. نیز از امام هشتم علیه السلام روایت شده است:

آیا خدا نمی گوید: او آگاه از غیب است و کسی را بر غیب خود مطلع نمی سازد مگر رسولی را که برگزیده است؟ رسول خدا در پیشگاه او برگزیده است و ما وارثان این رسول هستیم که او را بر آنچه از غیب که خواسته، مطلع ساخته است.^(۱)

در بخش سوم این کتاب نیز دو روایت یکی از نهج البلاغه و دیگری از امالی شیخ مفید نقل شد که هر دو حاکی از این است که علم امامان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آنان به ارث رسیده است.

و نیز در پاسخ سؤال ششم دو روایت دیگر در این باره از کتاب «اثبات الهداة» نقل شد به آنجا مراجعه شود.

۱. «أليس الله يقول: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾ فرسول الله عند الله مرتضى ونحن ورثة ذلك الرسول الذي اطلعه الله على ما يشاء من غيبه ...».

سؤال هشتم

اگر امامان از غیب آگاهی داشتند پس چرا در موارد متعددی آگاهی خود را از غیب انکار می کردند مانند این حدیث؟ :
چهار نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام در مجلس آن حضرت بودند که آن حضرت با حال خشم نزد آنان آمد و فرمود:
تعجب است از آنان که خیال می کنند ما غیب می دانیم با این که جز خدا هیچ کس غیب نمی داند. من می خواستم کنیز خود را تنبیه کنم فرار کرد و ندانستم که در کدام اطاق از اطاق های خانه است. ^(۱)

پاسخ

این قبیل روایات در صدد رد اعتقاد کسانی است که آگاهی امامان از غیب را «ذاتی» و بدون تعلیم الهی می دانند و حضرت با این بیان می خواهند به مردم بفهمانند که اگر خدا آنها را از غیب آگاه نکند، از پیش خود آگاه نیستند چنان که در روایت دیگر چنین

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

آمده است :

«انّ عالمنا لا يعلم الغیب ولو وكل الله عالمنا إلى نفسه کان کبعضکم ولكن يحدث إليه ساعة بعد ساعة»^(۱)

«عالم ما اهل بیت دارای علم غیب (ذاتی) نیست و باید خدا به او تعلیم کند و اگر خدا او را به خود واگذارد و چیزی به او تعلیم نکند او هم مانند یکی از مردم عادی خواهد بود ولی خداوند لحظه به لحظه او را آگاه می سازد».

و نیز در روایت دیگر از امام زمان علیه السلام آمده است :

من از کسانی که بگویند ما اهل بیت علم غیب داریم و یا در ملک و قدرت، با خدا شریک هستیم بیزارم، ما شریک علم و قدرت خدا نیستیم.^(۲)

واضح است که این روایت در صدد رد اعتقاد کسانی است که می خواهند امام را مانند خدا ذاتاً آگاه از غیب بدانند و گرنه کسی که امام را به تعلیم الهی از غیب آگاه بدانند؛ او را شریک علم خدا قرار نداده است.

گواه روشن این مطلب ذیل همان روایتی است که در سؤال

۱. بصائر الدرجات، ص ۹۴، چاپ سنگی.

۲. احتجاج طبرسی، ص ۲۶۵، چاپ سنگی، نجف.

ذکر شده است .

زیرا راوی آن روایت می گوید : پس از تمام شدن مجلس ، که حضرت صادق علیه السلام داخل خانه خود شدند با دو نفر دیگر خدمت امام رسیدیم و گفتیم : فدایت شویم ما این گفته شما را که دنبال کنیزتان می گشتید و نمی دانستید در کدام اطاق خانه است ، شنیدیم ولی ما می دانیم که شما از علم گسترده ای برخوردار هستید و در عین حال شما را با جمله «عالم به غیب» توصیف نمی کنیم .

حضرت در پاسخ آنها راجع به این که «علم الکتاب» نزد امامان است شرحی دادند و در حقیقت گفتار آنان را تصدیق کردند .

از این بیان روشن می شود که امام صادق علیه السلام از این که جمله «عالم به غیب» درباره آنها گفته شود ، خشنود نبودند ، زیرا همان گونه که در بخش سوم گفته شد در آن زمان علم غیب به معنای علم غیب ذاتی و بدون تعلیم استعمال می شده است و از همین جهت اصحاب امام صادق علیه السلام به آن حضرت می گویند ما علم غیب را به شما نسبت نمی دهیم .

پاسخ دوم از سؤال هشتم

طبق روایاتی که از خود امامان علیهم السلام رسیده است آگاه شدن آنان از غیب به خواست خود آنها است یعنی هرگاه بخواهند چیزی را بدانند به آنها تعلیم می شود و می دانند و هرگاه نخواهند چیزی را بدانند از آن بی اطلاع خواهند ماند اینک متن روایات :

امام صادق علیه السلام فرمود: «انّ الإمام إذا شاء أن يعلم علّم^(۱)؛ امام هنگامی که بخواهد چیزی را بدانند به او تعلیم می شود». و نیز از آن حضرت روایت شده است :

«إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً أعلمه الله عزّ وجلّ ذلك». (۲)

«هنگامی که امام اراده کند که چیزی را بدانند خداوند او را از آن آگاه می کند».

و نیز سه روایت دیگر به همین مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (۳)

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ بصائر الدرجات، ص ۳۱۵، چاپ جدید.
 ۲ و ۳. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ بصائر الدرجات، ص ۳۱۵.

پاسخ سوم از سؤال هشتم

ممکن است امامان علیهم السلام در این قبیل روایات که علم غیب را از خود نفی می‌کنند؛ تقیه کرده باشند زیرا خلفای عباسی از این که مردم برای ائمه اطهار مقاماتی قائل بودند و آنان را بندگان برگزیده خدا می‌دانستند سخت ناراحت بودند و حتی گاهی به برخی از امامان علناً اعتراض می‌کردند که چرا شما می‌گویید ما از غیب آگاه هستیم، مثلاً منصور دوانیقی به امام صادق علیه السلام گفت: «أنت تزعم للناس يا أبا عبد الله أنك تعلم الغيب^(۱)». تو نزد مردم ادعای علم غیب می‌کنی

بنابراین بسیار جا دارد که امام علیه السلام در مجلسی که چهار نفر از اصحاب او و سایرین حضور دارند چنین سخنی بگوید یعنی علم غیب را از خود نفی کند تا بین مردم پخش شود و در نتیجه از اذیت و آزار خلفا تا حدی محفوظ بماند.

۱. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۷۴ به نقل از امالی شیخ طوسی.

سؤال نهم

آیا می‌توان گفت علم غیب پیامبران منحصر به وحی است
و آیه: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ
رَسُولٍ...﴾^(۱) را هم این طور معنی کرد که خدا جز به بندگان
پسندیده خود وحی نمی‌کند یعنی نبوت مخصوص بندگان خدا
است؟

پاسخ

یکی از کسانی که آگاهی پیامبران و امامان از غیب، در
ذائقه‌اش تلخ است و با نوشتن جزوه‌ای، در صدد برآمده که
آگاهی آنان را از غیب انکار کند در ذیل آیه فوق، دست و پا کرده
که شاید بتواند آیه را طوری معنی کند که غیب در آن به معنی وحی
باشد و در نتیجه آگاهی پیامبران از غیب را منحصر به وحی و
آگاهی رسول گرامی اسلام ﷺ را منحصر به قرآن گرداند و در
ضمن، آگاهی امامان علیهم‌السلام از غیب را انکار کند.

او برای سخن خود چنین استدلال می‌کند که قرآن در سوره

۱. سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.

آل عمران پس از بیان سرگذشت همسر عمران و تولد مریم، می گوید: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...﴾^(۱) و همچنین در سوره هود پس از بیان سرگذشت نوح و دعوت قوم خویش و مأموریت او برای ساختن کشتی و... می فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾^(۲). و نیز در سوره یوسف (پس از بیان داستان یوسف) می فرماید: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾^(۳).

در این صورت مقصود از غیب در آیه ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^(۴) به قرینه این آیات همان وحی الهی است. این بود خلاصه گفتار وی.

و این گفتار از جهاتی مردود است:

اولاً: غیب در لغت عرب به معنی امر پوشیده از حس است در برابر شهود که به معنی محسوس با یکی از حواس می باشد، اگر وحی غیب است از این نظر است که از حواس ما پوشیده است همچنین حوادثی که در آسمانها و زمین رخ می دهد نیز از امور پوشیده از حواس ما است. در این صورت جهت ندارد لفظی را که معنی وسیع و گسترده ای دارد تنها بر خصوص وحی، حمل

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۴.

۲. سوره هود، آیه ۴۹.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۲.

۴. سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.

کرده و بگوییم مقصود خصوص وحی است.

قرآن مجید یکی از نشانه‌های پرهیزکاران را این می‌داند که به غیب ایمان دارند آنجا که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^(۱) آیا اعتراض کننده به خود اجازه می‌دهد که این آیه را تنها به وحی تفسیر کند در صورتی که غیب در این آیه معنی وسیعی دارد که ایمان به آخرت و سرای دیگر و مواقف محشر و بهشت و دوزخ از مصادیق آن است که مؤمنان به وجود آنها ایمان دارند هرچند آنها را با دیدگان و دیگر حواس خود در این جهان ادراک نکنند.

ثانیاً: غیب در لغت عرب به معنی امر پنهان از حس، در مقابل شهادت است و لذا قرآن مجید مکرر خداوند را چنین توصیف می‌کند: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾^(۲) و هرگز در لغت عرب لفظ غیب به معنی وحی نیامده است و اگر گاهی بر وحی، کلمه غیب اطلاق می‌شود از این نظر نیست که معنی مستقیم غیب، وحی است بلکه به خاطر این است که وحی از حواس مردم پوشیده است و یکی از مصادیق و افراد غیب به شمار می‌آید و این اشتباه در اصطلاح دانشمندان از قبیل اشتباه مصداق به

۱. سوره بقره، آیه ۳.

۲. سوره‌های انعام، توبه، رعد آیه‌های ۷۲، ۹۴، ۹.

مفهوم است. یعنی تصور شده است که غیب به معنی وحی است در صورتی که وحی یکی از مصادیق آن است نه این که معنی غیب وحی باشد.

نه تنها لفظ غیب در این آیه (آیه سوره جن) به معنی امور پوشیده از حواس است بلکه در تمام پنجاه و چهار موردی که این لفظ در قرآن مجید آمده است به همین معنی است و حتی در همان سه آیه ای که معترض به آنها استدلال کرده است (آیه ۴۴ آل عمران، ۴۹ هود، ۱۰۲ یوسف) باز لفظ غیب به معنی امور پوشیده از حواس است در آن سه آیه مقصود، داستان نوح و یوسف و مریم است که مردم از این داستان‌ها به طور کامل و صحیح اطلاع نداشتند و از آنها پوشیده بود و این داستان‌ها به وسیله وحی برای مردم بازگو شد و در حقیقت وحی وسیله رسیدن به غیب است نه این که غیب به معنی وحی باشد.

شما در تمام قرآن مجید يك مورد پیدا نمی‌کنید که غیب به معنی وحی باشد اینک نمونه‌هایی:

۱. ﴿إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. (۱)

«از غیب‌های آسمان‌ها و زمین آگاهم».

۲. ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ...﴾ (۱)

«کلیدهای غیب نزد خداوند است...»

۳. ﴿أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي

الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ (۲)

«اگر جنیان از غیب خبر داشتند در عذاب خوار کننده درنگ

نمی کردند.» (۳)

ثالثاً مقصود از غیب در جمله «عالم الغیب» مطلق امور

پوشیده از حس است نه خصوص وحی الهی مانند قرآن، زیرا در آیه پیش از مورد بحث، آگاهی از وقت قیامت مطرح گردیده است (۴) پیامبر آگاهی از آن را از خود نفی می کند و پس از نفی آن، می گوید: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ قهراً - موضوع قیامت در این آیه داخل خواهد شد. و هدف این است که اگر من از وقت قیامت آگاه نیستم به خاطر این است که

۱. سوره انعام، آیه ۵۹.

۲. سوره سبا، آیه ۱۴.

۳. بقیه آیاتی را که لفظ غیب در آنها ذکر شده است در کشف الآیات ملاحظه فرمایید.

۴. چنانکه می فرماید: ﴿حتى إذا رَأَوْا مَا يوعَدُونَ فسيعلمون من أضعف ناصراً وأقل عدداً﴾ قل ان أدري أقرب ما توعدون أم يعمل له ربّي أمداً* عالم الغیب فلا يظهر...﴾

آگاهی از غیب از آن خدا است و باید او آگاه باشد نه من . با توجه به این موضوع دیگر نمی توان گفت مقصود از غیب در آیه خصوص وحی است ، زیرا در سیاق آیه نمی توان گفت که وقت قیامت از موضوع «عالم الغیب» خارج است .

و اگر وقت قیامت و رستاخیز در موضوع آیه داخل شد ، دیگر جهت ندارد موضوعات دیگر غیبی از آیه خارج گردند .

در این صورت معنی این آیه چنین می شود: خدا از غیب آگاه است (امور پوشیده از حس اعم از وحی و غیره را می داند) او کسی را بر غیب خود مسلط نمی سازد، جز آن پیامبرانی که خود پسندد و با در نظر گرفتن این مطلب ، آیه گواه روشنی بر آگاهی پیامبر از غیب و امور پوشیده از حس اعم از وحی و غیره خواهد بود .

رابعاً: مفسران اسلامی و متخصصان فهم کتاب آسمانی ، همگی تا آنجا که ما مراجعه کرده ایم يك صدا می گویند : مقصود از علم به غیب در آیه مورد بحث (سوره جن) اطلاع پیامبران از امور پنهانی است و گروهی مانند طبرسی ، و قرطبی و مؤلف تفسیر روح البیان علت آگاهی آنان را از غیب چنین توجیه می کنند :

آگاهی آنان از امور پوشیده ، معجزه و نشانه رسالت و

تکمیل کننده رسالت آنان می باشد زیرا آگاهی چنین افراد از امور غیبی، مایه و شوق مردم به آنان و گواه بر ارتباط آنان با جهان بالا خواهد بود.

چگونه می توان گفت که همه این مفسران اشتباه کرده اند و تنها معترض، درست فهمیده است؟ ما به این تفاسیر که هم اکنون نام می بریم مراجعه کرده ایم و همگی يك صدا علم غیب را به معنی مطلق آگاهی از امور پنهانی تفسیر کرده اند و هیچ کدام غیب را به معنی خصوصی وحی ندانسته:

۱. تفسیر تبیان شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۱۵۸.
۲. تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۷۴.
۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۳۳.
۴. تفسیر قاضی بیضاوی، ص ۴۴۵، چاپ سنگی.
۵. تفسیر جوامع الجامع طبرسی، ص ۵۱۴.
۶. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۲۹۳.
۷. تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۳۳.
۸. تفسیر زاد المسیر، تألیف ابن جوزی، ج ۸، ص ۳۸۵.
۹. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۶۸۱۹.

۱۰. تفسیر جلالین، ص ۷۶۶.
۱۱. تفسیر طنطاوی، ج ۲۴، ص ۲۸۱.
۱۲. تفسیر مراغی، ج ۲۹، ص ۱۰۶.
۱۳. تفسیر گازر، ج ۱۰، ص ۱۹۱.
۱۴. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۲۹، ص ۱۶۲.
۱۵. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۷۰۰.
۱۶. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۷۵۳.
۱۷. تفسیر سید عبداللہ شبر، ص ۱۱۶۴.
۱۸. تفسیر مقتنیات الدرر، ج ۱۱، ص ۲۷۳.
۱۹. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۴۰.
۲۰. تفسیر روح البیان، ج ۱۰، ص ۲۰۱.

سؤال دهم

آیا مقصود از کلمه «الغیب» در آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...﴾ وحی اصطلاحی نیست که بر پیامبران فرود می‌آید؟ و آگاهی پیامبران از غیب به وسیله وحی، مورد انکار قرار نگرفته است. آنچه مورد انکار برخی قرار گرفته این است که پیامبران و امامان از غیر راه وحی از غیب آگاه شوند.

پاسخ

اولاً: از پاسخ سؤال قبل، پاسخ این سؤال هم به خوبی روشن می‌شود.

ثانیاً: اگر آغاز این آیه را در نظر بگیریم معلوم می‌شود که «غیب» در این آیه نمی‌تواند به معنای وحی باشد اینک متن تمام آیه را با ترجمه می‌آوریم.

آیه از دو قسمت تشکیل یافته است:

۱. ﴿وَمَا كَانَ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾.

«خداوند مؤمنان را بر این حال که شما هستید نمی گذارد تا
پلید را از پاک جدا کند».

۲. ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَجْتَبِي مَنْ يَرْسُلُهُ مِنْ شَاءِ﴾ .

«خداوند شما را بر غیب مطلع نمی سازد ولی از فرستادگان
خویش هر کس را بخواهد برمی گزیند».

با توجه به سیاق آیه مقصود از کلمه «خبیث» همان
مسلمان نماهای منافق هستند همچنان که منظور از «طیب» مؤمن
واقعی است .

خداوند در نخستین فراز این آیه به جامعه مسلمانان هشدار
می دهد که خدا جامعه شما را به این حالت (که منافق و مسلمان
به هم آمیخته و از هم شناخته نمی شوند) رها نخواهد کرد بلکه
خدا، منافق را از مؤمن جدا خواهد ساخت و برای جداسازی
منافق از مؤمن در خود آیه دو راه ارائه شده است :
راه نخست : آنان را آزمایش می کند و از این راه این دو گروه
از هم جدا می شوند .

راه دیگر: از طریق علم غیب ، مؤمن را از منافق برای پیامبر
خود جدا می سازد و این راه مخصوص گروهی از مردم یعنی
پیامبران است آن هم نه همه پیامبران بلکه برگزیدگان آنان و به این

حقیقت با جمله ﴿ما كان الله...﴾ اشاره فرموده است .

بنابراین روشن می شود که مقصود از غیب در این آیه وحی اصطلاحی نیست بلکه آگاهی از موضوعات خارجی مانند شناختن منافق از مؤمن است .

زیرا اگر مقصود، وحی اصطلاحی بود دلیلی نداشت که آن را به برخی از رسولان اختصاص دهد زیرا همه پیامبران از فیض وحی بهره مندند .

از این گذشته، هدف از آگاه ساختن پیامبران از غیب به شهادت سیاق آیات، همان تشخیص منافق از مؤمن است و این کار، با شناسایی فرد، فرد آنان انجام می گیرد و هرگز در قرآن افراد منافق به طور مشخص معرفی نشده اند هر چند يك رشته صفات کلی برای آنان بیان گردیده است .

گواه بر این که مقصود، شناسایی فرد، فرد آنان است این که در جنگ تبوك پیامبر افراد منافق را با تمام خصوصیات شناخت و آنها را برای حذیفه معرفی کرد و در حقیقت مفاد آیه ﴿حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثُ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ با شناسایی پیامبر انجام گرفت و مضمون جمله ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ﴾ تحقق پذیرفت .
اگر کسی در مفاد آیه کمی دقت کند، اذعان می کند که

مقصود، وحی آسمانی نیست بلکه شناسایی «خیث» (منافق) از طیب (مسلمان واقعی) است و يك چنین شناسایی که پیامبر روی افراد منافق انگشت بگذارد، از طریق کلی گویی امکان پذیر نیست بلکه باید از طریق دیگری به پیامبر الهام شود، تا یکایک آنان را بشناسد و بشناساند.

سؤال یازدهم

اگر پیامبر گرامی و پیشوایان معصوم از حوادث آینده آگاه بودند، چرا هدف تیر حوادث قرار می گرفتند؟ آیات و احادیث پیشین به روشنی ثابت نمود که پیامبران و پیشوایان معصوم در پرتو ولایت الهی، از يك نوع آگاهی سوم، برخوردارند، و این همان ولایت است که به آنان قوه و نیرو می بخشد که از گذشته و آینده گزارش دهند، و حوادث را پیش از زمان درك نموده، و به مردم بگویند.

در این جا سؤالی مطرح می گردد و آن این که اگر اثر ولایت الهی این است که حوادث را، با دیده الهی درك نمایند، باید پیوسته از خطرها و ناگواری ها جان به سلامت ببرند. هیچ گاه، کاسه زهری را که دشمنانشان برای آنها ترتیب می دادند. ننوشند، در محراب عبادت شهید نشوند، و در میدان نبرد مورد ضربات دشمن و هدف تیرهای زهرآگین آنان قرار نگیرند.

از این که آنان آماج چنین حوادث ناگواری قرار می گرفتند، می توان دریافت که آنان از وجود پیش آمدهایی که بر سر راه آنها

بود؛ آگاهی نداشت، و اگر آگاهی داشتند جان و مال خود را به خطر نمی‌افکندند.

این سؤال که اخیراً بر سر زبان‌ها افتاده و در گذشته نیز به گونه‌ای وجود داشته است، گروهی را بر آن داشته که درباره وجود این آگاهی به شك و تردید افتند.

در این باره استاد بزرگوار حضرت علامه طباطبایی پاسخی دارند که با تصرف کوتاهی نقل می‌گردد:

پاسخ

آگاهی امام از حوادث و وقایع طبق آنچه از ادله نقلی و براهین عقلی به دست می‌آید از دور راه است:

قسم اول از علم امام - علم غیر عادی

امام علیه السلام به حقایق جهان هستی، در هر شرایطی به اذن خدا واقف است خواه حسی و خواه بیرون از دایره حس باشند مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده.

راه اثبات علم

۱. نقل. روایات متواتری که در جوامع حدیث شیعه مانند

کتاب کافی و بصائر و کتب صدوق و کتاب بحار و غیر آنها ضبط شده این گونه علم را ثابت می کند .

به موجب این روایات که به حد و حصر نمی آید امام علیه السلام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب ، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا ؛ به کمترین توجهی می داند .

البته در قرآن کریم آیاتی داریم که علم غیب را مخصوص ذات خدای متعال و منحصر به ساحت مقدس او قرار می دهد ولی استثنایی که در آیه کریمه ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾^(۱) وجود دارد نشان می دهد که اختصاص علم غیب به خدای متعال به این معنی است که غیب را مستقلاً و از پیش خود (بالذات) کسی جز خدای نداند ولی ممکن است پیغمبران پسندیده به تعلیم خدایی بدانند و ممکن است پسندیدگان دیگر نیز به تعلیم پیغمبران آن را به دست آورند چنان که در بسیاری از این روایات وارد است که پیغمبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود می سپارد .

۲ . عقل . امام علیه السلام به حسب مقام نورانیت خود کامل ترین

۱ . سوره جن ، آیه ۲۶ .

انسان عهد خویش و مظهر تام اسماء و صفات خدایی است و بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشنا است و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند برای وی حقایق روشن می‌شود. این مطالب با برهان عقلی در جای خود درباره انسان کالم ثابت شده است.

(ما تقریر این براهین را نظر به این که بر یک سلسله مسائل عقلی پیچیده متوقف و سطح آنها از سطح این مقاله بالاتر است به محل مخصوص آنها احاله می‌دهیم).

این علم تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد

نکته‌ای که باید به سوی آن توجه کرد این است که این گونه علم موهبتی، به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می‌کند، قابل هیچ گونه تخلف نیست و تغییر نمی‌پذیرد و سر مویی به خطا نمی‌رود و آگاهی از چیزی است که در لوح محفوظ ثبت شده و آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلق گرفته است.

ولازمه این مطلب این است که هیچ گونه تکلیفی به متعلق این گونه علم (از آن جهت که متعلق این گونه علم است و حتمی الوقوع می‌باشد) تعلق نگیرد و همچنین نمی‌توان در مورد آن از بشر چیزی را مطالبه کرد زیرا تکلیف همواره از راه امکان به فعل

تعلق می‌گیرد و از راه این که فعل و ترك هر دو در اختیار مکلف‌اند؛ فعل یا ترك خواسته می‌شود و اما در صورت ضروری الوقوع و متعلق قضاء حتمی بودن آن، محال است مورد تکلیف قرار گیرد.

پس صحیح است خدا به بنده خود بفرماید فلان کاری را که فعل و ترك آن برای تو ممکن است و در اختیار تست بکن ولی محال است بفرماید فلان کاری را که به موجب مشیت تکوینی و قضای حتمی من، البته تحقق خواهد یافت و برو برگرد ندارد، بکن یا مکن! زیرا چنین امر و نهی لغو و بی اثر می‌باشد.

و همچنین انسان می‌تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد، اراده کرده برای خود مقصد و هدف قرار دهد و برای تحقق آن به تلاش و کوشش پردازد ولی هرگز نمی‌تواند امری را که به طور یقین (بی‌تغییر و تخلف) و به طور قضاء حتمی، شدنی است اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده و تعقیب کند زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان، در امری که به هر حال شدنی است کمترین تأثیری ندارد.

مثلاً اگر کسی علم پیدا کند که اگر سر ساعت فلان از روز فلان در نقطه معینی از فلان خیابان بگذرد، حتماً بر اثر تصادف، کشته خواهد شد (علمی است مشروط و مقید) البته تا

می‌تواند در وقت مفروض در نقطه مفروض حاضر نمی‌شود و از این راه جان خود را حفظ می‌کند و روشن است که نرفتن او به نقطه خطر اثر علم است.

و اگر علم پیدا کند که در سر ساعت فلان از روز فلان در فلان نقطه از فلان خیابان شهر حتماً زیر ماشین خواهد رفت و این علم هیچ‌گونه تخلف ندارد و هیچ تلاشی جلو این خطر را نمی‌تواند بگیرد (علم به قضاء حتمی) بدیهی است که این شخص با وجود علم به خطر برای رفع خطر دست به هیچ تلاشی نخواهد زد، زیرا می‌داند که سودی ندارد و فایده‌ای نخواهد بخشید و این همان است که گفته شد «علم به قضاء حتمی تأثیری در زندگی عملی انسان ندارد و تکلیف آور نیست». این شخص با وجود علم به خطر به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد اگر چه منتهی به خطر خواهد شد و مشمول آیه کریمه ﴿لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ نیست زیرا در تهلكه واقع شده نه این که خود را به تهلكه انداخته بر خلاف شخص مفروض اولی که مکلف است تا می‌تواند برای نجات از خطر چاره‌ای بیندیشد و خود را به تهلكه نیندازد.

و از این بیان روشن می‌شود که:

۱. این علم موهبتی امام علیه السلام اثری در اعمال او و ارتباطی

با تکالیف خاصه او ندارد. و اصولاً هر امر مفروض از آن جهت که متعلق قضاء حتمی و حتمی الوقوع است متعلق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی شود.

آری متعلق قضاء حتمی و مشیت قاطعانه حق متعال و مورد رضا به قضاء است چنان که سیدالشهداء علیه السلام در آخرین ساعت زندگی در میان خاک و خون می گفت:

«رضاً بقضاءك وتسليماً لأمرک لا معبود سواک».

و همچنین در خطبه‌ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند

و فرمود:

«رضا الله رضانا أهل البيت».

۲. ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی به حوادث قطعی غیر قابل تغییر مستلزم جبر است مثلاً اگر فرض شود که امام علم داشته که فلان شخصی در فلان وقت و فلان مکان با شرایط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ وجه قابل تغییر نیست لازمه این فرض این است که ترك قتل در اختیار قاتل نبوده برای وی مقدور نمی باشد یعنی قاتل مجبور به قتل باشد و با فرض مجبوریّت برای شخص مجبور تکلیفی نیست!

و این تصویری است بی پایه زیرا:

اولاً: این اشکال در حقیقت اشکال است به گسترش تعلق

قضاء الهی به افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طایفه معتزله از سنی‌ها می‌گویند: تقدیر خداوندی نمی‌تواند به فعل اختیاری انسان متعلق شود و انسان مستقلاً آفریدگار فعل خودش می‌باشد و در نتیجه انسان خالق افعال خود و خدا خالق بقیه اشیاء است.

در حالی که به نص صریح قرآن کریم و اخبار متواتره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی همه موجودات و حوادث جهان بدون استثنا متعلق قضاء و قدر خداوندی عز اسمه است.

از راه بحث عقلی نیز مطلب روشن و آفتابی است اگر چه به واسطه وسعت اطراف آن نمی‌توانیم آن را در این مقاله مختصر بگنجانیم.

آنچه به طور اجمال می‌شود گفت این است که در جهان هستی که آفرینش خدا است چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی بوجود نمی‌آید و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است مثلاً خداوند خواسته که انسان فلان فعل اختیاری را از راه اراده و اختیار انجام دهد و البته بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه اختیاری است زیرا اگر اختیاری نباشد اراده خداوندی از مرادش تخلف می‌کند.

﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ .

وثانیاً: با صرف نظر در تعلق قضا و قدر به فعل اختیاری انسان به نص صریح کتاب و سنت متواتره، خداوند لوح محفوظی خلق فرموده که همه حوادث گذشته و آینده جهان را در آن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آن است عالم است. آیا خنده‌دار نیست بگوییم که ثبت حوادث غیر قابل تغییر در لوح محفوظ و علم قبلی خداوند به آنها افعال انسان را جبری نمی‌کند ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه آنها علم پیدا کند، افعال اختیاری انسان و من جمله فعل قاتل امام جبری می‌شود؟

۳. ظواهر اعمال امام علیه السلام را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت، مانند این که گفته شود: اگر سیدالشهداء علیه السلام علم به واقع داشت چرا مسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد؟ چرا توسط صیداوی نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آن که خدا می‌فرماید: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^(۱) چرا؟ و چرا؟

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

پاسخ همه این پرسش‌ها از نکته‌ای که تذکر دادم روشن است، و امام علیه السلام در این موارد و نظایر آنها به علومی که از مجاری عادت و از شواهد و قراین به دست می‌آید عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می‌دانست هیچ‌گونه اقدامی نکرد، زیرا می‌دانست که تلاش سودی ندارد و قضاء حتمی است و تغییر پذیر نیست چنان که خدای متعال در کلام خود در سوره آل عمران در برابر آنان که در جنگ احد گفته بودند، اگر یاران کشته شده، پیش ما بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾^(۱)

«بگوی اگر در خانه‌هایتان نیز بودید کسانی که برایشان قتل نوشته شده بود به سوی خوابگاه‌های خود بیرون می‌آمدند».

قسم دوم از علم امام - علم عادی

پیغمبر صلی الله علیه و آله به نص قرآن کریم بشری است همانند سایر افراد بشر و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می‌دهد مانند اعمال سایر افراد بشر در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار دارد امام علیه السلام نیز مانند دیگران خیر و شر و نفع و ضرر کارها را از روی

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

علم عادی تشخیص داده و آنچه را شایسته اقدام می‌بیند اراده کرده، در انجام آن به تلاش و کوشش می‌پردازد، در جایی که علل و عوامل و اوضاع و احوال خارجی موافق باشد به هدف اصابت می‌کند و در جایی که اسباب و شرایط مساعدت نکنند به نتیجه نمی‌رسد.

(و این که امام علیه السلام به اذن خدا به جزئیات همه حوادث چنان که شده و خواهد شد واقف است تأثیری در این اعمال اختیاریه وی ندارد چنان که گذشت).

امام علیه السلام مانند سایر افراد انسانی بنده خدا و به تکالیف و مقررات دینی مکلف و موظف می‌باشد و وظیفه سرپرستی و پیشوایی که از جانب خدا دارد را با موازین عادی انسانی باید انجام دهد و در احیای کلمه حق و سرپا نگهداشتن دین و آیین آخرین تلاش و کوشش را بنماید.

تا اینجا پاسخ استاد که به خامه خود ایشان نگارش یافته است، در این صفحات منعکس گردید و ما فکر می‌کنیم با توجه به مقام علمی استاد و پاسخ علمی و استوار ایشان نیازی به پاسخی دیگر نیست ولی شاید این پاسخ برای گروهی سنگین باشد اینک سؤال پیش را به گونه‌ای دیگر پاسخ می‌گوییم.

پاسخ‌هایی به گونه دیگر

۱. پیامبر و امام در زندگی عادی خویش از آگاهی‌های غیبی خود استفاده نمی‌کنند.

۲. علم و آگاهی پیامبر و امام از غیب، به اختیار خود آنها است هرگاه بخواهند آگاه می‌گردند.

پیامبر و امام با داشتن شخصیت الهی و روح ولایت (البته بخشی از شخصیت آنان مرهون مواهب خدایی است و بخش دیگر محصول کوشش آنان در راه عبادت و بندگی خدا می‌باشد) در زندگی شخصی و رویارویی با حوادث و پیش آمدها و نیز در مقام قضاوت و داوری، به علم عادی خود عمل می‌کنند.

یعنی با این که آنان در پرتو روح ولایت، حوادث و پیش آمدها را از افق بالا می‌بینند و بر اثر علم و آگاهی ماوراء طبیعی از علل و انگیزه‌ها، از جریان‌ها و رویدادها مطلع و با خبر هستند ولی در عین حال روی مصالحی از این علم و آگاهی، در زندگی

شخصی خود و حتی در امور مربوط به اجتماع مانند قضاوت و داوری استفاده نمی‌کنند.

و به عبارت دیگر، پیامبر و امام، مشکلات زندگی خود را با استفاده از این سلاح غیبی برطرف نمی‌سازند و علل و انگیزه‌های حوادث ناگوار را، با استفاده از این علم و آگاهی، خنثی نمی‌کنند و گره خصومت و اختلاف افراد را با استفاده از علم غیب باز نمی‌نمایند. اینک شواهد این مطلب:

پیامبر ﷺ در مسجد بود، به وی خبر دادند حال فرزند عزیز وی ابراهیم و خیم است، وی به خانه آمد و فرزند خود را به آغوش گرفت در حالی که چشم به چهره او دوخته بود، چنین گفت: ابراهیم عزیز! کاری از من برای تو ساخته نیست. تقدیر الهی نیز بر نمی‌گردد، چشم پدرت در مرگ تو گریان، و دل او محزون و اندوه بار است، ولی هرگز سخنی که موجب خشم خدا گردد بر زبان جاری نمی‌سازد. اگر وعده صادق و محقق الهی نبود که من نیز به دنبال تو می‌آمدم در فراق و جدایی تو بیش از این گریه می‌کردم و غمگین می‌شدم.^(۱)

پیامبر گرامی ﷺ در دوران رسالت خود سه سلاح غیبی

۱. سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۴؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۷.

برنده، در اختیار داشت که هر کدام می‌توانست در لحظات حساس، و هنگام پیش آمدهای ناگوار، اوضاع را دگرگون سازد، ولی غالباً از این سه سلاح استفاده نمی‌کرد. این سه سلاح عبارت بودند از:

۱. اعجاز.

۲. دعای مستجاب.

۳. آگاهی‌های غیبی.

پیامبر می‌توانست از راه اعجاز و ولایتی که برای تصرف در جهان طبیعت داشت (همان سنخ ولایتی که حضرت مسیح علیه السلام برای تصرف در جهان طبیعت داشت و برای زنده کردن مردگان و بازگردانیدن سلامت به بیماران صعب‌العلاج از آن استفاده می‌کرد^(۱)) به فرزند خود سلامت و بهبود بخشید.

و نیز می‌توانست به برکت دعای مستجابی که به وی داده شده بود، وضع فرزند خود را دگرگون سازد و او را از مرگ نجات دهد.

و همچنین می‌توانست از راه آگاهی غیبی، از عوامل بیماری فرزندش قبل از وقوع جلوگیری کند تا اصلاً فرزندش

۱. به سوره آل عمران، آیه ۴۹ مراجعه شود.

گرفتار چنین بیماری نگردد و یا برای بهبود او از داروهایی که قطعاً مفید بود، استفاده نماید.

اما آن حضرت در این مورد و موارد دیگر غالباً از این سه سلاح برنده استفاده نمی‌کرد و گام از مجاری طبیعی و عادی بیرون نمی‌نهاد چرا که این سلاح‌ها و ابزارها و اسباب غیبی برای هدف دیگری به پیامبر داده شده است و او باید از این سلاح‌ها در مواردی که اثبات نبوت و ولایت الهی او، به بهره‌گیری از این سلاح‌ها نیاز دارد استفاده کند.

او از این ابزار هنگامی می‌تواند استفاده کند که خداوند به او اذن و اجازه بدهد و اذن الهی غالباً در مواردی است که با اعمال آن بخواهد نبوت و پیوند معنوی خود را با مقام ربوبی ثابت و مبرهن سازد.

و شاید یکی از علل (البته نه همه) این که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و یا امام علیه السلام در رفع مشکلات و گرفتاری‌ها نباید از این ابزار و مواهب استفاده کند، این باشد که بهره‌گیری آنان از این وسائل سبب می‌شود الگو بودن آنها در زمینه صبر بر مصائب خدشه‌دار شود.

شکی نیست که زندگی پیشوایان، صبر و بردباری آنان در

مصایب و استقامت و جان‌بازی آنها در میدان جهاد، سرمشق پیروان آنان می‌باشد، و اگر بنا باشد که امام یا پیامبر در کش و قوس حوادث، خود را از راه اعجاز و یا دعای مستجاب و یا آگاهی ماوراء طبیعی، از قلمرو مصایب و گرفتاری‌ها و حوزه‌ی بلاها و بیماری‌ها، برهاند، مثلاً به فرزند خود از طریق اعجاز شفا بخشد و یا در بهبود او از دعای مستجاب و یا آگاهی از غیب استفاده کند دیگر نمی‌تواند به دیگران توصیه کند که در مصایب و گرفتاری‌ها، صابر و بردبار، تسلیم و شکینا باشند، و اگر در میدان جهاد، یا در طریق شهادت در راه خدا، از این اسباب بهره‌گیری و هر نوع تیربلا را از اصابت به هدف باز دارد، و پیوسته خود و شئون مربوط به خویش را از حوزه‌ی گرفتاری بیرون نگهدارد، دیگر نمی‌تواند مردم را به تحمل بلا و ناراحتی دعوت کند، زیرا فوراً موج اعتراض به او متوجه می‌شود و همه می‌گویند: آن کس می‌تواند ما را به چنین برنامه‌ای خلاق و سازنده توصیه کند، که خود نمونه‌ای از این صفات برجسته‌ی انسانی باشد، کسی که برای او درد و ناراحتی مفهومی ندارد، در طول زندگی مصایب و گرفتاری را لمس نمی‌کند، نمی‌تواند نمونه‌ی اخلاق و سرمشق زندگی انسان‌ها باشد. از این جهت (و جهات دیگر که فعلاً مجال بازگو کردن آنها نیست) شخصیت‌های الهی در مشکلات

و مصایب، در ناگواری‌ها و گرفتاری‌ها، به سان افراد دیگر تلاش و کوشش می‌کنند و برای رفع از اسباب و ابزار عادی آنها استفاده می‌کنند و چه بسا به خاطر نارسایی اسباب، تلاش و کوشش آنان به جایی نمی‌رسد.

مشاهده می‌کنیم که راه و رسم زندگی معصومان، با افراد دیگر، چندان تفاوتی نداشته است یعنی آنان هم مانند دیگران بیمار می‌شدند و به داروهای آن زمان متوسل می‌گشتند، و در مسائل اجتماعی و در نبرد و جهاد، از ابزار طبیعی و علوم عادی استفاده می‌کردند و گروهی را مثلاً مأمور می‌کردند تا جریان‌ها را به آنان گزارش دهند و... این همه به خاطر همین است که استفاده از اسباب غیبی جز در موارد خاصی، صلاح و مجاز نبوده است.

گواه‌هایی از احادیث اسلامی

عبیدالله بن ابی رافع که منشی امیرمؤمنان علی علیه السلام بود می‌گوید:

هنگامی که امام علیه السلام «ابوموسی اشعری» را برای حکمیت در جنگ صفین به «دومة الجندل» فرستاد به او چنین گفت:

«احکم بکتاب الله ولا تجاوزه، فلما أدبر قال

علی: وَكَأْتِي بِهِ وَقَدْ خُدِعَ.

«طبق کتاب خدا داوری کن و از دستور آن پا فراتر مگذار!».

وقتی «ابوموسی» به راه افتاد امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: گویا می‌بینم که او فریب خواهد خورد.

منشی امام می‌گوید: به امام عرض کردم:

«فلم توجهه وأنت تعلم أنه مخدوع».

«چرا او را اعزام می‌کنی در صورتی که می‌دانی او فریب خواهد خورد؟».

امام در پاسخ او چنین فرمود:

«يا بنی لو عمل الله فی خلقه بعلمه ما احتج

عليهم بالرسل».^(۱)

«اگر بنا بود خدا دربارهٔ بندگان خود، به علم خویش عمل کند، هیچگاه با اعزام و برانگیختن پیامبران با آنان احتجاج نمی‌کرد (زیرا او می‌دانست گروهی هستند که فرستادن و نفرستادن پیامبران، برای آنان یکسان است). چه برای آنان پیامبری فرستاده شود یا نشود ایمان نخواهند آورد، با این همه، پیامبرانی اعزام کرده است».

۱. مناقب، ج ۲، ص ۲۶۱، چاپ قم.

امیر مؤمنان علیه السلام در این پاسخ با یادآوری علم و آگاهی خطا ناپذیر خدا، متذکر می‌گردد که من موظفم در زندگی عادی خود از اسباب و علل عادی بهره‌گیرم و آگاهی من از غیب، ملاک عمل من نیست.

و نیز در روایات اسلامی می‌بینیم که پیشوایان ما تأکید می‌کنند که ملاک قضاوت و داوری آنان همان گواه‌ها و سوگندها است نه علوم و آگاهی‌های سوم، چنان‌که امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«انما أفضى بينكم بالبينات والأيمان ...»^(۱)

«من میان شما به شاهدها و سوگندها داوری می‌کنم ...»

و این‌که از برخی از احادیث استفاده می‌شود که امام علیه السلام در قضاوت و داوری خود در اجراء حدود می‌تواند به علم خود عمل کند، باز منظور علمی است که دستاورد راه‌های عادی و اسباب ظاهری باشد مثل این‌که با چشم خود ببیند که کسی شراب می‌خورد. به روایت زیر توجه کنید:

«الواجب على الإمام إذا نظر إلى رجل يزني أو يشرب خمراً أن يقيم عليه الحد ولا يحتاج إلى بيّنه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۰ به نقل از کافی و تهذیب.

مع نظره لانه أمين الله في خلقه ...» (۱).

«هرگاه امام ببیند که کسی مرتکب آمیزش نامشروع می‌شود یا ببیند کسی شراب می‌خورد در این صورت باید حد الهی را بر او اجراء کند و احتیاج به شاهد و گواه ندارد زیرا او امین خدا در میان مردم است».

توجه دارید که در این مورد که امام علیه السلام به علم خود عمل می‌کند؛ مقصود علم عادی و طبیعی است و لفظ «نظر» گواه آن است.

و نیز هرگاه در قضاوت‌ها و داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام دقت کافی به عمل آید به روشنی ثابت می‌گردد که آن حضرت در داوری‌های خود با تلاش خاص و لطافت و ظرافت ویژه‌ای، مقدماتی فراهم می‌آورد که خود طرفین (مدعی و منکر) به حقیقت اقرار کنند و مطلب را روشن سازند و بدون اعتراف آنان، به استناد به علم خود قضاوت نمی‌کرد.

فقیه بزرگ مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی در کتاب «ملحقات العروة الوثقی» می‌نویسد: این که می‌گوییم قاضی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۴۴، ذیل حدیث می‌رساند که امام تنها در حقوق الهی باید به علم خود عمل کند و مرتکب گناه را حد بزند نه در حقوق مردم مانند اینکه ببیند کسی مال دیگری را می‌دزدد.

می‌تواند به علم و آگاهی شخصی خود در حل دعاوی عمل کند مقصود علمی است که از راه‌های عادی به دست آمده باشد نه علم حاصل از رمل و جفر و...^(۱)

حضرت قائم علیه السلام و حکم داودی

از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که فقط حضرت قائم علیه السلام در داوری‌های خود به علم خویش عمل خواهد کرد و بسان حضرت داود داوری خواهد نمود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«إذا قام قائم آل محمد حکم بحکم داود علیه السلام لا

یسأل عن بینه».

«هنگامی که قائم آل محمد ظهور و قیام کند مانند حضرت

داود به واقع حکم می‌کند و از مدعی و منکر شاهد و گواه و

سوگند نمی‌خواهد».^(۲)

۱. ملحقات عروه، ج ۲، ص ۳۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۸ و به همین مضمون روایتی در مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۹۸ به نقل از بصائر الدرجات و دعوات راوندی.

پاسخی به گونه‌ای دیگر

در احادیثی که پیرامون نحوه آگاهی امام بحث و گفتگو شده به پاسخ دیگری نیز اشاره شده است، اساس این پاسخ را اختیاری و مشیتی بودن علم امام، تشکیل می‌دهد. این قسم از روایات علم و آگاهی امام را از حوادث و جریان‌های پس پرده، فعلی و محقق نمی‌داند.^(۱)

این که می‌گوییم فعلی نمی‌داند نه به این معنی که در کانون وجود آنان چنین علم و آگاهی نیست بلکه به این معنی که بهره‌گیری از این علم و آگاهی، به توجه و خواست، و به تعبیر روایات، به مشیت آنان نیاز دارد در هر موردی که بخواهند می‌توانند از پس پرده غیب آگاهی پیدا کنند. مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی بابی تحت این عنوان دارد:

«انّ الأئمة إذا شاؤوا أن يعلموا علموا».^(۲)

۱. گاهی دیده می‌شود که برخی از دانشمندان برای تفهم این معنی (فعلی بودن) علم امام لفظ «حضوری» را به کار می‌برند ولی استعمال این لفظ در این مورد مایه اشتباه به علم حضور است که در فلسفه اسلامی درباره آگاهی خدا از ذات خود و مخلوقات خود و یا آگاهی انسان از ذات خویش، به کار می‌رود، از این رو چه بهتر است که از به کار بردن این لفظ در اینجا خودداری شود و به جای لفظ حضور، لفظ فعلی به کار برده می‌شود.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

«امامان هر موقع بخواهند بدانند می دانند».

و سپس سه روایت به مضمون عنوان باب نقل می کند که در این جا به نقل یکی از آنها اکتفا می شود:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«انّ الإمام إذا شاء أن يعلم علم».

«امام هر موقع بخواهد بداند می دانند».

بنابراین احادیث، آگاهی پیامبر و امام بسان کسی است که نامه ای همراه داشته باشد. هرگاه بخواهد از محتویات نامه آگاه گردد، می تواند نامه را بگشاید و از مضمون آن آگاه گردد. و در مواردی که پیامبر و امام هدف تیر حوادث ناگوار و مصایب، قرار می گرفتند به خاطر این بوده که روی مصالحی نخواستند به علمی که در کانون وجود آنان بوده توجه کنند و مصلحت الهی اقتضا می کرده که در این موارد از اختیار خود استفاده ننمایند.^(۱) این سؤال را می توان از راه های دیگری نیز پاسخ داد آن پاسخ ها با مراجعه به روایاتی که پیرامون علم شخصیت های الهی

۱. این پاسخ مخصوص مواردی است که دلیل قطعی بر آگاهی فعلی امام، در دست نباشد بنابراین موضوع نهضت و قیام حضرت حسین بن علی علیه السلام که با آگاهی کامل، به سوی بستر شهادت روانه گردید از قلمرو این پاسخ خارج است.

وارد شده است به سادگی به دست می‌آید.^(۱)
نگارنده در اینجا دامن سخن را کوتاه نموده و از خداوند
بزرگ برای خود و خوانندگان گرامی آشنایی بیشتر و صحیح‌تر با
مقامات پیشوایان و شخصیت‌های الهی درخواست می‌کند.

قم - حوزه علمیه

۱۷ ربیع الأول ۱۳۹۷

۱۷ اسفند ۱۳۵۵

۱ . در کتاب مفاهیم القرآن، ص ۳۳۷ برخی از این پاسخ‌ها به گونه‌ای وارد شده
است .

مدارك و مراجع ما پس از قرآن مجید

- ۱ . اثبات الهداة ، شیخ حرّ عاملی .
- ۲ . احتجاج ، شیخ طبرسی .
- ۳ . ارشاد الطالبین ، فاضل مقداد .
- ۴ . ارشاد ، شیخ مفید .
- ۵ . اسد الغابه ، ابن اثیر .
- ۶ . اشارات ، ابن سینا .
- ۷ . اعلام الوری ، طبرسی .
- ۸ . الالهام فی علم الإمام .
- ۹ . امالی ، شیخ مفید .
- ۱۰ . اوائل المقالات ، شیخ مفید .
- ۱۱ . بحار الانوار ، علامه مجلسی .
- ۱۲ . بحثی کوتاه درباره علم امام ، علامه طباطبائی .
- ۱۳ . بصائر الدرجات ، صفار ، چاپ حروفی .
- ۱۴ . تفسیر تبیان ، شیخ طوسی .
- ۱۵ . تفسیر مجمع البیان ، شیخ طبرسی .
- ۱۶ . تفسیر ابوالفتوح رازی .

- ۱۷ . تفسیر منهج الصادقین ، کاشانی .
- ۱۸ . تفسیر جوامع الصادقین ، کاشانی .
- ۱۹ . تفسیر کشف ، زمخشری .
- ۲۰ . تفسیر بیضاوی .
- ۲۱ . تفسیر ابن کثیر .
- ۲۲ . تفسیر جلالین .
- ۲۳ . تفسیر قرطبی .
- ۲۴ . تفسیر مراغی .
- ۲۵ . تفسیر الجواهر ، طنطاوی .
- ۲۶ . تفسیر زاد المسیر ، ابن جوزی .
- ۲۷ . تفسیر گازر .
- ۲۸ . تفسیر روح البیان .
- ۲۹ . تفسیر فی ظلال ، سید قطب .
- ۳۰ . تفسیر المیزان ، علامه طباطبائی .
- ۳۱ . تفسیر صافی ، فیض .
- ۳۲ . تفسیر علی بن ابراهیم قمی .
- ۳۳ . تفسیر مقتنیات الدرر .
- ۳۴ . تفسیر سید عبدالله شبر .
- ۳۵ . التاج ، شیخ منصور علی ناصف .
- ۳۶ . تاریخ بغداد .

- ٣٧ . تاريخ طبرى .
- ٣٨ . تاريخ يعقوبى .
- ٣٩ . تعليقه بر حكمة الاشراق ، ملا صدرا .
- ٤٠ . حاشيه قوانين ، قزوينى .
- ٤١ . حاشيه فرائد ، آشتيانى .
- ٤٢ . دلائل الصدق ، مظفر .
- ٤٣ . سيره ابن هشام .
- ٤٤ . سيره حلبى .
- ٤٥ . سنن ابن ماجه .
- ٤٦ . شرح تجريد علامه حلى .
- ٤٧ . شرح نهج البلاغه ، ابن ميثم .
- ٤٨ . شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد .
- ٤٩ . صحيح بخارى .
- ٥٠ . صحيح مسلم .
- ٥١ . عقد الفريد .
- ٥٢ . علم غيب ، نمازى شاهرودى .
- ٥٣ . علم الامام ، مظفر .
- ٥٤ . علم الساعه ، ممقانى .
- ٥٥ . عيون اخبار الرضا ، شيخ صدوق .
- ٥٦ . الفصول المختاره ، شيخ مفيد .

۵۷. الفصول المهمه، ابن صباغ.
 ۵۸. کافی، کلینی.
 ۵۹. كشف اليقين، علامه حلی.
 ۶۰. كنز الفوائد، كراچكى.
 ۶۱. مرآت العقول، مجلسی.
 ۶۲. مرصد الاطلاع.
 ۶۳. مستدرک، حاكم نیشابوری.
 ۶۴. مسند احمد حنبل.
 ۶۵. معارف السلمانی، شیرازی.
 ۶۶. مدينة المعاجز، بحرانی.
 ۶۷. متشابهات القرآن، ابن شهر آشوب.
 ۶۸. منهاج الكرامه، علامه حلی.
 ۶۹. ملحقات عروة الوثقى.
 ۷۰. مناقب ابن شهر آشوب.
 ۷۱. نهج البلاغه.
 ۷۲. نهج المسترشدين، علامه حلی.
 ۷۳. وافى، فيض كاشانى.
 ۷۴. وسائل الشيعه، شيخ حرّ عاملی.
 ۷۵. ينابيع المعجزات، بحرانی.
- و چند کتاب و رساله دیگر.